



از دیدگاه
ابن عز و علامہ آستین
خاکم اولیاء



محمد ملکی (جلال الدین)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشر ادیان

ملکی، محمد، ۱۳۳۷ -

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی / محمد ملکی (جلال‌الدین). - قم: نشر
ادیان، ۱۳۸۸.

۲۵۸ص - (نشر ادیان)

ISBN: 978-964-2908-09-7

کتابنامه: ص. ۲۲۳-۲۳۶.

۱. ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰-۶۳۸ق - نظریه درباره ولایت (عرفان).
۲. ابن عربی، محمد بن علی، ۵۶۰-۶۳۸ق - نظریه درباره محمد بن حسن (عج).
۳. آشتیانی، جلال‌الدین، ۱۳۰۴-۱۳۸۴ - نظریه درباره ولایت (عرفان). ۴. آشتیانی،
جلال‌الدین، ۱۳۰۴-۱۳۸۴ - نظریه درباره محمد بن حسن (عج). ۵. ولایت (عرفان)
۶. خاتم اولیا. الف. نشر ادیان. ب. عنوان.

۲۹۷ / ۸۳

خ ۷ م / ۱ / ۲۸۷ BP

۸۵۸۸۶۸

کتابخانه ملی ایران

از دیدگاه
ابن عز و علامہ آستین
خام رو لیا

محمد ملکی (جلال الدین)





خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

• مؤلف: محمد ملکی (جلال‌الدین)

• ناشر: نشر ادیان

• نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۸۸

• تعداد: ۲۰۰۰ جلد

• قیمت: ۵۱۰۰ تومان

• شابک: ۷ - ۰۹ - ۲۹۰۸ - ۹۶۴ - ۹۷۸

• مراکز پخش:

تهران، خ حافظ، نرسیده به چهارراه کالج، نبش کوچه بامشاد، شماره ۵۲۵

پکتاب (پخش کتب اسلامی و انسانی) تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۴۰۳۰۳-۵

قم، پردیسان، روبه روی مسجد امام صادق (ع)، دانشگاه ادیان و مذاهب.

تلفن: ۰۲۵۱-۲۸۰۳۱۷۱، نمابر: ۰۲۵۱-۲۸۰۲۶۱۰

www.urd.ac.ir [email:pub@urd.ac.ir](mailto:pub@urd.ac.ir) www.adyan-eshop.ir

سخن ناشر

در دنیای متلاطم و لگام‌گسیخته امروز، بشر بیش از پیش به اموری نیازمند است که آرامش، اعتماد و اطمینان را برای او و جامعه‌اش به ارمغان آورد. جامعه‌شناسان و اساتید مطالعات فرهنگی، دین و تجربه عرفانی را یکی از مهم‌ترین متغیرهایی می‌دانند که چنین کارکردی را می‌تواند ایفا کند. معرفت شخصی بی‌واسطه خالق، که روح هر انسانی، توانایی بالقوه‌ای در این باره دارد، از مقولاتی است که در عرفان و تصوف اسلامی، سالک را به آرامش و اطمینان دعوت می‌کند.

این کتاب، تحقیقی است در زمینه مفهوم عرفانی خاتم اولیا و چیستی آن، که براساس دیدگاه ابن عربی - پدر عرفان نظری - و علامه آشتیانی - چهره برجسته این حوزه - به رشته تحریر درآمده است. امید است که مطالب جدید و اطلاعات مفیدی درباره ولی الله خاتم در اختیار پژوهندگان و دانشجویان این عرصه قرار دهد.

نشر ادیان از سعی و تلاش جناب آقای محمد ملکی، پژوهشگر دانشگاه ادیان و مذاهب، در تألیف این اثر ارزشمند، قدردانی کرده و کتاب مذکور را به جامعه علمی کشور تقدیم می‌نماید.

پیشکش به پیشگاہت:

ای امیرمؤمنان،

ای اسطوره عدالت

ای میراث‌دار حقیقت

امیران قلم، خداوندان سخن، در بیان صلابت و حقیقت

تو به عجز نشسته‌اند و ستایشگران دل به مجاز بسته‌اند؛

به تو ای امیر علم و عرفان،

که طلوع و غروب زیباترین نمایش آفتاب است و

خضوع و خشوع ناب‌ترین نمایش ایمان؛

به تو ای امیر توحید،

که بنیان شرک با نام تو می‌لرزد و مکتب اسلام به نام

تو می‌بالد؛

آری، به تو، که واژه‌ها در بیان عظمت تو خاموشند و

بی‌معنا و قامت اندیشه‌ها در فهم بلندای اندیشه‌ات

کوتاه و ناتوان؛

به تو ای امیر اهل ایمان،

که سکوتت آبستن بلندترین فریادهاست

خشمتم نمودگاه خشم خدا، و کالبدت تجلی‌گاه روح

خداست؛

به تو، ای گل‌واژه زیبای هستی.

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۱۳
۱. ولیّ و ولایت در لغت و اصطلاح.....	۱۷
واژه «ولیّ» در لغت و اصطلاح.....	۱۷
ولیّ، در اصطلاح قرآن و عرفان.....	۱۸
واژه «ولایت» در لغت.....	۲۳
واژه «ولایت» در اصطلاح.....	۲۳
نماد ولایت.....	۲۷
پیشینه «ولیّ» و «اولیا» در عرفان اسلامی.....	۳۰
۲. خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی.....	۴۱
ناله روان‌ها.....	۴۱
ولیّ و ولایت از دیدگاه ابن عربی.....	۴۱
خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی.....	۴۵
مصادیق خاتم اولیا.....	۵۱
ابن عربی و خاتمیت.....	۵۱
۱. ولایت و خاتمیت حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف.....	۵۹
۲. ولایت و خاتمیت حضرت عیسی.....	۶۹
۳. خاتمیت و ولایت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و اقطاب.....	۷۸
۴. ولایت و خاتمیت مرد عرب.....	۸۸
بازتاب اندیشه ابن عربی.....	۹۲

۱۰ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

۹۴	شرف‌الدین داوود قیصری
۹۵	مؤیدالدین جندی
۹۷	خواجه محمد بخارایی
۹۹	علی بن محمد تُرکه اصفهانی
۱۰۰	رکن‌الدین شیرازی
۱۰۲	تاج‌الدین خوارزمی
۱۰۳	شارح التجلیات
۱۰۳	عبدالرزاق کاشانی
۱۰۴	سید حیدر آملی
۱۱۴	صدرالدین قونیوی
۱۱۶	عبدالوہاب شعرانی
۱۱۸	فیض کاشانی
۱۱۹	ابوالعلاء عقیفی
۱۲۱	حکیم قمشه‌ای
۱۲۵	میرزا احمد آشتیانی
۱۲۸	عثمان اسماعیل یحیی
۱۲۹	حسن‌زاده آملی
۱۳۰	هانری کربن

۳. خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی

۱۳۳	آشتیانی و نقد کلمات ابن عربی
۱۴۵	مقایسه دیدگاه آشتیانی و ابن عربی
۱۶۵	ابن عربی در نگاه آشتیانی
۱۷۰	ذکر و اعتذار

۴. کتاب‌شناسی توصیفی برخی از منابع

۱۸۳	۱. محیی‌الدین ابن عربی، محمد بن علی طایی، الفتوحات المکیة...
۱۸۹	۲. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم
۱۹۳	۳. محمد داوود قیصری رومی ساوجی، شرح فصوص الحکم

فهرست مطالب / ۱۱

۴. محمّد داوود قیصری رومی ساوجی، شرح رسائل قیصری..... ۱۹۶
۵. حکیم ترمذی، کتاب ختم الأولیاء..... ۱۹۷
۶. سید حیدر بن علی العلوی الآملی، المقدمات من کتاب نص..... ۲۰۶
۷. سید حیدر بن علی العلوی الآملی، جامع الأسرار و منبع الأبرار..... ۲۱۰
۸. ابوالمعالی صدرالدین محمّد بن اسحاق قونیوی، کتاب الفکوک..... ۲۱۳
- ۹-۱۰. عبدالوہاب شعرانی، الیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأكابر؛..... ۲۱۵
۱۱. علامه سید محمدحسین طباطبایی تبریزی، رساله الولاية..... ۲۱۹

کتابنامه..... ۲۲۳

نمایه..... ۲۳۷

پیشگفتار

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱

خاتمیت و مقام ولایت، در عرفان نظری جایگاه ویژه‌ای دارند و در حقیقت مراتب پایانی سیر عارفانی است که در آثار خود با اصطلاحاتی چون «فناي ذاتی»، «مقام محو اسم» و «مقام توحید ذات» از آن تعبیر کرده‌اند. گفتنی است افزون بر عارفان و فیلسوفان، فقیهان و متکلمان نیز از این موضوع غفلت نکرده‌اند. فیلسوفان و عارفان به گونه‌ای، متکلمان و فقیهان به گونه‌ای دیگر، نوعاً به تفسیر ظاهر اکتفا کرده‌اند و از تأویل و یا تفسیر بطون متون سر بر تافته‌اند؛ اما عارفان پا را فراتر گذاشته، با باریک‌اندیشی، که برخاسته از ذوق و استدلال است و معمولاً اصحاب ظاهر فاقد این نوع اندیشه‌اند، زوایای این مسئله را کاویده و بر اساس فلسفه و عرفان به تبیین این موضوع پرداخته‌اند.^۲ در این میان، استاد سید جلال‌الدین آشتیانی و محیی‌الدین ابن عربی از جمله حکیمان و عارفانی‌اند که آثار پرشماری از خود به یادگار گذاشته‌اند که هر یک از آنها از دقیق‌ترین و ارزشمندترین آثار عرفانی و فلسفی به شمار می‌آیند.

۱. یونس، ۶۲.

۲. آقابزرگ تهرانی در جلد ۲۵ *الدریعة إلى تصانیف الشیعة* تعدادی رساله درباره «ولایت» سیاه کرده است که اغلب بعد فقهی و کلامی دارند. در عصر حاضر دقیق‌ترین و عمیق‌ترین رساله‌ای که بعد عرفانی این موضوع را بررسی‌ده، نوشته حضرت علامه طباطبایی، این عارف رازدان است که به نام *رساله الولایة* چاپ و منتشر شده است.

نگارنده بر آن است که در حدّ توان خود، پس از مقدمه‌ای کوتاه، دیدگاه آنان را درباره «خاتم اولیا» بررسی کند و سپس به مقایسه نگاه این دو حکیم الاهی بپردازد و آحياناً ستره را از ناستره باز گوید و سرانجام، قضاوت کلی را به خوانندگان وا گذارد.

همان‌گونه که اشارت رفت، مسئله ولایت عرفانی و ولی مؤمنان و مصادیق ولی الله اعظم و تجلیات آن، از جمله مسائل بسیار مهم و در عین حال پیچیده در عرفان نظری است. موضوع اصلی عرفان «توحید و موحد» است. در واقع توحید و ولایت یا توحید و موحد بر حسب اعتبار، غیر هم‌اند؛ ولی در واقع، حقیقت واحدی هستند که هر موحدی به حاقّ آن حقیقت برسد، «ولی» نامیده می‌شود. مصادیق ولایت در «ولی» نمود پیدا می‌کند و سرانجام او را «خاتم اولیا» می‌نامند. این رساله بر آن است که با استناد به سخنان عارفان مسئله «ولایت» را که تجلی اسم «ولی» است: «قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۱ باز کاود و مصداقی برای نخستین و آخرین ولی باز یابد. در اینکه نخستین مظهر حقیقت محمدیه و خاتم انبیا، حضرت رسول اکرم است، اختلافی میان عارفان وجود ندارد، ولی بیشترین اختلاف، در تعیین مصداق و یا مصادیق آخرین «ولی» که همان «خاتم اولیا» باشد، در آثار عارفان نمود پیدا کرده است و در میان آنان اتفاق نظر وجود ندارد.

در عصر حاضر، البته منهای آثار عارفان و حکیمان بزرگ، مقالات و رساله‌هایی کم‌برگ و پربرگ به این موضوع پرداخته‌اند و هر یک زوایای تاریک این موضوع را روشن کرده‌اند که هر کدام نیز در جای خود ستودنی و ارزشمنداند. ولی این نوشته بر آن است که به تمام جوانب و زوایای موضوع بپردازد. از این‌رو، دیدگاه‌های ابن عربی - از متقدمان - و علامه سید جلال‌الدین آشتیانی - از معاصران - که از همه دقیق‌تر و مفصل‌تراند، محور اصلی بحث قرار گرفته و از سویی به سبب

همه‌جانبه‌نگری به این موضوع که هدف اولیه این اثر است، به نظریات دیگر عارفان نیز در متن و پانویست اشاره شده است. در این صورت است که جامعیت این رساله تا حدودی مصداق خواهد یافت و خواننده محترم می‌تواند با مراجعه به آرای آنان به مقایسه نظریاتی که در متن و پانویست آمده پردازد و سره را از ناسره تفکیک نماید.

مطلب دیگر اینکه به مناسبت در پانویست‌ها، مختصری به زندگی و آثار عارفانی که نظریات آنان در این اثر آمده اشارتی رفته است تا هر کس شناختی از آنان نداشته باشد، مختصر شناختی به دست آورد و بتواند با صاحب اثر ارتباط فکری برقرار سازد و به همین منظور، کتاب‌شناسی توصیفی برخی از منابع اصلی نیز، در پایان اثر آمده است.

در پایان با توجه به کلمه شریفه «حياة العلم بالنقد»، از همه پژوهشگران و اندیشمندان تقاضا نمودم، اگر به خبط و خطایی برخوردند - که هیچ نوشته بشری بی‌خبط و خطا نخواهد بود - در صورت صلاحدید، خطاها را گوشزد نمایند تا این کمترین، به سداد و صواب رهنمون گردد. همواره سپاسگزار سروران خواهم بود. «اللهم أرنا حقایق الأشياء كما هي».

محمد ملکی (جلال‌الدین)

ولی و ولایت در لغت و اصطلاح

واژه «ولی» در لغت و اصطلاح

اصحاب لغت چندین معنا برای واژه «ولی» ذکر کرده‌اند که وجه جامع آنها معنای «قرب» است.^۱ ولا، ولایت، ولایت، ولی، مولی، اولیا، همه از ماده «ولی» مشتق‌اند. این ماده از پُربسامدترین واژه‌های قرآن کریم است که ۱۲۴ بار در قالب اسم و ۱۱۲ بار در قالب فعل، و گاهی با مفهوم اسم فاعل و گاهی با مفهوم اسم مفعول آمده است. و خود واژه «ولی» ۴۴ بار در قرآن تکرار شده که ۲۶ مورد آن با بار معنایی مثبت و هیجده مورد آن با بار معنایی منفی به کار رفته است. کلمه «اولیا» که جمع «ولی» است نیز ۴۲ بار در قرآن تکرار شده که چهارده مورد آن درباره اثبات و انحصار ولایت حضرت حق، پنج مورد آن درباره ولایت اولیای الهی و مؤمنان و ۲۳ مورد آن درباره نفی ولایت کافران و شیاطین و دیگر ولایت‌های منفی است. کاربرد این موارد بستگی به سبک و سیاق جمله و مفهومی که در قالب جمله آمده است، دارد. معنای اصلی کلمه، همان‌طوری که در مفردات راغب آمده، «قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است

۱. نک: ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۴۱۱؛ محمد بن مرتضی زبیدی، *تاج العروس*، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، *المفردات*، ص ۵۳۳؛ احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۶، ص ۱۴۱؛ ابراهیم مصطفی و دیگران، *المعجم الوسیط*، ج ۲، ص ۱۰۵۷ و بهاء‌الدین خرمشاهی، *دانشنامه قرآن*، ج ۲، ص ۲۳۲۲ به بعد.

به گونه‌ای که فاصله‌ای در میان نباشد». از این رو، اصحاب لغت «ولی» را نزدیک شدن، دوست و مددکار، دوستدار، هم‌پیمان و یاور، قُرب (چه قُرب مکانی و چه قُرب معنوی) و تصدی امر، معنا کرده‌اند. در عرب به بارانی که پس از باران فرو ریزد نیز «وَلِی» می‌گویند، که جمع این «ولی» «أولیة» آمده است.

ولی، در اصطلاح قرآن و عرفان

در اصطلاح عرفان و عُرف عارفان «ولی» به کسی می‌گویند که عهده‌دار کار دیگری شود که در این صورت به «اولیاء» جمع بسته می‌شود^۱ و مؤنث آن «الولیة» و «ولیات» آمده است.^۲ این لفظ، هم در امور مادی و جسمانی، و هم در امور معنوی و مجرد، به کار می‌رود، ولی آنچه مسلم است در کاربرد اخیر از راه تشبیه معقول به محسوس و یا از راه تجرید معنای محسوس از خصوصیات مادی، در معنویات به کار برده می‌شود.^۳ برخی از مفسران قرآن مصادیق واژه «ولی» را فرزند، یار و صاحب، خویشاوند، پروردگار و ناصح، دانسته‌اند. فرزند: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»^۴ یعنی «ولداً». یار و صاحب: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلَّةِ»^۵ خویشاوندی: «وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ»^۶

رب: «قُلْ أَغْنِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَاللَّهُ غَنِيٌّ غَنِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۷ یعنی «اتخذ رباً» و یا «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۸ یعنی «هو الرب». ولی به معنای

۱. مانند کلمه «بیت» که اگر از آن معنای خانه قصد شود به «بیوت» و اگر به معنای یک بیته از اشعار مراد باشد به «ابیات» جمع بسته می‌شود. یا مانند کلمه «امر» که جمع آن در دو قالب «امور و اوامر» می‌آید.

۲. لاروس، ذیل «ولی».

۳. نک: سید صادق گوه‌رین، شرح اصطلاحات تصوف، ج ۱۰، ص ۲۳۷.

۴. اسراء، ۱۱۱.

۵. مریم، ۵.

۶. انعام، ۱۴.

۷. عنکبوت، ۲۲.

۸. شوری، ۹.

خدا: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ»^۱ یعنی «الإلهة». مقام ناصح: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»^۲.

ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی^۳ نیز بخشی را در کتاب اصول کافی با عنوان کتاب «الحجة» آورده و احادیثی که خمیرمایه ولایتی دارند، ذکر کرده است. مانند: «باب فی أن الطريقة التي حث علی الاستقامة عليها ولاية علی، علیه السلام» و «باب فی نکتة... من التنزیل فی الولاية...» الی آخر. کلینی دست به چینش روایاتی زده است که می توان از مفاد آنها وجود ولی را برای هر زمان لازم و ضروری دانست. «إن الارض لا تغلو من حجة وأنا والله ذلك الحجة»^۴. ذکر همه آن روایات در این اثر مناسبت ندارد، ولی همین قدر می توان گفت که نوع این روایات با آموزه های عارفان درباره «ولی» و «اولیا» همسانی و هم آهنگی لفظی و معنوی دارد.

در حدیثی از جناب رسول الله، صلی الله علیه و سلم، و موسی پیامبر، نمونه های اولیا این گونه معرفی شده اند: «اولیا کسانی اند که دیدن آنان خدا را به یاد انسان می آورد».

روی عن رسول الله، صلی الله علیه و سلم، حيث قيل له: من أولياء الله؟ قال: «الذين إذا رأوا اذکر الله» و ما روی عن موسی،

۱. عنکبوت، ۴۱. ۲. آل عمران، ۲۸.

۳. ابوجعفر محمد بن یعقوب در میانه سده سوم هجری در روستای کلین واقع در جنوب غربی شهر ری به دنیا آمد و مدتی در ری شیخ و پیشوای شیعیان بود. کلینی در اواخر عمر به بغداد رفت و کتاب کافی را که بیش از بیست سال تدوین آن به طول انجامیده بود، در آنجا به پایان رساند. کتاب کافی از سه بخش اصلی تشکیل شده است. اصول کافی، در اعتقادات؛ فروع کافی در فقه و احکام؛ روضه کافی در اخبار و اخلاق است. متن عربی این مجموعه در هشت جلد تنظیم شده که شامل دو جلد اصول، و از جلد سوم تا هفتم فروع و جلد هشتم آن روضه کافی است که تقریباً جنگ حدیثی، اخلاقی و احکامی است. دقیق ترین نسخه آن، از سوی دارالحدیث قم، در ۱۵ جلد چاپ و منتشر شده است.

۴. اصول کافی، ج ۲، کتاب الحجّة، ص ۲۵۲، ح ۹.

علیه السلام، إنه قال: يا رب، من أولياؤك؟ قال: «الذين إذا ذكرت، ذكروا، و إذا ذكروا ذكرت».^۱

عبدالرزاق کاشانی^۲ در تعریف این واژه می نویسد:

الولیّ من تولّى الحقّ، الله أمره و حفظه من العصیان و لم یخله و نفسه بالخذلان حتی یبلغه فی الکمال مبلغ الرجال؛^۳ ولیّ کسی است که خداوند کار او را به عهده بگیرد و او را از گناه باز دارد و او و نفسش را به نومییدی رها نکند تا در کمال به مردان حق برسد.

در جای دیگر می نویسد:

من یلی الحقّ و یلیه برفع الحجب یسمع کلام الحقّ و ینصیه، و قیل: من تولّى الحقّ حفظه و حواسه علی الدوام و التّوالی فلم یخلق فیهِ الخذلان، الّذی هو تمکنه من العصیان.^۴ «وَهُوَ یَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ».^۵

بعضی دیگر گفته اند: الولیّ هو العارف بالله.

و یا گفته اند:

ولی کسی است که در حال خود فانی، و در مشاهده حق باقی باشد و او را از نفس خود اخباری و با غیر حق قراری نباشد.^۶

۱. نک: مسند ابن ماجه، کتاب الزهد، فصل چهارم، به نقل از: حکیم ترمذی، ختم الأولیاء، تحقیق عثمان یحیی، ص ۳۶۱.

۲. کمال الدین عبدالرزاق بن احمد کاشانی از مشاهیر عارفان و متصوفه امامیه است. وی از حلقه درس شیخ نورالدین عبدالصمد نطنزی استفاده کرده و از شاگردان و مریدان وی به شمار می آید. از ویژگی های او جامع بودن وی در علوم ظاهری و باطنی است. در باب وحدت وجود، مباحثه هایی با علاءالدوله سمّانی داشته که در کتاب های مربوط ثبت شده است. از مهم ترین آثار او شرح فصوص الحکم؛ شرح منازل السائرین؛ لطائف الإعلام فی اشارات اهل الإلهام؛ اصطلاحات الصوفیه و تأویلات القرآن. نک: محمدعلی مدرّس تبریزی، ریحانة الادب، ج ۵، ص ۳۵-۳۴ و عمر رضا کخّاله، معجم المؤلفین، ج ۵، ص ۲۱۵.

۳. عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، باب الواو، ذیل «ولی»، ص ۱۲۱.

۴. همو، لطائف الإعلام فی اشارات اهل الإلهام، ص ۵۹۶.

۵. اعراف، ۱۹۶.

۶. سید جعفر سجادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعییرات عرفانی، ص ۷۹۲، ذیل «ولی».

بایزید بسطامی^۱ می گوید:

ولی کسی است که صابر، تحت الامر والنهی، و مستور باشد، نه مشهور.^۲ ولی هو العارف بالله و صفاته؛ ولی کسی است که خدا و صفات او را بشناسد.^۳

قیصری می نویسد:

فالولی هو الفانی فی الله، القائم به؛ ولی کسی است که فانی در الله و قائم بر اوست.^۴

جامی نیز، در تفحات الأنس می نویسد:

ولی کسی است که از حال خود فانی و در مشاهده حق باقی است و خود از نفس خود خبر ندارد و اگر با غیر حق باشد، عهد و قراری ندارد.^۵

تعریف های یاد شده، به مطلب واحدی اشاره می کنند و آن اینکه:

ولی کسی است که خداوند کار او را بر عهده می گیرد و وی را از گناهان باز می دارد.

ملاصدرا ولی را این گونه توصیف می کند: «ولی» کسی است که کامل و فانی و مضمحل و محو در حق باشد.

۱. بایزید بسطامی، ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان، از عارفان سده های دوم و سوم، در نیمه سده دوم در خانواده ای مسلمان در محله موبدان بسطام به دنیا آمد. اجداد او از موبدان زرتشتی و از بزرگان بسطام بودند. بایزید در کودکی به مکتب فرستاده شد و در همین ایام پدر خود را از دست داد. وی از همان کودکی باطنی روشن داشت و در ابتدای جوانی مجاهدات و ریاضت های دشواری را آغاز کرد و در نزد ابوعلی سنندی آیین تصوف بیاموخت. داستان ها و کرامات پرشماری به او نسبت می دهند. بایزید بسطامی نماینده کامل مکتب عرفانی خراسان در برابر مکتب بغداد به رهبری جنید بغدادی است. بایزید در ۷۳ سالگی در زادگاه خود، بسطام درگذشت و در کنار مدرسه خود به خاک سپرده شد و مزار او هم اکنون زیارتگاه عاشقان و مریدان وی است. نک: دایرة المعارف اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۱۳-۳۱۴؛ دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۸۵-۸۲.

۲. علی بن عثمان هجویری غزنوی، کشف المحجوب، ص ۲۷۰.

۳. احمد نگری، دستور العلماء، ذیل «ولی».

۴. قیصری، رساله الولاية، تصحیح علامه آشتیانی، ص ۲۶.

۵. عبدالرحمان جامی، تفحات الأنس من حضرات القدس، ص ۵.

بر اساس آیه شریفه «وَهُوَ يَتَوَكَّلُ الصَّالِحِينَ»^۱ او است که شایستگان را یاری می‌رساند». خداوند متوکی امور صالحان می‌شود. با توجه به این تعریف‌ها و صفاتی که برای «ولی» شمرده شد، ولی، امور بندگان خدا را به سوی صلاح و سداد هدایت می‌کند. بنابراین، انبیا، ائمه، اولیا و سفیران الهی، اولیای مردم هستند. حال بعضی از اینان نبی و بعضی دیگر اوتاد و اولیا هستند.^۲ بر همین اساس عارفان، کسی را «ولی» می‌گویند که، حضرت حق متوکی اعمال او گشته و او را از گناه و نافرمانی باز می‌دارد. هجویری^۳ اولیا را این‌گونه معرفی می‌کند:

اولیا را خداوند والیان عالم کرده است و حلّ و عقد امور بدیشان باز و بسته می‌شود و احکام عالم را موصول همت ایشان گردانیده است.^۴

علامه سید جلال‌الدین آشتیانی می‌نویسد:

ولی، کسی را گویند که فانی در حق و باقی به ربّ مطلق باشد، و از مقام فنا به مقام بقا رسیده و جهات بشری و صفات امکانی

۱. اعراف، ۱۹۶.

۲. میان «نبی» و «ولی» عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا هر نبی‌ای، ولی هست، اما هر ولی، لازم نیست نبی باشد. مانند اولیای امت محمد، صلی الله علیه و سلم. نبوت، برزخ میان ولایت و رسالت است؛ زیرا نبوت از حقایق الهی خیر می‌دهد و بر دو قسم است: یکی از معرفت ذات و صفات و اسما، و دیگری از احکام که ویژه ولایت است.

۳. ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی‌علی جلابی هجویری غزنوی، از تاریخ تولد وی اطلاع دقیقی در دست نیست. ولی از منابع موجود استفاده می‌شود که او با ابوسعید ابی‌الخیر معاصر بوده است. احتمالاً در اواخر قرن چهارم در شهر غزنه چشم از جهان فرو بسته است. پدر و مادر وی از خاندان اصیل و پرهیزگار بودند و هجویری در چنین خانواده‌ای تربیت شده است. در شریعت از مذهب ابوحنیفه و در طریقت از مسلک جنید بغدادی پیروی می‌کرد و صحو را بر سکر ترجیح می‌داد. او از شاگردان زین‌الدین اوتاد است و سفرهای بسیار کرد و مشایخ زیادی خدمت نمود. از جمله آثار او کشف‌المحجوب است. وی در سال ۴۶۹ق در لاهور درگذشت. ۴. کشف‌المحجوب، ص ۳۳۹.

ولّی و ولایت در لغت و اصطلاح / ۲۳

او در جهت وجود ربانی فانی گشته و صفات بشری او مبدل به صفات الاهی گردیده باشد.^۱

واژه «ولایت» در لغت

ولایت در لغت، مصدر و در مقام ولایت بر مردم، اسم مصدر است.^۲ برخی «ولایت» به کسر واو را، به معنای امارت و «ولایت» به فتح واو را، به معنای نصرت، تصدی و صاحب اختیار معنا کرده‌اند؛^۳ و پاره‌ای بر این باوراند که بازگشت هر دو به یک معنا است که همان صاحب اختیار و تصدی امور ظاهری بندگان باشد. «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».^۴

صاحب مجمع‌البیان می‌نویسد:

ولایت و ولایت مانند وکالت و وکالت و وصایت و وصایت، به جای یکدیگر استعمال شده‌اند و همه‌جا به یک معنا به کار رفته‌اند.^۵

واژه «ولایت» در اصطلاح

عبدالرزاق کاشانی می‌نویسد:

الولاية، هي قيام العبد بالحق عند فناء نفسه و ذلك يتولى الحق إياه حتى يبلغه مقام القرب والتمكين؛^۶ ولایت، یعنی قیام بنده برای حق، زمانی که فنای در ذات حق شود و در این صورت امر او را حضرت حق به عهده می‌گیرد تا با این عمل به مقام قرب الاهی نزدیک شود.

۱. شرح مقدمه قیسری، ص ۸۶۷ اسم ولی، باطن اسم الله است.

۲. امام النحویین (سیبویه) این قول را اختیار کرده و قول صواب نیز همین است.

۳. کشف‌المحجوب، ص ۲۶۶؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۵۵.

۴. توبه، ۷۱.

۵. فضل بن حسن طبرسی، مجمع‌البیان (۱۰ جلدی)، ج ۶، ص ۷۲۴، ذیل آیه ۴۴ سوره کهف.

۶. عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات صوفیه، باب الواو، ذیل «ولایة»، ص ۱۲۱.

علامه طباطبایی - روحی له الفداء^۱ - نیز، به نوعی فنای فی ذات را پذیرفته است. اگرچه حکیمان و عارفان در این مسئله به اختلاف افتاده‌اند.^۲ این حکیم الاهی در تفسیر آیه شریفه «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳ به تفصیل درباره «ولی» و «ولایت» مؤمنان و ولایت خداوند بر مؤمنان، بحث کرده^۴ و می‌نویسد: شاید بتوان گفت: معنای حقیقی و اصلی ولایت، همان قُرب است؛ لیکن به صورت کلی و تشکیکی که هم موجب امارت و سلطنت و هم سبب اولویت در تصرف و سلطنت نیز، می‌گردد.^۵ ولایت، باطن حقیقت محمدیه است و در این صورت، حقیقت محمدیه ظاهر ولایت خواهد بود. همان‌گونه که در این دو بیت به این معنا اشاره شده است.

رقّ الزجاج و رقت الخمر و تشابها فتشاكل الأمور
فكأنما خمر و لا قدح و كأنما قدح و لا خمر^۶

۱. علامه سید محمدحسین طباطبایی تبریزی در سال ۱۲۸۱ در تبریز به دنیا آمده است و در میان سال‌های ۱۲۹۰-۱۲۹۶ دوره ابتدایی را به پایان رساند و در همین سال‌ها مقدمات معمول آن روزگار اعم از فارسی و عربی را فرا گرفت و در سال ۱۳۰۴ به نجف اشرف رفت و مدت ده سال تمام از محضر آیات عظام، محمدحسین اصفهانی، میرزا حسین نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی فقه و اصول و از محضر محمدحسین بادکوبه‌ای فلسفه و از محضر سید ابوالقاسم خوانساری ریاضیات و از محضر میرزا علی آقا قاضی عرفان را آموخت و سپس به سال ۱۳۱۴ به تبریز بازگشت و مدت ده سال در آن دیار ماند و سرانجام به سال ۱۳۲۵ به قم آمد و مدرس علی‌الاطلاق فلسفه، عرفان و قرآن به نام ایشان ثبت شد. هنگامی که وی به قم آمد و به تدریس فلسفه پرداخت، بیشتر درس‌مدرسان فلسفه که شماری از آنها بنام هم بودند، از رونق افتاد. از علامه آثار گران‌قدر و بی‌ظیری بر جای مانده است. از آنها است: *المیزان فی تفسیر القرآن*، *نهایة الحکمة*، *بدایة الحکمة*، *اصول فلسفه و روش رئالیسم* و ده‌ها رساله دیگر در عرفان، فلسفه، فقه و اصول.

۲. نک: رساله الولایة، فصل دوم. ۳. یونس، ۶۲.

۴. علامه طباطبایی تمام اقسام «ولی» و «ولایت» را با نگاه عرفانی و به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده است. *ترجمة المیزان*، ج ۱۰، ص ۱۲۹ ذیل آیه ۶۲ سوره یونس، ج ۶، ص ۱۱۱ و ۱۹۱ و رساله الولایة. ۵. همان، ج ۶، ص ۱۲.

۶. معنای این دو بیت در این دو بیت فارسی نیز آمده است: از صفای می و لطافت جام / به هم آمیخت رنگ جام و مدام. همه جام است و نیست گویی می / یا مدام است و نیست گویی جام. نک: «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر»، ص ۹.

قیصری می‌نویسد:

ولایت، باطن نبوت است و شمولش از نبوت بیشتر است؛ زیرا هم شامل نبوت و هم ولایت می‌شود و انبیای الهی خود اولیایند.^۱

وی در رساله الولایة می‌نویسد:

إعلم أن الولاية مأخوذة من الولي، وهو القرب، لذلك يُسمّى الحبيب ولياً، لكونه قريباً من محبته، و في الاصطلاح هو القرب من الحق سبحانه، و هي عامة و خاصة، و العامة حاصلة لكل من آمن بالله و عمل صالحاً. قال الله تعالى: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ و الخاصة هو الفناء في الله سبحانه ذاتاً و صفة و فعلاً؛^۳ ولایت از «ولی» مشتق شده که به معنای قُرب است و به همین سبب حیب را «ولی» می‌گویند؛ چون نزدیک‌ترین فرد به مُحب است و در اصطلاح عرفان «ولی» به کسی می‌گویند که نزدیک‌ترین فرد به حق است و ولایت به عام و خاص تقسیم می‌شود، و عام از آن کسی است که به خدا ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد و خاصه، از آن کسی است که فانی در الله تعالی است.

عبدالرحمان جامی می‌نویسد:

ولایت عبارت است از: قیام بنده به خدای خود، و تبدیل اخلاق او به اخلاق حق، و اوصافش به اوصاف او، به صورتی که علمش علم او، قدرتش قدرت وی و فعلش فعل او گردد. چنان که احادیث فراوان بدان گواه است.^۴

سید حیدر آملی می‌نویسد:

و في الحقيقة، الولاية هي باطن النبوة التي ظاهرها التصرف في الخلق بإجراء الأحكام الشرعية عليهم، و بإظهار الأنبياء والإرشاد لهم

۲. بقره، ۲۵۷.

۱. مقدمه قیصری، ص ۱۵۳.

۳. قیصری رومی، رساله التوحید والنبوة والولاية، شرح و تصحیح: علامه آشتیانی، ص ۲۶.

۴. سید حیدر آملی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۱۲۲ و ۲۵۱.

بأخبار الحقائق الإلهية والمعارف الربانية كشفاً و شهوداً؛^۱ در حقیقت، ولایت، باطن نبوت است به گونه‌ای که ظاهر آن تصرف در امور خلق خدا به سبب اجرای احکام شرعی بر خلق و بازگویی خبرها و ارشاد آنان به سبب اخبار حقایق الاهی و معارف ربانی.

علی بن عثمان هجویری غزنوی می‌نویسد:

قاعده و اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است که جمله مشایخ، رضی الله عنهم، اندر حکم اثبات آن موافق‌اند، و «هنالك الولاية لله الحق»؛ خدای را دوستانی است که آنها را به دوستی و ولایت خود مخصوص گردانید و آنها را والیان ملک خود قرار داد.^۲

البته وی بیش از چهل صفحه از کتاب کشف المحجوب خود را به توصیف اولیا و ولایت اختصاص داده و با استناد به سخنان دیگر عارفان این موضوع را بررسی کرده است.^۳

علامه سید جلال‌الدین آشتیانی می‌نویسد:

«ولایت» به کسر واو، به معنای امارت، تولیت و سلطنت و به فتح واو، به معنای محبت است. ولایت، مأخوذ از ولیّ به معنای قُرب هم به کار رفته است. ولایت در اصطلاح اهل معرفت، حقیقت کلیه و شأنی از شئون ذات حق، و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تمام تعینات و متصف به صفات ذاتیه الاهیة و علت ظهور و بروز حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعیین اسمای الاهیة در حضرت علمیه است. «وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ».^۴ «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ

۱. همو، المقدمات من كتاب نصر النصوص، ص ۱۶۸.

۲. هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۶۵-۲۶۶.

۳. همان، ص ۳۱۶.

۴. شوری، ۲۸؛ ولایت صفتی الاهی و شأنی از شئون ذاتی حضرت حق تعالی است که در ذات

مَنْ الظُّلَمَات»^۱ ولایت به معنای قُرب و محبوبیت و تصرف و ربوبیت و نیابت و غیر اینها از معانی دارای مراتبی است مقبول به تشکیک و دارای مراتب و مظاهر متعدد، که برخی از مراتب اوسع و اعم از مراتب دیگر است. باطن ذات ولایت، کنز مخفی است، و به حسب ظهور دارای دوایر متعددی است، که آن دوایر متّصف به شدت و ضعف و کمال و نقص‌اند.^۲

از این رهگذر که باطن نبوت، ولایت است، بر دو وجه عام و خاص نمود پیدا می‌کند؛ که وجه نخست آن، شامل کسانی است که به خداوند واحد ایمان آورده‌اند و بر حسب مراتب خویش، اعمال خود را در جهت قُرب الاهی به جا می‌آورند و از همین رو، در شریفه آمده است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»^۳ و وجه دوم آن، شامل سالکانِ واصل و باقیان در بقای خداوند می‌شود: «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيَهَا»^۴.

نماد ولایت^۵

فقیهان، حکیمان و عارفان هر کدام بر اساس زاویه نگاهشان به عالم هستی

خود اقتضای ظهور دارد، و این شریفه به وصفی بودن آن اشاره دارد و این صفت، نسبت به همه اشیا یکسان است. به این معنا که او به همه اشیا ولایت دارد و از این جهت چندان تفاوتی با هم ندارند. نک: محمدرضا قمشهای، رساله الولایة، ذیل شرح فصوص الحکم، ص ۴۴۰-۴۶۳. امام کاظم، علیه السلام، نیز در حدیثی به همین معنا اشاره کرده است: «استوی من کل شیء فلیس شیء أقرب إلیه من شیء»، بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۸. یا: «استوی من کل شیء فلیس شیء أقرب إلیه من شیء فلم یبعد منه بعید و لم یقرب منه قریب»، همان، ج ۳، ص ۳۳۶.

۱. بقره، ۲۵۷.

۲. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، فصل دوازدهم، ص ۸۶۵-۸۶۶.

۳. بقره، ۲۵۷. ۴. همان، ۱۴۸.

۵. ولایت مقامی است در کنار مقام نبوت که بر حسب نظریات مختلف از سوی خداوند به کسان خاصی عطا می‌شود یا اینکه آنان با تلاش و مجاهده به دست می‌آورند. ولایت به این معنا دارای مراتبی است و شئون خاص خود را دارد و با مقام نبوت دارای ارتباطاتی است و شخص «ولی» در مقام «ولایت» نوعی احاطه معنوی بر دیگر مردمان داشته و در واقع حجت خدا در زمین است.

و آموزه‌های خود، مسئله ولایت را تبیین و تفسیر کرده‌اند. گروهی از فقیهان با استناد به ظواهر آیات و روایات به این موضوع پرداخته‌اند و نوعاً به اداره امور ظاهری مسلمانان و حکومت بر آنان تطبیق و تفسیر کرده‌اند و برخی از بزرگان نیز مقام «ولایت فقیه» را از ظواهر بعضی از آیات مانند: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا أَوْلِيَّ الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و برخی از احادیث برگرفته‌اند، و گاهی آن را در ادامه ولایت نبی اعظم و ائمه هدی معرفی می‌کنند. گفتنی است گرچه در اصل این موضوع، فقیهان اتفاق نظر ندارند؛ ولی قدر مسلم این است که ولایت مورد نظر آیات و برخی از روایات، رسول‌الله اعظم و هادیان دوازده‌گانه امت او است. عارفان نیز شقوقی را برای ولایت برشمرده‌اند و برای هر یک نیز، محدوده عمل قائل شده‌اند و نمونه‌ها و نمود آن را مشخص و معین کرده‌اند و تا حتی شرایط ولی و چگونگی پیروی از آنها نیز، در کتاب‌هایی که به این موضوع پرداخته‌اند، آمده است.^۱

ولایت مطلقه عرفانی، و ولایت عظاما، همان ولایت لاهوتی؛ و ولایت کبرا، همان ولایت جبروتی؛ و ولایت وسطا،^۲ همان ولایت ملکوتی؛ و ولایت صغرا، همان ولایت ناسوتی است. ولایت مطلقه، بی‌هیچ قید و شرطی از آن خداوند است، و در آیات هم به این موضوع تصریح شده که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. ردای ولایت عظاما بر قامت

۱. این مسئله از موضوع این مقاله خارج است، برای آگاهی بیشتر، نک: حسینعلی متظری، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*، این کتاب در پنج جلد با عنوان، *مبانی فقهی حکومت اسلامی*، به فارسی ترجمه شده است. گویا مؤلف محترم از برخی نظریاتی که در این کتاب ارائه داده، عدول کرده است. در واقع خود مؤلف اثر خود را نقد کرده و مباحث کل مجموعه چهار جلدی را در یک جلد با عنوان *نظام الحکم فی الاسلام*، خلاصه و در نهایت «نظارت فقیه» را به جای «ولایت» به عنوان آخرین نظر خود، برگزیده است؛ و نیز نک: حسین مظاهری، *فقه الولاية والحکومة الاسلامیة*، تحقیق: مجید هادی‌زاده، قم، مؤسسه الزهراء، ۱۳۸۶.

۲. ولایت وسطا را بر دو قسم کرده‌اند: ولایت عن الله و ولایت عن الرسول. در نتیجه مراد از مقام ولایت، رسیدن به مقام صقع ربوبی در سفر دوم و سوم است و در آنجا انسان به مقام فنا می‌رسد. نک: یزدان‌پناه، *درس‌های عرفان نظری*، ص ۳۹۱.

حضرت رسول اکرم، صلی الله علیه و سلم، زیننده است که در وجود مبارک قبله اهل یقین، حضرت علی امیرمؤمنان تجلی یافته است، و ولایت کبرا را از شئون دیگر انبیا دانسته‌اند، و ولایت وسطا را از صفات اولیاء الله شمرده‌اند و ولایت صغرا را مختص مؤمنان و عارفان برجسته دانسته‌اند، که اولیا را خود اقسامی چون: اقطاب، افراد، اوتاد، نجباء و نقبا است. «الولی هو العارف بالله». «ولی» با این صفات می‌تواند بر مؤمنان ولایت داشته باشد، و در قرآن کریم نیز چنین تعبیر شده است که: «أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»^۱ و یا در کریمه دیگر آمده است: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ».^۲

علامه طباطبایی در *المیزان* ذیل آیه «قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ»^۳ می‌فرماید: این جمله «قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» انکار سابقون است که چرا غیر خدا را «ولی» خود گرفته‌اند، و این دلیل بر «ولی» بودن حضرت حق است و انحصار ولایت حضرت حق از تقدیم ضمیر «هو» بر «ولی» فهمیده می‌شود و می‌فرماید: تنها و تنها او ولی است^۴ و این همان مسئله‌ای است که در اصطلاح و عرف عارفان از آن به «ولی مطلق» تعبیر می‌شود، و علامه طباطبایی ذیل آیاتی که کلمه «ولی» آمده مفصل بحث کرده به‌ویژه در سوره شوری به

۲. توبه، ۷۱.

۱. انفال، ۷۲.

۳. شوری، ۹.

۴. ضمیر «هو» را مفسران به اختلاف تفسیر کرده‌اند، برخی آن را ضمیر شأن و برخی دیگر ضمیر رفع منفصل مبنی بر فتح قلمداد کرده‌اند. در صورتی که ضمیر شأن باشد، مبتدا و خبرش جمله اسمیه «الله احد» است. علامه طباطبایی نیز «هو» را ضمیر شأن گرفته است. البته، حضرتش در مقام تفسیر ظاهری آیه برآمده است با مراجعه به آیات دیگر که کلمه «هو» در آنها وارد شده علامه نیز به‌گونه‌ای آیه را تفسیر کرده که انحصار را از «هو» برداشت کرده است. نک: *المیزان*، ج ۱۵، ذیل سوره شوری. وجه درست‌تر این است که این «هو» اصلاً اینجا ضمیر نیست، بلکه اسم است بر «هوی» ضمیر؛ که اسم بیانگر مسمای خود است و آن حقیقت «احد» محض است، یعنی ذاتی که هیچ‌گونه اعتباری در او راه ندارد. بنابراین «الله» بدل از «هو» است و بدل نشانگر عینیت مُبدل است؛ یعنی هیچ‌گونه تمایزی میان «هو» و «الله» نیست. علامه آشتیانی و همچنین شیخ فلاسفه اسلام، ابن سینا نیز، به‌گونه‌ای در تفسیر سوره توحید این معنا را تقریر کرده‌اند. نک: *رسائل ابن سینا*، ص ۳۱۲-۳۲۱.

مسئله «ولی و ولایت» پرداخته است. با توجه به مباحث یاد شده می‌توان گفت: ولایت عصاره وجود است و همانند وجود، درجات متعدد و دارای نقص و کمال است و در قالب تشکیک بر مراتب مختلف حمل می‌شود، و چون حق تعالی حاق وجود است و نزدیک‌ترین شیء بر عالم هستی است و این عالی‌ترین درجه ولایت است. این نوع ولایت، سیر نزولی و صعودی دارد که در مرتبه نزول، با عدم مقرون می‌شود و در مرتبه صعود، که اساس آن بقا و فنای فی الله است، از عوالم و مراتب نفوس این جهانی عبور می‌کند و به عالم قدس واصل می‌گردد. و اگر از این مرتبه هم بگذرد و به مقام روح اعظم^۱ برسد، ولایت عامه خاتمه می‌یابد. پس از این مرحله، ولایت خاصه محمدیه^۲ آغاز می‌گردد و هرگاه از این مرتبه نیز بالاتر رود و از مقام امکان خارج و در حریم قدس لاهوت جای می‌گیرد و از امکان به وجوب و فنای فی الله و بقای بالله متحول می‌گردد و آن کس که به این مرتبه برسد امام و مرجع همه اولیای خاصه و عامه می‌شود و در اینجا آیه شریفه «هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ» مصداق پیدا می‌کند.^۳

پیشینه «ولی» و «اولیا» در عرفان اسلامی

پیشینه مفهوم «ولی» افزون بر اینکه در کتاب‌های مقدس آمده، در قرآن نیز از این مفهوم یاد شده، که پیش‌تر اشاره‌ای کوتاه به آن شده است؛ ولی آنچه در این بخش باید به آن پرداخته شود، پیشینه این واژه در دوره

۱. این مقام، مقام نبینا، عیسی، علیه‌السلام، است.

۲. این مقام از ویژگی‌های حقیقت محمدیه است که در وجود مبارک شخص شخیص حضرت خاتم متجلی است.

۳. اینجا است که عالمان و عارفانی همچون: حضرت علامه طباطبایی می‌توانند مرجع و ولی عوام و خواص شوند. مرجعیت معنوی مردم شدن، چه خواص و چه عوام، ردایی نیست که بشود به تن هر کسی قالب‌گیری و با عنوان مرجعیت تن‌آرایی کرد.

آغازین عرفان اسلامی است.^۱ در آموزه‌های این دوران «انسان کامل» ولی خدا است که بیشتر صوفیان و عارفان مصداق آن را جناب رسول مکرّم اسلام و امام‌العارفین، امیرمؤمنان، علی ابن ابی طالب می‌دانند و در آموزه‌های شیعی، امامان دوازده‌گانه نیز از مصدّیق «انسان کامل» به شمار می‌روند. گذشته از اینها نوبت به اولیاء الله و خاتم آنان عارفان و حکیمان الاهی^۲ می‌رسد که بر همه اینها لقب «ولی امر» و «اولیای الاهی» شایسته و بایسته است.^۳ اما ختم ولایت یا خاتم اولیا کیست و در واقع مصداق و مصدّیق آن چه کسانی می‌توانند باشند، نخستین بار به شکل رسمی و علمی و مدوّن با ظهور حکیم ترمذی، وارد عرفان اسلامی شد و پیش از او گرچه در آثار عارفان مسلمان بحث از «ولایت» شده بود، ولی درباره «خاتم اولیا» در قالب یک نظریه مدوّن کسی را سراغ نداریم که به این مسئله پرداخته باشد.

برای بررسی پیشینه تاریخی مفهوم «ولایت و خاتم اولیا» مناسب است که نخست به سیر تاریخی طرح این نظریه در میان عارفان مسلمان پرداخته شود. تا پیش از قرن سوم به‌ویژه نیمه دوم آن، درباره این مسئله در میان

۱. دیدگاه‌ها درباره خاستگاه و آبشخور عرفان اسلامی متفاوت است. گروهی بر این باورند که عرفان، ریشه در رهبانان و رهبانیت مسیحی دارد و شماری دیگر بر این اعتقاداند که عرفان از آموزه‌های بودا است که به اسلام راه یافته و رنگ و بوی اسلامی گرفته است، و گاهی تصوف و عرفان را عکس‌العمل ایرانیان در برابر ستمگری اعراب نسبت به ایرانیان می‌دانند. پاره‌ای از پژوهشگران عرفان و تصوف را محصول فلسفه نوافلاطونی، رواقیان و گنوسی‌های اسکندریه قلمداد می‌کنند. نظریه دیگر خمیرمایه اصلی آن را، برگرفته از اسلام می‌دانند و بر این نظریه دلایلی اقامه می‌کنند و نمونه‌هایی که بر این اصل ارائه می‌دهند به وجود عارفان و صوفیانی استناد می‌کنند که در سده‌های اولیه اسلام ظهور کردند و هر کدام از استوانه‌های عالم عرفان و تصوف‌اند. ابونصر سراج طوسی در اثر ارزشمند خود *اللمع فی التصوف* باب دوم کتاب دوازدهم، ص ۳۵۱ را به احوالات و کرامات اولیا و انبیا اختصاص داده است؛ تمام قواعد عرفانی را با آیات و روایات تطبیق داده و چنین کاری را کلابادی نیز در *التعرف* کرده است.

۲. البته حکیمان و عارفانی که صلاحیت و شرایط «ولی» شدن را داشته باشند. نه هر قلندری که خود را ولی امر بخواند.

۳. نک: برنرورڈلف راتکه و جان اوکین، *مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.

آثار عارفان به اثر یا آثاری منسجم و پخته برنمی‌خوریم، آنچه هست مباحث پراکنده‌ای است که در لابه‌لای اوراق و سخنان پاره‌ای از عارفان آمده است. به هر حال پیشینه ولایت ولی، از نوع غیر منسجم آن در آثار سهل تستری^۱ آمده و بر این باور است که: اولیای خدا دوستان او هستند، آنها از دوستی خدا آغاز می‌کنند و با مجاهدت به مقامات بالاتر می‌رسند، و او با استناد به سخنان ابن عباس می‌گوید:

مخالطة الولی بالناس ذلّ و تفرّده عزّ و ما رأیت اولیاء الله تعالی إلاّ منفردین. لو لا مخافة الوسواس لرحلت إلى بلاد لا أنیس بها و هل یفسد الناس إلا الناس.

تستری با این باور راه خلوت‌نشینی را بر اولیا هموار می‌کند و می‌گوید: اولیا پس از گذر از این مراحل به مقاماتی می‌رسند که دست دیگران از آن کوتاه است و هر کسی مقامات اولیا را انکار کند، آیات خدا را انکار کرده است.^۲

یکی دیگر از عارفانی که مقدم بر حکیم ترمذی است و در واقع پیشینه مباحث ولایت نسبت به ترمذی به شمار می‌آید، البته از نوع غیر منسجم آن، ابوسعید خرازی است.^۳ او در کتاب *الکشف والبیان* به موضوع ولایت و

۱. ابومحمد سهل بن عبدالله بن یونس بن عیسی بن عبدالله تستری (۲۰۰-۲۸۳ق) از عارفان بزرگ قرن سوم و جزء تأثیرگذاران عارفان اسلامی است. اقوال بسیاری از وی در کتاب‌های عرفانی نقل شده است. از قرن چهارم به بعد در مهم‌ترین منابع کتاب‌شناسی اسلامی تستری را به عنوان نویسنده رساله‌های صوفیانه معرفی کرده‌اند. نک: ابن ندیم، *الفهرست*، ص ۳۴۷ و *مبانی عرفان و احوال عارفان*، ص ۲۸۵-۲۹۸ و *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*، ص ۶۷.

۲. نک: سهل تستری، *تفسیر القرآن العظیم*، ص ۳۳۹.

۳. ابوسعید احمد بن عیسی خرازی (۲۸۶ق) یکی از عارفان بزرگ مکتب بغداد است. خواجه عبدالله انصاری او را بر دیگر مشایخ ترجیح داده است. گویا آثار بسیاری داشته است؛ اما امروزه تنها هفت رساله از او باقی مانده است که عبارت‌اند از: *کتاب الصدق*؛ *کتاب مسائل*؛ *کتاب الصفات*؛ *کتاب الضیاء*؛ *کتاب الکشف والبیان* و *کتاب الفراغ* و *کتاب الحقایق*. دو کتاب نخست را آربری تصحیح کرده و پنج کتاب بعدی را قاسم سامرای در مجموعه‌ای با عنوان

تفاوت آن پرداخته و نظری متفاوت با نظر ترمذی ارائه کرده است. وی بر این باور است که هر کسی به ارزیابی مقام انبیا و اولیا پردازد، کاری غلط و بی‌ثمر کرده است؛ زیرا مردمان بر مقامات قلوب انبیا و اولیا احاطه‌ای ندارند و از نشانه‌های اولیا در دنیا اشتغال به خطورات قلبی خودشان‌اند و از این حالت بیرون نمی‌آیند. اگر می‌بینید بعضی از صوفیان از این حالت بیرون می‌آیند، حقیقت عبودیت بر آنها پوشیده است. خراز بر این باور است که میان مقام نبوت و مقام ولایت تضادی نیست، زیرا نبوت زیادتى است بر ولایت و نبی پیش از آغاز نبوت، ولی بوده است، و سپس خداوند نبوت را بر او اضافه کرده است.^۱

یکی دیگر از کسانی که با اندک فاصله می‌توان گفت مقدم بر حکیم ترمذی است، جنید بغدادی است؛^۲ اما با نگاه کلی به آثار اندک وی مطلبی با صراحت درباره خاتم اولیا ندارد. شاید بتوان گفت، که جنید آن‌قدر ولایت و نبوت را نزدیک به هم می‌دانسته که به تفاوت آن، توجه نکرده و این مطلب با نگاهی به کتاب *دواء الارواح* به خوبی آشکار می‌گردد.

از این آثار پراکنده که بگذریم می‌رسیم به رساله مدون حکیم ترمذی که به حق باید او را بنیانگذار این موضوع در عرفان اسلامی دانست. حکیم ترمذی در کتاب معروف خود به نام *خاتم اولیا* یا *ختم اولیا* پرسش‌های

رسائل الخراز به چاپ رسانده است. نک: محمد سوری، ولایت از دیدگاه حکیم ترمذی (پایان‌نامه)، ص ۴۴.

۱. نک: پُل نوبیا، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، ص ۲۰۱-۲۱۵.
۲. ابوالقاسم جنید بن محمد قواریری (۲۹۸ق) صوفی بزرگ بغداد و یکی از مشایخ بزرگ تاریخ تصوف است. اصل او از نهاوند بود، اما در عراق به دنیا آمد و به بغدادی مشهور گشت. آثار چندانی از او باقی نمانده است و گویا خیلی میل به نوشتن نداشته است. مجموعه آثار وی شامل پنج نامه و پنج رساله کوتاه است که یک‌بار توسط سلیمان آتش در استانبول به چاپ رسیده است و در ایران هم کتاب‌هایی به همین عنوان چاپ شده است، ولی صحت و سقم آن خیلی روشن نیست. نک: مبانی عرفانی و احوال عارفان، ص ۲۸۱-۲۸۴ و مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۶۸.

عرفانی فراوانی مطرح کرده است. او با توجه به آیه شریفه «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۱ پرسشی را با این عبارت: «السؤال الثالث عشر: و مَنْ الَّذِي يَسْتَحِقُّ خَاتَمَ الْأَوْلِيَاءِ كَمَا يَسْتَحِقُّ مُحَمَّدٌ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، خَاتَمَ النَّبُوَّةِ» «و ما صفة ذلك الولي، الذي له إمامة الولاية و رياستها و ختم الولاية»^۲ مطرح می‌کند و سپس خود او^۳ و دیگر عارفانی که در پی او آمدند موضوع را پی گرفتند و هر کسی به فراخور حال خود به تبیین این مسئله پراز و رمز پرداختند. اما همان‌گونه که اشاره شد نخستین کسی که این باب را فتح کرد حکیم ترمذی است. ترمذی با مطرح کردن این پرسش و با وجود پیامبران همچنان برای راهنمایی بندگان خدا، وجود اولیا را لازم و ضروری می‌داند. در واقع اولیا، حجت خدا بر خلق، یاور مردمان و امان آنان‌اند، پس باید در وقت نیاز، یعنی همه زمان‌ها باشند. وی در ادامه سخنان خود می‌گوید: حال برای شما سنگین است که بپذیرید در زمان‌های دیگر به‌ویژه در آخرالزمان کسانی هم‌تراز پیشینیان وجود داشته باشند. آیا سخن علی بن ابی‌طالب، رضی الله عنه، به کمیل نخعی را نشنیده‌اید که فرمود:

اللهم لا تغل الأرض من قائم لله بحجة، أولئك هم الأقلون عدداً
الأعظمون عند الله قدراً، قلوبهم معلقة بالمحل الأعلى، أولئك
خلفاء الله في عباده و بلاده، هاه، شوقاً إلى رؤيتهم، ثم بكى و قال:

۱. یونس، ۶۲.

۲. حکیم ترمذی، کتاب ختم الأولیاء، تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، مکتبه کاتولیکیه.

۳. همان، ص ۱۶۱ و ۳۶۷. ترمذی در این رساله ذیل پرسش سیزدهم با استناد به آیات و روایات که نوعاً با خمیرمایه تأویل به تفسیر آنها پرداخته و مباحثی از جمله: صفات اولیا، علم اولیا، نشانه‌های اولیا، چه کسانی می‌توانند اولیاء الله باشند و ختم اولیاء، را مورد بحث و بررسی قرار داده، ولی با دقت در کلمات ترمذی، این حکیم مؤسس هم به روشنی مسئله را پایان نداده و بعضاً از این شاخه به آن شاخه پریده و به‌گونه‌ای به بیان صفات و بعضاً علم و ظواهر «ولی»^۴ را بررسیده و در نهایت آن‌گونه که شایسته و بایسته است، حدود و ثغور و مصادیق و یا مصداق «ولی» و «خاتم اولیاء» را بیان نکرده است.

ولی و ولایت در لغت و اصطلاح / ۳۵

شوقاه؛^۱ خداوندا، زمین را از حجت خدا بر مردم خالی مدار. اینان به شمار اندک‌اند، ولی به ارزش در نزد خداوند بزرگ‌ترین‌اند و دل‌هاشان به بالاترین محل متصل است. اینان جانشینان خداوند در میان بندگان و بلاد او هستند. آه چقدر شوق دیدارشان را دارم.

با توجه به این سخنان حکیم ترمذی، از نظر وی هیچ بُعدی ندارد که در آخرالزمان ولّی نیاید. او بر این باور است که در آخر زمان حجتی خواهد آمد که همه انبیا محتاج اویند. از این رو، می‌نویسد: دلیلی نداریم که در زمان‌های بعدی رحمت خدا از مردم دریغ شود. از این سخن او روشن می‌شود که وی اولیاء الله را نعمت خداوند بر مردم می‌داند و می‌نویسد:

و ما الذی خزن رحمة الله عن أهل هذا الزمان حتی لا یکون فیهم سابق و لا مقرب و لا مجتبی و لا مصطنع، أولیس کائن المهدی فی آخرالزمان، فهو فی الفترة یقوم بالعدل فلا یعجز عنها، أولیس کائن فی آخرالزمان من له ختم الولاية، و هو حجة الله علی جمیع الأولیاء یوم الموقف... و حجة علی جمیع الأنبیاء.^۲

حکیم در ادامه با استناد به آیات و روایات ضمن تبیین فرق ولایت و نبوت، به تقسیم اولیاء الله می‌پردازد و می‌نویسد پیامبر، صلی الله علیه و سلم، فرمود: «فی کل قرن من أمتی سابقون» با این حساب راه ولایت بر خلاف نبوت بر همگان باز است و خداوند در آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»^۳ ما را به این راه فرا خوانده است. اما تنها گروهی اندک به این فراخوان لبیک می‌گویند و اینان پنج گروه‌اند. حکیم این پنج گروه را به دو گروه «اولیای حق الله و ولی

۱. کتاب سیرة الأولیاء، بند ۱۴۸، ص ۱۱۹. این حدیث در بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۷۵ با اندک اختلاف آمده است. گویا ترمذی همه روایت را نقل نکرده است. در علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۵۳ حدیث دوم نیز بخش‌هایی از این حدیث نقل شده است.

۲. انفال، ۲۴.

۳. همان، بند ۱۵۳، ص ۱۲۵.

حقّ الله» خلاصه می‌کند و اوصافی برای آنها می‌شمارد.^۱ وی در رساله سیره الأولیاء با استناد به آیه شریفه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۲ و «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳ به بررسی ولیّ الله و اوصاف او می‌پردازد،^۴ و در جای دیگر که ادامه همین مباحث است، سلسله مراتب اولیا و نشانه‌های ظاهری و باطنی آنان را به تفصیل برشمرده است.^۵ او در همین رساله پس از این مباحث به تبیین نبوت و چگونگی ارتباط آن با ولایت می‌پردازد^۶ و سپس موضوع رساله را که خاتم نبوت و ولایت است باشد، برمی‌رسد. شهرت وی در سده‌های بعد عمدتاً به سبب مطرح کردن همین نظریه است. او در آغاز می‌نویسد: بی‌خبران گمان می‌کنند که خاتمیت پیامبر به این معنا است که محمد، صلی الله علیه و سلم، آخرین کسی بود که به پیامبری برانگیخته شد، حال آنکه نفس آخر بودن، هیچ منقبت و امتیازی به شمار نمی‌آید و جز ابلهان و نادانان کسی خاتمیت را این‌گونه معنا نمی‌کند. چون او خاتم الانبیاء نیست، بلکه خاتم الانبیاء است که معنای فاعلی دارد^۷ و خود آن حضرت نیز در حدیث معراج فرمود: «و جعلنی خاتماً و فاتحاً؛ خداوند مرا خاتم و فاتح قرار داد». یعنی کسی که مهر بر چیزی می‌زند و هم آن را باز می‌کند. آنگاه ابراهیم به انبیای دیگر فرمود: «بهذا فضلكم محمد، صلی الله علیه و سلم؛ بدین لحاظ محمد بر شما برتری یافته است».^۸ و آیه شریفه «وَلَقَدْ

۱. برای آگاهی از اقسام پنج گروه و اوصاف اولیاء الله، نک: کتاب سیره الأولیاء، بند ۱۷، ص ۹ و بند ۴۷، ص ۳۳ و بند ۴، ص ۲.

۲. یونس، ۶۲.

۳. سیره الأولیاء، بند ۴۸، ص ۳۳.

۴. نک: همان، بند ۱۶۰، ص ۱۳۰ و بند ۱۰۵، ص ۸۲ و بند ۱۱۵، ص ۸۹ و بند ۱۴۷، ص ۱۱۸ و بند ۱۱۲، ص ۸۷.

۵. نک: همان، بند ۶۹، ص ۴۷ و بند ۵۵، ص ۳۸ و بند ۶۷، ص ۴۶ و بند ۶۳، ص ۴۳ و بند ۷۴، ص ۵۱ و بند ۱۰۷، ص ۸۴ و بند ۷۳، ص ۵۰.

۶. البته این اختلاف قرائت میان حفص از عاصم که قرائت متداول است با قرائت قالون از نافع است.

۸. نک: همان، بند ۶۲، ص ۴۲.

فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ^۱ ناظر به همین موضوع است. او در تحلیل و تبیین بیشتر این موضوع می‌نویسد: اولیا همچون انبیا رتبه‌های مختلفی دارند؛ زیرا اولیا در مسیر خود به سوی خداوند با اسمای حُسنای الهی آشنا می‌شوند. هر یک از این اسمای حُسنای قلمرویی دارند و هر قلمرویی قدرتی؛ هر ولی بر حسب رتبه خود در مُلک اول یا دوم قرار دارد؛ اما «ولی» به هر مُلکی که برسد، نام آن مُلک نیز به وی داده می‌شود. در میان اولیا، اگر کسی به آخرین مُلک، یعنی مُلک وحدانیت فردیت برسد، از همه اسمای حُسنای الهی بهره‌مند می‌شود و سرور اولیا خواهد بود و از سوی پروردگار به او خاتم ولایت داده می‌شود. خاتم اولیا همه ویژگی‌های خاتم انبیا را دارد؛ یعنی در میان اولیا نخستین کسی است که خداوند به او اندیشد و علم و اراده او در علم و اراده وی تحقق می‌پذیرد و بدین سبب سیادت اولیا به او واگذار شده است.^۲ زمان آمدن خاتم ولایت، آخرالزمان است؛ زیرا وی آخرین فرد از صدیقان چهل گانه است که از دنیا می‌رود و مهدی نیز در آخرالزمان ظهور می‌کند و به عدل می‌پردازد.^۳

این خلاصه نظر حکیم ترمذی بود که با توجه به گنجایش این اثر تحریر شد. برای آگاهی بیشتر، به اصل رساله مراجعه شود. در پایان ذکر این نکته ضروری است که ترمذی در این رساله خیلی مصداقی بحث نکرده و بیشتر به تبیین جایگاه، مقام، نشانه‌ها و اوصاف خاتم اولیا پرداخته است. از این رو، به یقین نمی‌توان گفت مراد او از «مهدی آخرالزمان» همان مهدی، عجل الله فرجه الشریف، مورد نظر شیعیان و یا حضرت عیسی باشد که برخی مستشرقان به ایشان نسبت داده‌اند و تنها چیزی که می‌توان گفت این است که او درباره تعیین مصداق ساکت است و تنها یادآور می‌شود که مهدی و

۱. اسراء، ۵۵.

۲. نک: سیره الأولیاء، بند ۵۳، ص ۳۷ و بند ۸۶، ص ۶۲ و بند ۱۲۰، ص ۹۳ و بند ۶۵، ص ۴۵.

۳. همان، بند ۶۴، ص ۴۴ و بند ۱۵۳، ص ۱۲۴.

خاتم اولیا هر دو در آخر الزمان می آیند؛^۱ او خلاصه نظر خود را درباره خاتم اولیا که در کتاب *نوادیر الاصول* آمده چنین بیان می کند:

و قد يكون في الأولياء من أرفع درجة و ذلك عبد قد ولي الله استعماله، فهو في قبضته يتقلب به ينطق و به يسمع و به يبصر... و صاحب لواء ولايته و أمان أهل الأرض و منظر أهل السماء و ريحانة الجنان و خاصة الله و موضع نظره و معدن سره، يحيى القلوب الميتة برويته و يرد الخلق إلى طريقه، مفتاح الهدى و سراج الأرض و أمين صحيفة الأولياء و قائدهم والقائم بالثناء على ربه بين يدي رسول الله، صلى الله عليه و سلم، يباهى به الرسول في ذلك، قد أخذ الله بقلبه أيام الدنيا و نحلة حكمته العليا و أهدى إليه توحيده و نزه طريقه عن رؤية النفس و ظل الهوى، فهو سيد التجباء و صالح الحكماء و إمام الأطباء و فصل بين الحق والباطل و هو الصديق والفاروق والولي والعارف والمحدث؛^۲ در میان اولیا کسی است که از همه والا مرتبه است و خدا خود کارهای او را بر عهده گرفته است و او در قبضه خدا است. به وسیله خدا می گوید و می شنود و می بیند و می اندیشد. خداوند او را مشهور و پیشوای خلق و صاحب لواء ولایت و امان اهل زمین و نقطه نگاه آسمان قرار داده است. موضع نظرش و معدن سرش و تازیانه اش برای تأدیب مردمان است. او کلید هدایت و چراغ زمین و امین صحیفه اولیا و رهبر ایشان و ثناگوی خداوند در نزد رسول خدا است. رسول خدا به او افتخار می کند و چشمانش روشن می شود و پروردگار نامش را به تجلیل یاد می کند. پس او سید نجیبان و صالح حکیمان و پیشوای طیبیان است و فصل میان حق و باطل است و صدیق و فاروق و ولی و عارف و محدث است.

۱. همان، بند ۱۵۳، ص ۱۲۴ و کتاب *ختم الأولياء* با تحقیق عثمان یحیی، ص ۴۲۰-۴۲۱. از قید «هر

دو» روشن می شود که مهدی آخر الزمان شخصی غیر از خاتم اولیا است.

۲. نک: حکیم ترمذی، *نوادیر الاصول*، ذیل «الأصل الثالث والعشرون والمائة في شرائط الولاية»،

ص ۱۵۷-۱۵۸.

ترمذی با اینکه با این اوصاف بالابلند و معانی دقیق و عمیق که بیشتر آن می‌تواند به حضرت صاحب‌الامر تطبیق کند، ولی نامی از شخص خاصی نمی‌برد و این موضوع را در هاله‌ای از ابهام گذاشته، تنها به ذکر اوصاف بسنده می‌کند بی‌آنکه مصداق یا مصادیق این وصف‌ها را مشخص کند.^۱

به هر حال، او پایه‌گذار این مسئله در عرفان است و همو بود که سنگ‌بنای این موضوع را گذاشت و پس از ایشان عارفان دیگری، که در واقع باید آنان را ادامه‌دهنده راه او به شمار آورد، به تبیین و تفصیل این مسئله در عرفان اسلامی پرداختند. از جمله آنها ابن عربی است که در ادامه، این موضوع بررسی خواهد شد. به هر حال، سابقه واژه «ولی» ولایت و اولیا» در میان مسلمانان به سابقه اسلام پیوند می‌خورد، و این واژه در کتاب خدا، سخنان معصومان،^۲ عارفان و فیلسوفان بزرگ مسلمان به‌کار رفته و نمونه‌های آن، انسان‌های بزرگی دانسته شده‌اند که به نوعی بر مردم ولایت داشته‌اند؛ تا جایی که شیخ محمد لاهیجی درباره «ولایت» و «ولی» می‌گوید: حضرت حق، به حکایت از قول یوسف، می‌فرماید: «أَنْتَ وَلِيِّ فِي

۱. ترمذی بر این باور است که هر نبی و رسولی در درجه اول ولی هستند و ولایت نبی و رسول همان جنبه پنهان و دایمی وجود آنان و فراگیرتر از نبوت و رسالت ایشان است. و همان‌طوری که سلسله نبوت خاتمی دارد، سلسله ولایت نیز چنین است. البته خاتم بودن تنها به معنای آخرین نفر بودن نیست؛ چرا که این فضیلتی به شمار نمی‌آید. خاتم انبیا کسی است که از نظر فضایل والاترین فرد در سلسله انبیا باشد و او کسی است که بیشترین عبودیت را در پیشگاه ذات الاهی دارد. به همین نسبت خاتم اولیا آخرین فرد از اولیا و جامع همه کمالات و فضایل اولیای پیشین است و نزدیک‌ترین رتبه به خاتم انبیا از آن او است، وی در آخرالزمان و هنگام زوال دنیا و همزمان با مهدی، می‌آید و حجّت بر دیگر اولیای الاهی است. نک: سیره الأولیاء، بند ۶۲، ص ۴۲.

۲. البته با نگاه مخصوص آموزه‌های شریعت، که برگرفته از قرآن و روایت است، انسان می‌تواند به مقام «ولایت تکوینی» نائل شود و تا آنجا پیش رود که به مقام «قاب قوسین أو أدنی» و مقام «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر، ۵۵) برسد؛ زیرا حقیقت محمدیه به اعتبار باطن وجود، عین فیض اقدس است.

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ». این نوع «ولی» جاری بر بندگان خاص حضرت حق است.^۱ در پایان این بخش از سخن، باید به این نکته توجه داده شود که برای نخستین بار عارفان و حکیمان اهل سنت این مسئله را در آثار خود طرح و بررسی کرده‌اند، و بعدها عارفان شیعی در آثارشان به تبیین این موضوع پرداخته‌اند. نگاه گذرا به تاریخ عرفان و تصوف و آثار بر جای مانده از این گروه، گواه محکم و استوار این نظریه است.^۲

۱. نک: دامادی، سید محمد، شرح بر مقامات العارفين، ص ۱۷۵.

۲. اللمع فی التصوف، سراج طوسی؛ ختم الأولیاء، حکیم ترمذی؛ التعرف، کلابادی و دهها رساله و کتاب دیگر دلیل بر این مدعا است.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی

تناوحت الأرواح

لَقَدْ صَارَ قَلْبِي قَابِلًا كُلَّ صُورَةٍ فَمَرَعِي لِعِزْلَانٍ وَ دِيرٍ لِرُهْبَانٍ
و بَيْتٍ لِأَوْثَانٍ وَ كَعْبَةٍ طَائِفٍ وَ أَلْوَاحٍ تَوَرَّاتٍ وَ مُصْحَفٍ قُرْآنٍ
أَدِينُ بِدِينِ الْحُبِّ أَنِّي تَوَجَّهْتُ رِكَائِبُهُ فَالْحُبُّ دِينِي وَ إِيْمَانِي

ناله روان‌ها

بی‌گمان دلم پذیرای هر نقش و صورتی است، چون چراگاه آهوان و دیر راهبان است؛ بتکده و کعبه طواف‌کنندگان و اوراق تورات و قرآن است؛ من پیرو مذهب عشق‌ام، که کاروان عشق به هر سو رو کند، عشق، دین و ایمان من است.

(محبی‌الدین ابن عربی، ترجمان الأشواق)

ولی و ولایت از دیدگاه ابن عربی^۱

یکی از مباحثی که در آموزه‌های ابن عربی شکل گرفت، مسئله «خاتم اولیا و ولایت عرفانی» است که ابن عربی با طرح این مسئله در *الفتوحات المکیة*

۱. ابن عربی ابو عبدالله محبی‌الدین محمد بن علی حاتمی (۵۶۰-۶۳۸ق) معروف به «شیخ اکبر» و «محبی‌الدین» عارف و صوفی بزرگ جهان اسلام در بیست و هفتم یا هفدهم رمضان ۵۶۰ق در

و *فصوص الحکم*، و پاره‌ای از رسائل دیگر خود، موافق و مخالفانی را برانگیخت که در ادامه به پاره‌ای از اقوال موافق و مخالف اشاره خواهد شد. بحث از خاتم نبوت و خاتم ولایت، مستلزم بحث از اصل این دو مقام است که ابن عربی و شارحان مکتب او، نبوت را به نبوت انبایی و تشریحی تقسیم کرده‌اند که انبایی خبر دادن از حقایق، یعنی ذات و صفات و اسمای الاهی است؛ و نبوت تشریحی، همین نبوت است به اضافه تبلیغ شریعت و تعلیم احکام آن؛ و این نبی را، رسول نیز می‌گویند و شأن ولایت نیز در همین نبی متجلی می‌شود و از این رو، ابن عربی ولایت را اساس همه مراتب معنوی انسانی می‌داند و بر همین اساس «انسان کامل» را مترادف با «ولی» دانسته است. او در تعریف «ولی و ولایت» می‌نویسد:

إعلم أن الولاية هي المحيطة العامة و هي الدائرة الكبرى فمن حكمها أن يتولى الله من شاء من عباده بنبوته و هي من أحكام الولاية و قد يتولاه بالرسالة و هي من أحكام الولاية أيضاً فكل رسول لابد أن يكون نبياً و كل نبي لابد أن يكون ولياً^۱... فالولاية الفلك المحيط الجامع لكل فهم و إن اجتمعوا في منصب الولاية^۲.

شهر مرسیه جنوب شرقی اندلس چشم به جهان گشود. او بی‌شک بنیادگذار عرفان نظری و از تأثیرگذاران علم و معرفت در دنیای اسلام است، و حتی مستشرقان غیرمسلمان نیز به این مرد بزرگ توجه دارند و رساله‌ها درباره افکار و اندیشه او نوشته‌اند. حدود پانصد اثر پربرگ و کم‌برگ در قالب کتاب‌های حجیم و رساله از او به یادگار مانده که مهم‌ترین آنها *الفتوحات المکیة* و عمیق‌ترین و دقیق‌ترین آنها *فصوص الحکم* است که تاکنون حدود ۱۶۵ شرح و تعلیقه از سوی عارفان بنام و از شاگردان مکتب او بر این اثر قیّم، نوشته شده است. با کمال تأسف بسیاری از رساله‌های کوچک او که حاوی مسائل دقیق عرفانی است، آن‌گونه که شایسته و بایسته است، معرفی نشده‌اند. یکی دیگر از آثار ماندگار او تربیت شاگردانی است که هر کدام خود از برجستگان دنیای عرفان و صاحبان کشف و شهوداند. ابن عربی در ۶۳۸ق در صالحیه دمشق چشم از جهان فرو بست و در همان محل، که در پای کوه قاسیون واقع است، به خاک سپرده شد و امروزه مزار او مجمع شیفتگان عرفان و معرفت است.

۱. محیی‌الدین ابن عربی، *الفتوحات المکیة فی معرفة الأسرار المالکیة والملکیة*، ج ۲، ص ۲۵۶. کلمه «الولاية» ۱۳۸ بار در *الفتوحات المکیة* آمده است.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۴.

فالولاية نبوة عامة، والنبوة التي بها التشريع نبوة خاصة.^۱
والولاية لها الأولوية، ثم تنصحب و تثبت و لا تزول و من درجاتها
النبوة والرسالة.^۲ فالولي لا يأخذ النبوة من النبي إلا بعد أن يرثها الحق
منهم ثم يلقبها إلى الولي؛^۳ بدان، ولایت عبارت از محیط عام و دایره
بزرگی است که یکی از احکامش این است که خداوند هر کسی
از بندگانش را که بخواهد متولی و عهده‌دار نبوتش می‌کند و آن
نبوت از احکام ولایت است. گاهی هم متولی رسالتش می‌کند، آن
نیز از احکام ولایت است. بنابراین، هر رسولی ناگزیر باید نبی
باشد و هر نبی نیز باید ولی باشد؛ پس ولایت، نبوت عامه است و
نبوتی که دارای تشریح است، نبوت خاصه می‌باشد.

با توجه به مفهوم عباراتی که ذکر شد، ابن عربی «ولی» را مرشد کامل شامل
و ناظر بر دیگر موجودات معرفی می‌کند که فرد اکمل آن خداوند تعالی
است که ولایت او در سیر نزولی به دیگر اولیا می‌رسد. به عقیده او جایگاه
ولی، کمالی است ازلی که بالاترین سیر بشری محسوب می‌شود، و مقامی
است که مقام نبی نیز فروتر از آن است. کوتاه سخن اینکه ابن عربی ولایت
را به ولایت الهی، ولایت بشری و ولایت ملکی تقسیم و ولایت بشری را
نیز بر دو قسم عام و خاص تقسیم می‌کند.^۴

فإن الرسالة والنبوة أعني نبوة التشريع و رسالته، تنقطعان والولاية لا
تنقطع أبداً... و إن كان خاتم الأولياء تابعاً في الحكم لما جاء به
خاتم الرسل.^۵ و اعلم أن الولاية هي الفلك المحيط العام و لهذا لم
تنقطع و لها الإنشاء العام و أما نبوة التشريع و الرسالة فمنقطعة و في
محمد، صلى الله عليه و سلم، قد انقطعت فلا نبى بعده.^۶

۱. همان، ج ۲، ص ۲۴.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۰۱.

۳. همان، ص ۲۴۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۵۳.

۵. فیصری رومی، شرح فصوص الحکم، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۴۳۸؛ متن
فصوص الحکم، ص ۶۲.

۶. فصوص الحکم، تصحیح: ابوالعلاء عقیفی، ص ۱۳۴، ۱۳۵.

ابن عربی در این عبارت کوتاه نبوت و رسالت را همانا تشریح احکام معرفی می‌کند، البته این دو پایدار نیستند؛ و در مقابل، ولایت امری است پایدار، اگرچه خاتم اولیا پیرو احکامی است که خاتم رسولان آن را آورده است. کسی که هر سه مقام را دارد ولایت جهت حقیقت او است که فانی در حق است. ابن عربی در *فصوص الحکم* نیز به مسئله «خاتم ولایت» اشاره کرده و شاید صریح‌تر و مستدل‌تر از *الفتوحات المکیة* سخن گفته است. او در *فصّ شیئی* می‌گوید:

و لیس هذا العلم إلا لخاتم الرسل و خاتم الأولیاء و ما یراه أحد من الأنبیاء والرسل، إلا من مشکاة الرسول الخاتم، و لا یراه أحد من الأولیاء إلا من مشکاة الولی الخاتم، حتی أن الرسل لا یرونه، متی رأوه، إلا من مشکاة خاتم الأولیاء؛^۱ این علم به اصالت حاصل نیست، مگر خاتم رسل و خاتم اولیا را، از برای آنکه احاطه به جمیع مقامات و مراتب و ادراک کلی و جزئی دارد. این علم به دست نمی‌آید مگر توسط مظهر اسم اعظم و مجلای آنکه خاتم اولیا باشد.

ابن عربی در این *فصّ* تصریح می‌کند که از نظر احکام شرعی و امور تشریحی، خاتم اولیا، تابع و پیرو خاتم رسولان است و این لطمه‌ای به مقام بلند او وارد نمی‌سازد. باز در همین *فصّ* است که محیی‌الدین به شرایط و اوصاف و اخلاق خاتم اولیا اشاره کرده و بر این باور است که تنها پس از تحصیل شرایط ولایت از قبیل دارا بودن اخلاق الاهی و اوصاف به فضایل اخلاقی و خداگونه شدن است که، خاتم اولیا به این مقام دست می‌یابد. اما نکته مهمی که در همین «*فصّ*» مورد اشاره ابن عربی قرار می‌گیرد رابطه خاتم اولیا با خاتم انبیا است.^۲ وی بر این باور است که نسبت خاتم

۱. همان، تصحیح: ابوالعلاء عقیلی، *فصّ شیئی*، ص ۶۲.

۲. در عرف عارفان خاتم انبیا به کسی اطلاق می‌شود که تمام مقامات را طی کرده و به نهایت مقام الاهی رسیده باشد. نک: اصطلاحات الصوفیة، ص ۱۵۹.

رسولان با خاتم اولیا همچون نسبت دیگر پیامبران با او است؛ چه خاتم رسولان در واقع خود یک ولی صاحب رسالت و دارای درجه نبوت باشد که در عین شهود مراتب، از اصل، اخذ فیض می کند و وارث پیامبر است، پس در واقع حسنه‌ای از حسنات خاتم رسولان یعنی محمد، صلی الله علیه و سلم، است. این سخن ابن عربی بر همه اتهام‌هایی که در مورد عقیدهٔ افضلیت «ولی» بر «نبی» به او می زنند، خط بطلان می کشد؛ چون ابن عربی هرگز به برتری ولی بر نبی قائل نیست،^۱ از این رو، سید حیدر آملی به نقل از الفتوحات المکیة می نویسد:

و فی الحقیقة الولاية هی باطن النبوة^۲ ... و من هنا قالوا: الولاية اعظم من النبوة، و إن لم یکن الولی اعظم من النبوی...، لأن الولاية هی التصرف فی الباطن والنبوة هی التصرف فی الظاهر و إن کان النبوی أيضاً صاحب الولاية؛^۳ در حقیقت ولایت، باطن نبوت است و با توجه به همین مسئله گفته‌اند: ولایت، اعظم از نبوت است و اگر ولی، اعظم از نبی نباشد... چون ولایت همان تصرف در باطن نبوت است و نبوت همان تصرف در ظاهر است، اگرچه نبی نیز صاحب ولایت است.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی

خاتم اولیا کسی است که در بالاترین مرتبهٔ ولایت قرار گرفته باشد و در واقع ولایت همان معرفت باطنی یا شهودی خداوند است.^۴ در نتیجه خاتم اولیا کسی است که کامل‌ترین و بیشترین معرفت را به خداوند دارد، البته نه از راه اخبار و عقل، بلکه از راه مشاهدهٔ تجلیات الهی، این معرفت را

۱. محمدحسین فاضل تونی، تعلیقه بر فصوص الحکم، ص ۶۴. علامه تونی بر این اعتقاد است که حضرت امیر بالاصاله و حضرت مهدی بالوراثه مصداق اتم خاتم اولیا است.

۲. المقدمات من نص النصوص، ص ۱۶۸.

۳. نک: المقدمات من نص النصوص، ص ۱۶۸، ۱۶۹.

۴. به همین جهت ابن عربی، ولی، عارف و عالم را مترادف گرفته است.

به دست آورده است. از این رو، ابن عربی در فصّ شیئی به نوعی برتری اولیا بر رسولان را یادآور می‌شود و می‌نویسد:

و لیس هذا العلم إلا لخاتم الرسل و خاتم الأولیاء و ما یراه أحد من الأنبیاء و الرسول إلا من مشکاة الرسول الخاتم؛ علم تجلی ذاتی را هیچ‌یک از رسولان، گرچه ولی هم باشند، ندارند مگر از مشکات خاتم اولیا اخذ کنند.^۱

وی با توجه به این مبنای دایره ولایت را گسترده‌تر از نبوت و رسالت قلمداد می‌کند و با اعتقاد به ختم نبوت و رسالت، بحث‌های مفصلی درباره ختم ولایت دارد. گرچه این مباحث بعضاً با همدیگر متناقض و ناسازگاراند؛ ولی از آنجا که وی برای خود مقام «ختم ولایت» قائل است، به تفصیل این مباحث را در بیشتر کتاب‌ها و رساله‌هایش مورد بحث و بررسی قرار داده و ولایت را همان مقوله نبوت و رسالت دانسته و آن را مقامی می‌داند که با کسب علم به دست نمی‌آید؛ بلکه، علم موهوبی است و اختصاص به کسی دارد که مورد رحمت خداوند قرار گیرد و نیاز به واسطه نیست.

ألا إن الرسالة برزخیة	و لا یحتاج صاحبها لئیة
فان الاختصاص بها منوط	كما دللت علیه الأشعریة
و ما من شرطها عمل و علم	و لا من شرطها نفس زکیة

همین نظریات وی در این موضوع باعث شده جمعی او را به کفر کافری نسبت داده‌اند و گروهی او را خاتم ولایت مقیده دانسته‌اند.^۲ اساس مباحث خاتم اولیا رساله ختم اولیای حکیم ترمذی است. وی پرسش‌های عرفانی فراوانی را در این رساله مطرح کرده که پرسش سیزدهم آن درباره خاتم اولیا است. وی این پرسش «و من الذی یتحق خاتم الأولیاء كما یتحق محمد»

۱. فصوص الحکم، ص ۶۲

۲. نک: آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۴۴.

صلی الله علیه و سلم، خاتم النبوة^۱ اصل قرار داده مباحثی را که در واقع پاسخ ترمذی است، در برخی آثار خود، مانند الفتوحات المکیة، فصوص الحکم، رساله عنقاء مغرب، الشجرة النعمانية و... مطرح کرده است. گفتنی است در الفتوحات المکیة، چندین نفر را با اشارات و کنایات و بعضاً با تصریح تمام، خاتم اولیا معرفی می‌کند. گاهی او خود را خاتم اولیا و در جاهایی مقام ختم ولایت را از آن حضرت عیسی، علیه السلام، دانسته و او را گاهی دارای مقام ولایت عامه و گاهی مطلقه معرفی می‌کند، و تقریباً این نظر را بیشتر تقویت می‌کند، و گاهی جناب رسول الله، صلی الله علیه و سلم، را خاتم ولایت مطلقه معرفی می‌کند و در جای دیگر حضرت صاحب الامر را خاتم اولیا برمی‌شمارد، و گاهی مقام ختم ولایت را از آن مردی عرب می‌داند^۲ و در پاره‌ای از آثارش که در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت، قبله اهل یقین، حضرت امیر مؤمنان علی، علیه السلام، را خاتم اولیا قلمداد کرده است.^۳

ابن عربی همانند بیشتر عارفان بر این باور است که ولایت انبیا و اولیا در دو وجه خاصه و عامه نمود پیدا می‌کند.^۴ ولایت عامه، ولایتی است

۱. ترمذی، کتاب ختم الأولیاء، تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی، ص ۱۶۱. در بعضی نسخه‌ها «استحق» آمده است.
۲. همان، ج ۲، ص ۴۹.

۳. با توجه به این نظریات، شارحان کتاب فصوص الحکم و پیروان مکتب ابن عربی، هر کدام به گونه‌ای این نظریات را توجیه و تأویل کرده‌اند و برخی از آنها نیز به صواب رفته‌اند. از جمله شارحان فصوص و مروّجان مکتب ابن عربی: محمود قیصری، صدرالدین قونیوی، عبدالرزاق کاشانی، مؤیدالدین جندی، آقا محمدرضا قمشهای، سید حیدر آملی، صائین‌الدین ترکه اصفهانی، عبدالوهاب شعرانی، و حضرت علامه طباطبایی و علامه آشتیانی است که هر کدام به گونه‌ای به تفسیر صواب و ناصواب کلمات ابن عربی پرداخته‌اند.

۴. باید به این نکته توجه کرد که خاتم انبیا و اولیا هر دو مظهر حقیقت محمدیه هستند، اما نکته اینجا است کدام یک از مظاهر کامل تر از دیگری است، باید جهات این دو مقام را در نظر گرفت. البته جمع اینها نیز مصداق دارد که از دیدگاه شیعه مصداق اکمل آن در وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت تجلی پیدا کرده است. «ما یراه أحد من الأنبیاء والرسل إلا من مشکاة الرسول الخاتم، و لا یراه أحد من الأولیاء إلا من مشکاة الولی الخاتم...». نک: فصوص الحکم، تصحیح: ابوالعلاء عقیفی، ص ۶۲.

که همه مؤمنان به سبب ایمانشان به حق، می‌توانند به آن آراسته شوند؛^۱ ولی ولایت خاصه از آن عارفان و واصلان به حق است که عبارت است از: «فناى عبد در حق و قیام عبد به حق» یعنی عبد در این مقام از خود رها گشته و بقای خود را در بقای ذات حضرت حق می‌بیند. در این صورت است که مقام ولایت به مقام نبوت و رسالت احاطه پیدا می‌کند و برتری آن ثابت می‌شود،^۲ و برتری «ولی» از آنجا پیدا است که خداوند در آیه شریفه: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»،^۳ خود را ولی نامیده است.^۴ البته این موضوع باعث شده که مخالفان ابن عربی، این بخش از کلمات وی را به درستی فهم و درنیافته‌اند و چنین پنداشته‌اند که ابن عربی مطلق ولایت را که در هر کسی تحقق یابد به نبوت و رسالت برتری داده است.^۵ این

۱. این همان نظریه‌ای است که علامه طباطبایی در *المیزان*، ذیل تفسیر آیه ۶۲ یونس تقویت می‌کند.
 ۲. نبوت، اخبار از حقایق، یعنی ذات و اسما و صفات حق تعالی و نیز معرفت احکام شریعت از طریق وحی است. بنابراین، نبی کسی است که از راه وحی به حقایق و به احکام شریعت آگاه می‌شود، و رسالت نیز همان نبوت است به اضافه تبلیغ شریعت و تعلیم احکام؛ در نتیجه رسول همان نبی است. بنابراین، نبوت را به عامه و خاصه تقسیم کرده‌اند و عامه را نبوت باطن نیز، گفته‌اند که انقطاع در آن معنا ندارد. ابن عربی در این باره می‌گوید: «فالنَّبوة الظاهرة هي التي انقطع ظهورها و اما الباطنة فلا تزال في الدنيا والآخرة لان الوحي الالهي والانزال الرباني لا ينقطع إذ كان به حفظ العالم» *الفتوحات المكية*، ج ۳، ص ۲۸۵. بر خلاف نبوت و ولایت، رسالت در محدوده زمانی است و با پایان یافتن زمان آن، رسالت نیز که همان تبلیغ باشد پایان می‌پذیرد. بر همین اساس گفته‌اند: رسالت حال رسول است نه مقام او؛ چون ولایت جنبه حقایق و حقیقت الاهی او است و از این‌رو، فانی در حق است، ولی جنبه نبوت آن حضرت ملکیت و جنبه رسالت، صورت بشریت آن حضرت است که به واسطه آن با انسان‌ها سنخیت پیدا می‌کند و «أنا بشرٌ مثلكم» (کهف، ۱۱۰). نیز، به همین جنبه اشاره دارد. ولایت نیز همانند نبوت و رسالت مورد توجه ابن عربی قرار گرفته و حتی کلمات وی بیشتر از دو اصل نبوت و رسالت مورد نقد و ابرام قرار گرفته است. نک: *الفتوحات المكية*، ج ۱، باب ۱۴، ص ۱۵۰، ج ۲، باب ۱۵۸ و ۱۵۹، ص ۲۵۶-۲۵۸؛ *فصوص الحکم*، فص شیشی، ص ۶۲؛ شرح *جندی*، ص ۲۳۸؛ شرح *کاشانی*، ص ۳۴؛ شرح *قیصری*، ص ۱۰۹؛ *کاشانی*، اصطلاحات صوفیه، باب النون، ص ۱۲۷.

۳. بقره، ۲۵۷. ۴. نک: *الفتوحات المكية*، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۸.
 ۵. نک: محسن جهانگیری، *محبی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی*، ص ۴۶۹؛ عرفان نظری.

اشکال، پنداری بیش نیست. اما اشکالی که هست و ابن عربی هم به درستی نتوانسته آن را تقریر و تبیین نماید،^۱ تعیین مصداق «خاتم اولیا» و «ولی» در «مقام ولایت» است، و همین مسئله، شارحان الفتوحات المکیة و فصوص الحکم را به دام توجیه و تأویل انداخته و پیروان مکتب او را به مجازگویی وا داشته است. از جمله آنها صدرالدین قونیوی، عبدالوهاب شعرانی، قیصری و تنی چند از حکیمان و عارفان متأخر شیعه مانند سید حیدر آملی و آقامحمدرضا قمشهای است که در ادامه رساله به این موارد پرداخته خواهد شد.

عبارت ابن عربی در موضوع ولایت بر یک مدار نمی چرخد و اساس آن بر یک محور اصلی استوار نیست. حال چرا ایشان این گونه عمل کرده باید به دقت بررسی شود. آیا مقام تقیه - این گریزراه همیشه تاریخ - دامنگیر او نیز شده است،^۲ یا اینکه تحریر الفتوحات المکیة به درازا کشیده^۳ و سیر

-
۱. البته با توجه به مطالبی که در الفتوحات المکیة و فصوص الحکم آمده است؛ چون به نظر حقیر الفتوحات بیشتر از کتابهای دیگر دستخوش تغییر و تحول شده است.
 ۲. البته مسئله تقیه درباره ابن عربی در این گونه موضوعات به طور کلی متفی است. گرچه خود او در اول رساله التنزیلات الموصلة، می نویسد: سخن او مبنی بر رمز و لغز است و از ترس عالمان رسمی این شیوه را در پیش گرفته است. این درباره همان رساله صادق است و دلیل بر آشفتگی عبارات وی در الفتوحات المکیة به ویژه در مسئله خاتمیت نمی شود.
 ۳. ابن عربی نگارش الفتوحات المکیة را در سال ۵۹۸ ق در مکه آغاز کرد، اما از زمان به پایان رسیدن آن که دمشق باشد اطلاع درستی در دست نیست، ولی شواهدی است که مشخص می شود در سال ۶۲۸ ق در حال نوشتن جلد سوم و در سال ۶۳۵ ق در حال نوشتن جلد چهارم بوده است. این آغاز و پایان حدود ۲۷ سال به طول انجامیده است. ابن عربی الفتوحات را یکبار نوشته و بار دوم آن را بازنویسی کرده است، احتمال دارد در تحریر اول مطالبی نوشته بوده که در بازنویسی حذف کرده است؛ چون این کار با فاصله زمانی انجام شده است، ولی آنچه موجود است ۲۷ جلد با دست خط ابن عربی در کتابخانه موزه آثار اسلامی استانبول به شماره ۸۱-۱۸۴۵ نگه داری می شود. الفتوحات در شش فصل (معارف، معاملات، احوال، منازل، منازل و مقامات) و ۵۶ باب تدوین شده است که در پایان همین رساله خلاصه ابواب و فصول آن آمده است. نک: الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۴۴۶، ۸۹۵ و ج ۴، ص ۱۰۵؛ دائرة المعارف الاسلامیة، مدخل «ابن عربی».

منطقی و انسجام مطالب در هم خلط شده و یا کلمات عارفان پیشین به درستی به دست او نرسیده و سپس به شرح و تفسیر مسائل و اصطلاحات بی‌اساس پرداخته است و یا در این مدت نظرش تغییر کرده و یا خود از تعیین مصداق عاجز مانده است و یا نخواسته با توجه به جوآن زمان نظر خود را بیان کند. در نتیجه پناه به استعاره و مجاز برده است.^۱ ابن عربی در *فصوص الحکم* می‌نویسد:

و كذلك خاتم الأولياء كان ولياً و آدم بين الماء والطين، و غيره من الأولياء ما كان ولياً إلا بعد تحصيله شرائط الولاية من الأخلاق الإلهية في الاتصاف بها من كون الله تعالى تسمى «بالولي الحميد»؛^۲ همچنین هنوز آدم در میان آب و گل بود که خاتم اولیا ولی ولایت جان و دل بود، و غیر او را از اولیا حصول ولایت بعد از تحصیل شرایطش از اخلاق الهیه و اتصاف بدان که حق سبحانه و تعالی به واسطه آن اخلاق و صفات مسمّا شد به «ولی حمید».

اما آنچه ما با آن روبه‌روایم، آثار اوست که به دست ما رسیده و ما این آثار را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و أحياناً به نقد آن می‌پردازیم، نه خود شیخ اکبر را؛ چون در عالم علم، سخن در برابر سخن است، نه شخص در برابر شخص. در عظمت و بزرگی وی، افزون بر تأییدات به همراه نقد حکیمانی چون ملاصدرا، علامه طباطبایی، علامه آشتیانی و

۱. البته خود ابن عربی در باب‌های ۸۹ و ۳۴۸ از این عدم انسجام دفاع می‌کند و می‌نویسد: «قرآن هم به همین منوال است» و در *الفتوحات المکیة*، ج ۲، ص ۱۶۳ می‌نویسد: ترتیب کتاب در اختیار من نبوده، بلکه خداوند به دست وی آن را ترتیب داده و او آن را به همان نحو رها کرده و رأی و عقل خود را در آن دخالت نداده است، بلکه املائی خداوند به دل او است، و بر همین اساس در بیشتر جاها از جمله در ج ۱، ص ۵۶ و ج ۳، ص ۴۵۶، خداوند را آموزگار خود می‌داند. این شطحیات را شاید بتوان همانند خود ابن عربی با رمز و اسطرلاب، تأویل و درست کرد و ابن عربی را از این گونه تناقضات نجات داد، ولی واقعیت چیست! باید اندکی نگاه ابن عربی‌شناسان عوض شود و آنچه واقعیت است، آشکار شود.

۲. *فصوص الحکم*، تصحیح: ابوالعلاء عقیفی، ص ۶۴.

پیروان و شاگردان معاصر وی که هر کدام از استوانه‌های فلسفه و عرفان هستند، دو کتاب *عظیم الفتوحات المکیة و فصوص الحکم*، کافی است.^۱

مصادیق خاتم اولیا

ابن عربی و خاتمیت

با بررسی آثار ابن عربی به‌ویژه *الفتوحات المکیة و فصوص الحکم* و چندین رساله کوچک و بزرگ مانند *عناء مُغرب فی معرفة ختم اولیاء و شمس المغرب؛ الشجرة النعمانیة^۲ و الوعاء المختوم علی السر المکتوم^۳*، به چندین نظر متفاوت برمی‌خوریم که ابن عربی، جناب عیسی، رجل عرب، شخصی به نام مهدی، امام علی بن ابی‌طالب و خودش را خاتم اولیا معرفی کرده است. او در *الفتوحات المکیة*، باب چهل و سوم، که درباره معرفت اقطاب و پارسایان است می‌نویسد: «با فوت نبی اعظم باب وحی بسته شد، ولی پس از رسول، صلی الله علیه و سلم، از طریق «مبشرات» به اولیا وحی می‌شود». او این سخن را به‌گونه‌ای توضیح می‌دهد که بر ولایت و خاتمیت خودش تفسیر و تأویل شود. ابن عربی در چندین جای *الفتوحات المکیة*، خود را به‌گونه‌ای خاتم اولیا معرفی می‌کند و با خاتمیت

۱. کتاب *الفتوحات المکیة*، دریایی از معارف است که تقریباً می‌توان گفت: کار دقیق علمی که شایسته این اثر باشد درباره آن انجام نشده است، و از این رو، بر بزرگان است که این کتاب عظیم را با تحقیق محققانه نقد و ستره را از ناستره، که در آن کم هم نیست، تفکیک نمایند. گرچه این کتاب ترجمه شده و چندین جلد آن هم توسط انتشارات مولی به چاپ رسیده و مترجم محترم هم زحمات زیادی کشیده‌اند - که باید به ایشان دست‌مریزاد گفت - ولی این ترجمه شایسته این اثر نیست.

۲. بسیاری از محققان این اثر را از جمله آثار منسوب به ابن عربی می‌دانند به احتمال قوی این رساله باید از صدرالدین قونیوی باشد. نک: *دائرة المعارف الاسلامیة*، مدخل «ابن عربی».

۳. این رساله یکی از رسائل عرفانی ابن عربی است که درباره شئون ختم ولایت مطلقه محمدیه نوشته است. نک: مقدمه استاد سید جلال‌الدین آشتیانی بر *تفسیر فاتحة الكتاب*، ص ۱۳، پانوشته. استاد در این پانوشته می‌نویسد: «مؤلف عظیم آن را در شئون مهدی موعود، عجل الله فرجه الشریف، و نحوه ظهور آن حضرت تألیف نموده است».

وفق می دهد که از انسان عاقلی چون او، چنین اظهار نظری آن هم نسبت به خودش، شگفت انگیز است.

أَنَا خَتَمُ الْوَلَايَةِ دُونَ شَكِّ لُورِثِ الْهَاشِمِيِّ مَعَ الْمَسِيحِ^۲

ابن عربی نخست خوابی که با استناد به حدیثی از رسول خدا «المبشرات»^۳ می نامد، می نویسد: «رسول خدا را در مبشره‌ای دیدم و آن حضرت، فصوص الحکم را به دست من داد و فرمود: مطالب این کتاب را به مردم برسان». وی سپس حدیثی که در آن رسول خدا «مبشرات» را تأیید می کند، می آورد و از شیخ مکین الدین ابوشجاع اصفهانی^۴ چنین نقل می کند:

عن رسول الله إنه قال: إن الرسالة والنبوة قد انقطعت فلا رسول بعدى ولا نبي، قال: فشق ذلك على الناس، فقال: لكن المبشرات، وقالوا يا رسول الله، وما المبشرات؟ فقال: رؤيا المسلم وهي جزء من اجزاء النبوة؛^۵ پس از من چیزی از نبوت و پیامبری باقی نمی ماند، تنها چیزی که بعد از من باقی می ماند «مبشرات» است. گفتند: یا رسول الله، مبشرات چیست؟ فرمود: رؤیای صادقی است که مؤمنان آن را می بینند.

در این حدیث، اصل رسالت و نبوت پایان یافته اعلام می شود، ولی این انقطاع به گونه‌ای نیست که آثار و ادامه‌های نداشته باشد. بر اساس این حدیث «مبشرة مسلم»، از اجزای نبوت قلمداد شده است و از سویی هم

۱. در بعضی نسخه‌ها «بورث» آمده است.

۲. الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۲۴۴. «من بی شک خاتم ولایتم و آن ارثی است که از پیامبر هاشمی و مسیح به من رسیده است».

۳. رؤیای بشارت‌دهنده

۴. مکین الدین همان شیخ اصفهانی و امام شهر مکه است که ابن عربی شیفته دختر زیباروی وی می شود و دیوان ترجمان الأشواق را به یاد او می سازد. البته خود در همان دیوان می گویند: من از عشق در این دیوان مسائل عرفانی را مطرح کردم و به وسیله عشق مجازی، مسیر عشق حقیقی را پیمودم. نک: ترجمان الأشواق، ترجمه و شرح نیکلسون، ترجمه گل بابا سعیدی، ص ۸۶ که در اینجا ابن عربی با حالات خاص خود به وصف زیبایی‌های دختر مکین الدین پرداخته است.

۵. الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۳۷۶.

این «مبشّره» برای هر کسی رخ نمی‌نماید و اگر برای کسی رخ نمود از مصادیق اجزای نبوت خواهد شد. ابن عربی نخست آن را برای خود ثابت و سپس به آن استناد می‌کند.^۱

ابن عربی در جای جای *الفتوحات المکیّة*، ضمن نقل این گونه مسائل، که نوعاً در مقام بیان حالات و صفات و جایگاهی است که اصحاب سرّ در آن قرار دارند، گاهی خود را متصل به عالم بالا می‌شمارد، و با این گونه نقل‌ها از همان آغاز خوانندگان را از انتقاد، خلع سلاح می‌کند. برای نمونه، در جلد اول *الفتوحات المکیّة* می‌نویسد:

فوالله ما كتبتُ منه حرفاً الاّ عن إِملاءِ الهیّ و إلقاءِ ربّانیّ أو نفثِ روحانیّ فی روعِ کیانیّ؛^۲ به خدا سوگند، من حتی یک حرف از آن را جز از راه املای الهی و القای ربّانی یا دم روحانی در دل و ذهن کیانی ننوشته‌ام.

او با این عبارت، تمام مطالب خود را الهام و القا از سوی حضرت حق دانسته و در چندین جای دیگر *الفتوحات المکیّة* نیز از خواب‌هایی که در مکه و دمشق دیده و در آنها فیوضات الهی بر وی نازل شده، سخن می‌گوید.^۳ به هر حال، در آثار او از این نوع ادعاها که باید آنها را از جمله فتوحات ربّانی شیخ نامید، فراوان به چشم می‌خورد.^۴ او خواب دیگری نقل می‌کند و می‌نویسد:

۱. البته نگارنده در مقام نفی و اثبات این مبشّره برای ابن عربی نیست، صرفاً در جایگاه نقل و تحلیل سخنان وی است تا سرّه از ناسره باز شناخته شود.

۲. *الفتوحات المکیّة*، ج ۳، ص ۴۵۶.

۳. «خاطبتنی علی الخصوص من غیر واسطه غیر مرة بمکّة و بدمشق، فقال لی انصح عبّادی فی مبشّره أریتها فتعین علی الأمر أكثر مما تعین علی غیری، فالله يجعل ذلك لی من الله عنایة و تشریفاً...». *الفتوحات المکیّة*، ج ۱، ص ۶۵۸. و «انی رأیت الحقّ فی النوم مرتین و هو یقول لی انصح عبّادی و هذا من أكبر نصیحة نصحتک بها...»، همان، ج ۱، ص ۳۳۴.

۴. ابن عربی رساله‌ای دارد به نام رساله مبشّرات، که بیشتر خواب‌های خود را در آن رساله ذکر کرده است. البته به دلیل وجود دلایل قرآنی و ماثورات نبوی، رؤیای صادق قابل انکار نیست، ولی سخن اینجاست که او در این رساله و *الفتوحات المکیّة* چندین رؤیا نقل می‌کند که دست‌کم می‌توان گفت: آن رؤیایی که در آن بشارت خاتم اولیا بودن خود را می‌دهد، مطلبی است عاری از

و لقد رأيت رؤيا لنفسي في هذا النوع و أخذتها بشري من الله، فإنها مطابقة لحديث نبوي عن رسول الله، صلى الله عليه و سلم، حين ضرب لنا مثله في الأنبياء، عليهم السلام، فقال: صلى الله عليه و سلم، «مَثَلِي فِي الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى حَائِطًا فَأَكْمَلَهُ إِلَّا لَبْنَةً وَاحِدَةً فَكُنْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّبْنَةُ فَلَا رَسُولَ بَعْدِي وَ لَا نَبِيَّ» فشبّه النبوة بالحائط والأنبياء باللبن... فكننت بمكة سنة تسع و تسعين و خمسمائة أرى فيما يرى النائم الكعبة مبنية بلبن فضة و ذهب لبنة فضة و لبنة ذهب و قد كملت بالبناء و ما بقي فيها شيء و أنا أنظر إليها؛^۱ خوابی دیدم که مطابق با حدیث رسول خدا است و آن اینکه دو خشت، یکی طلا و دیگری نقره، از دیوار کعبه افتاده و ناگاه دیدم نفس من به صورت خشت درآمده و در جای آن دو خشت افتاده، قرار گرفت؛ بدین صورت، دیوار کعبه کامل گردید. از خواب بیدار شدم و خداوند را سپاس گفتم و خواب خود را چنین تأویل و تعبیر کردم که من در میان مردم به گونه‌ای هستم که رسول الله در میان انبیا است و شاید کسی باشم که خداوند ولایت را به او ختم کرده است.^۲

حقیقت، و این ادعا را تاریخ عرفان و معرفت و وجود اولیای پس از او، هم پذیرفته است. از ابن رو، نمی‌توان برخی خواب‌های او را از مصادیق «رؤیای صادق» دانست، چون او با دلایلی استوارتر از رؤیای خود، حضرت عیسی و حضرت مهدی را خاتم اولیا دانسته است.

۱. الفتحاح المکیه، ج ۱، باب ۶۵ ص ۳۱۸. شایسته است به این نکته توجه شود که او جایگاه خود را در میان مردم به جایگاه رسول الله تشبیه می‌کند؛ و این تشبیه دانی به عالی است، و در این نوع تشبیهات، مشبه و مشبّه، از یک جنس‌اند، مگر اینکه بگوییم توجه به این موضوع نداشته است؛ اخیراً هم رساله مختصری در باب «خاتم اولیا» از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی، نوشته شده که در آن بی‌آنکه تناقض‌گویی‌های ابن عربی اشاره شود به گونه‌ای مسائل مطرح شده که «خاتم اولیا» از دیدگاه ابن عربی همان حضرت مهدی موعود، عجل الله فرجه الشریف، است. وی در پاورقی ص ۲۰ می‌نویسد: شیخ خود را ختم ولایت مقیده دانسته، منافاتی با ختمیت معصومان ندارد، آنان ختم ولایت مطلقه از حیث مقام‌اند... و شیخ ختم ولایت مقیده عامه از حیث حال است. اولاً، ابن عربی در هیچ جا ولایت خود را مقید نکرده و در ثانی مستند کردن مطالب بر مکاشفه‌های بی‌اساس و غیر مستند، یک نوع شانه خالی کردن از استدلال است. نهایت چیزی که درباره استدلال می‌توان پذیرفت اینکه بگوییم: مکاشفه برای خود کاشف می‌تواند دلیل باشد نه برای غیر.

۲. نصر حامد ابوزید در کتاب چنین گفت ابن عربی، از ص ۷۵-۸۳، این عبارت ابن عربی و حدیث «مَثَلِي فِي الْأَنْبِيَاءِ» را آورده و توضیحاتی داده است.

او این خواب را با حدیث جناب رسول الله: ^۱ *مَثَلِي فِي الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى حَائِطًا فَأَكْمَلَهُ إِلَّا لَبْنَةً وَاحِدَةً فَكَنْتُ أَنَا تِلْكَ اللَّبْنَةُ، فَلَا رَسُولَ بَعْدِي وَلَا سَنَةَ بَعْدَ سُنَّتِي.*^۲

تطبیق می‌دهد و خود را آخرین خشتی می‌داند که کعبه را تکمیل کرده و چونان که رسول خدا، آخرین نبی‌ای بود که نبوت به او تکمیل شد و با تشبیه این خواب به خاتمیت پیامبر، او نیز خود را خاتم ولایت قلمداد می‌کند، و در ادامه می‌نویسد: رؤیای مذکور را در مکه برای کسی که علم تعبیر رؤیا می‌دانست و اهل توّزر بود نقل کردم، ولی از بیننده آن نام نبردم، او هم رؤیای مرا آنچنان که خود تعبیر کرده بودم، تعبیر کرد.^۳

البته، در اینکه اولیاء الله به نوعی ولیّ مؤمنان‌اند، تردیدی نیست و ابن عربی نیز از اولیاء الله است، ولی سخن اینجا است که او خودش را خاتم اولیا، و در مقام و جایگاهی قرار می‌دهد که در واقع آن مقام و جایگاه، از آن رسول الله و اولیای معصومان است، دانسته و در عین حال چندین نفر دیگر را هم از جمله مصادیق خاتم اولیا معرفی کرده است در حالی که خاتمیت با ولایت مؤمنان فرق دارد و آن از مصادیق ولایت عظاما است. و ایشان ولایت را برای خود در عرض آن ولایت قلمداد می‌کند و

۱. این حدیث به اختلاف الفاظ نقل شده است. محمد بن زین الدین بن ابی الحسن ابن ابی جمهور شیبانی، *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۱۲۲.

۲. شیخ مکی در رساله *الجانب الغربي*، در مقام توضیح این عبارت و حدیث «كنت نبياً...» و حدیث «مَثَلِي...» برآمده است و به گمان خود به اشکالات وارده پاسخ داده است. ذکر همه آنها موجب تطویل رساله می‌شود. نک: *الجانب الغربي*، ص ۸۵-۸۶.

۳. *الفتوحات الکمیة*، ج ۱، باب ۶۵، ص ۳۱۸. ابن عربی در «فصل شیبی» *فصوص الحکم* هم این رؤیا را نقل می‌کند و در خصوص آن دو خشت، یکی زرّین و دیگری سیمین سخن می‌گوید و خشت زرّین را جایگاه خاتم اولیا و خشت سیمین را جایگاه خاتم الانبیاء می‌داند. «ولعنا مثل النبی صلی الله علیه و سلم، النبوة بالحائط من اللبن و قد کمل سوی موضع لبنة، فكان صلی الله علیه و سلم تلك اللبنة. غیر آنه صلی الله علیه و سلم لا يراها كما قال لبنة واحدة، و أما خاتم الأولیا فلا بدّله من هذه الرؤیا، فیری ما منله به رسول الله، صلی الله علیه و سلم، و یری فی الحائط موضع لبنتين... الخ». *فصوص الحکم*، ص ۶۳.

بعد می‌گوید: شاید، ولایت به من ختم شود.^۱ گرچه در مطاوی مباحث به دو مصداق خاتم، یعنی ولایت خاصه یا محمدیه اشاره می‌کند، و ولایت مطلقه را از آن حضرت عیسی می‌داند.^۲ ولی آنچه قابل توجه نیست این است که ابن عربی افزون بر ولایت، خاتمیت را نیز، برای خود محفوظ می‌دارد. گرچه اضطراب در همین مورد هم بر سخنان او حاکم است. «سخنان شیخ درباره ختم اولیا، غوغابرانگیز بوده است. پیش از او برخی دیگر، به ویژه حکیم ترمذی^۳ بحث‌هایی در این باره کرده بودند، اما سخن شیخ که در فصوص الحکم و چندین جا از الفتوحات المکیه،^۴ آمده است و او برای خود مقام و منزلت خاصی قائل است و از این رو، در الفتوحات المکیه می‌نویسد:

أنا ختمُ الولاية دون شك / بورث الهاشمی مع المسیح؛ من بی شک خاتم ولایتم و آن ارثی است که از پیامبر هاشمی و مسیح به من رسیده است.

در همین فصل شیخی، شیخ از یک سو می‌گوید:

خاتم اولیا حسنه‌ای از حسنات خاتم رسولان است، پس خاتم اولیا را باید از فیوضات خاتم رسولان شمرد.

اما از سوی دیگر می‌گوید:

در پرتو نور خاتم اولیا است که پیامبران و رسولان حق را می‌توان دید.

۱. نک: الجانب الغربي، ص ۶۹-۸۷ به نقل از: محمدعلی موحد، دیباچه فصوص الحکم، ص ۸۳.
 ۲. الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۵۰ و ۱۸۴، و ج ۲، ص ۴۹. ذیل عنوان حضرت عیسی به تفصیل به این بخش از نظریات وی پرداخته خواهد شد.
 ۳. حکیم ترمذی سرسلسله صوفیان خراسان بزرگ است. از آنجا که در قرون اولیه میان صوفی و حکیم تفکیک قائل نبودند، او را با لقب «حکیم» می‌خواندند، حال آنکه او یک صوفی است. نک: دائرةالمعارف الإسلامیة، مدخل «تصوف». شیخ اشراق نیز شیخ الطائفة جنید بغدادی، بایزید بسطامی، حلاج و تتری را با عنوان «حکیم» یاد می‌کند. نک: مجموعه مصنفات، ج ۱، کتاب المشارع والمطارحات، ص ۵۰۲.
 ۴. نک: ج ۱، باب‌های ۲۴، ص ۴۳، ۶۵ و ۷۳ و ج ۲، باب ۳۳۶.

نیز می‌گوید:

خاتم اولیا تابع احکامی است که خاتم رسل تشریح فرموده است.

و در عین حال مدعی است که خاتم اولیا به خزانه غیب دسترسی مستقیم دارد و احکام شرع را از همان‌جا که جبرئیل می‌گرفت و برای خاتم رسولان می‌آورد، می‌گیرد.^۱

حدیثی با این عبارت: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين»^۲ در بسیاری از جوامع حدیثی با اندک اختلافی نقل شده است. اما نکته‌ای که هست ابن عربی هم در *الفتوحات المکیة* در مواردی که خاتمیت خودش را مطرح کرده و خواسته خاتم اولیا بودن خود را به‌گونه‌ای با خاتم انبیا مقایسه کند.

این بخش از سخنان ابن عربی دست‌آویزی برای مخالفان وی شده و برخی از آنها نیز انصاف را از کف داده و او را به کفر و زندقه متهم کرده‌اند که این در عالم علم و معرفت پسندیده نیست و طبعاً دامن جناب ابن عربی منزّه از این اتهامات ناروا است، و از طرفی موافقان وی را بر آن داشته که، به‌گونه‌ای این ادعاهای بی‌اساس ابن عربی را توجیه کنند، گرچه توجیهاات آنها هم گره‌ای از مشکلات نگشوده است. در میان موافقان، سخن حق از آن علامه آشتیانی است که در خصوص این‌گونه مطالب ابن عربی می‌فرماید:

ابن عربی در *الفتوحات المکیة*، زشت و زیبا، غث و سمین را به هم آمیخته و همان‌طور مکاشفات و واردات قلبی او متنوع و القائنات او گاهی مضطرب و خالی از تشویش و تناقض نیست.^۳

۱. *فصوص الحکم*، ترجمه، توضیح و تحلیل: محمدعلی موحد، ضیا موحد، ص ۱۹۶.
۲. ابن ابی جمهور، *عوالی الثالی*، ج ۴، ص ۱۲۱، ح ۲۰۰، *بحار الانوار*، ج ۱۶، ص ۱۰۶ و *مسند احمد*، ج ۴، ص ۶۶. این حدیث به صورت: «كنت نبياً و آدم بين الروح والجسد» نیز آمده که نوعاً در کتاب‌های صوفیه بیشتر مورد استناد قرار گرفته است. و به صورت «كنت ولياً و آدم بين الماء والطين» نیز آمده که در پاره‌ای از جوامع روایی به حضرت امیر توحید و عرفان نسبت می‌دهند. نک: *بحار الانوار*، ج ۱۶، ص ۱۰۶.
۳. مؤیدالدین جندی، شرح *فصوص الحکم*، حاشیه آشتیانی، ص ۱۱۴ و مقدمه قیصری، ص ۱۳.

ابوالفتح، در *الجانب الغربي* در پاسخ مخالفان شیخ اکبر می‌نویسد:
 ابن عربی چهار نوع خاتم برای ولایت قائل شده است: خاتم اکبر که عیسی بن مریم است که بعد از او هیچ ولیّ موجود نشود اصلاً... و او خاتم اکبر و عیسی است. خاتم اصغر که خود شیخ اکبر باشد؛ خاتم کبیر علی بن ابی طالب، علیه السلام، و خاتم اصغر حضرت صاحب الامر است، و در ادامه می‌نویسد: شیخ از برای ولایت، خاتمی دیگر نیز فرض کرده که من در این امر حیران مانده‌ام.^۱

قیصری نیز به نوعی خاتمیت ابن عربی و حضرت عیسی را می‌پذیرد. در خاتمه رساله خود با عنوان *ختم الولاية* می‌نویسد:

إعلم أن الخلافة لا بد لها من انقضائها في الدنيا، لأنها متناهية، و كل ما فيها متناه، و من جملتها الخلافة... والولاية لما كانت منقسمة إلى مطلقة و مقيدة، و نعى بالمطلقة الولاية الكلية التي جميع الولايات الجزئية أفرادها... فالظاهر بولايته الجزئية هو شيخنا الكامل المكمل سلطان المحققين محيي الملة والدين، والظاهر بولايته الكلية هو عيسى، عليه السلام؛^۲ بدان که همانا خلافت به ناچار به پایان خواهد رسید، چون یک امر متناهی است و هر آنچه متناهی است، چنین خواهد شد و خلافت هم از جمله متناهیات است. هر آینه ولایت به مطلقه و مقیده تقسیم می‌شود و مراد از مطلقه همانا ولایت کلیه‌ای است که شامل تمام ولایت جزئیه و افراد آن می‌شود. ولایت جزئیه از آن شیخ کامل ابن عربی و کلیه از آن جناب عیسی، علیه السلام، است.

۱. ابوالفتح حمیدالدین، *الجانب الغربي في حل مشكلات الشيخ محيي الدين ابن عربي*، به اهتمام: نجیب مایل هروی، ص ۷۶، ۷۷. حیرت ابوالفتح از ابن عربی از آن جهت است که وی آن رجل عرب بی نام نشان را خاتم اولیا معرفی کرده است. نک: ص ۷. ابوالفتح از جمله کسانی است که تمام سعی خود را به کار بسته تا تناقضات ابن عربی را در بحث خاتم اولیا درست کند، ولی تناقضات آن قدر آشکار است که او نیز گاهی به عجز خود اعتراف می‌کند. آقای هروی نیز به این تناقضات اشاره کرده است. نک: تعلیقه ۱۵ و ۱۶، ص ۲۴۷.

۲. داوود قیصری، *رسالة التوحيد والنبوة والولاية*، شرح و تصحیح: علامه آشتیانی، ص ۳۹، ۴۰.

آنچه نقل شد بخشی از سخنان ابن عربی درباره خاتم اولیا بود که وی خود را مصداق آن معرفی کرده است. شارحان و مروّجان مکتب وی نیز به سبک بودن این مطالب اذعان دارند، ولی دل‌بستگی آنان و یا هر علت دیگری مانع از آن شده که به صراحت بطلان این گونه شطحیات را اعلام کنند. در نتیجه راه تأویل و توجیه را در پیش گرفتند و نوعاً هم مطالب قابل قبولی را نتوانستند تقریر و تحریر نمایند.^۱

۱. ولایت و خاتمیت حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف

یکی دیگر از مصداق «خاتم اولیا» که ابن عربی در آثار خود از او نام برده شخصی به نام «مهدی» است. همان‌گونه که در ادامه با استناد به مطالب خود او اشاره خواهد شد، آن مهدی به احتمال قوی، مهدی مورد نظر شیعیان، یعنی حضرت صاحب‌الامر، عجل الله فرجه الشریف، نیست.^۲ گرچه ابن عربی حدیث «یملاء الأرض» را بر مهدی تطبیق می‌کند و شیعیان منتظر آن حضرت هم به همین حدیث استناد و احتجاج می‌کنند. به هر حال، این باب از الفتوحات، از جمله ابوابی است که شارحان شیعی ابن عربی، از جمله سرآمد عارفان معاصر، آقا محمد رضا قمشه‌ای و از پیشینیان

۱. از جمله کسانی که در صدد حل این تناقضات برآمده‌اند، شعرانی در البواقیت والجواهر؛ عبدالکریم جیلی در شرح مشکلات الفتوحات المکیّة، احمد عبدالرحیم السایح در أجوبة ابن عربی علی أسئلة الحکیم الترمذی؛ محمود غراب در نوشته‌های خودش که از آثار ابن عربی جمع و تدوین کرده با عنوان «خاتم الأولیاء» و بعضی شارحان اهل سنت فصوص الحکم؛ البته شارحان اهل سنت چندان حساسیتی به این موضوع ندارند، نوعاً ظاهراً عبارات ابن عربی را شرح کرده و از کنار آن گذشته‌اند؛ ولی شارحان شیعی از باب اعتقادی که به این مسئله دارند، حساسیتی دوچندان به مسئله نشان داده‌اند از جمله عبدالرزاق کاشانی در شرح فصوص الحکم؛ سید حیدر آملی در المقدمات من کتاب نصّ النصوص و جامع الأسرار و منبع الأثران و دیگر آثار خود؛ آقا محمد رضا قمشه‌ای در تعلیقات خود بر فصوص الحکم؛ از معاصران علامه آشتیانی در شرح فصوص الحکم و به‌ویژه در شرح مقدمه قیصری و دیگران؛ در همه این منابع، مسئله کما هو حقّه تبیین و توضیح داده نشده و گره‌ای نیز گشوده نشده است.

۲. الفتوحات المکیّة، ج ۲، ص ۵۰ و ج ۳، ص ۷۶ و عنقاء مغرب، ص ۷۴.

سید حیدر آملی تا توانسته‌اند قلم فرسایی کردند که این نظریه را به اثبات برسانند و ابن عربی را به گونه‌ای از آن اضطراباتی که در باب خاتم ولایت دارد نجات دهند، ولی به نظر می‌رسد اینها هم موفق به چنین کاری نشده‌اند؛ چون در برابر کسانی مانند قیصری و دیگر شارحان سنی مذهب، به مقابله برخاسته‌اند و نظریات دیگر ابن عربی را برجسته کرده‌اند. ابن عربی در *الفتوحات المکیة* در باب معرفت وزرای مهدی آخرالزمان می‌نویسد:

إعلم أیدنا الله أن الله خليفة یخرج و قد إمتلأت الأرض جوراً و ظلماً، فیملؤها قسطاً و عدلاً لو لم یبق من الدنيا إلا یوم واحد، طول الله ذلك الیوم حتی یلی هذا الخلیفة من عشرة رسول الله، صلی الله علیه و سلم، من وُلد فاطمة یواطی إسمه اسم رسول الله، صلی الله علیه و سلم، و جدّه الحسن [حسین] بن علی ابی طالب یبایع بین الرکن والمقام یشبهه رسول الله، صلی الله علیه و سلم، فی خلقه... الخ؛^۱ بدان که خداوند شما را تأیید کند. برای خداوند خلیفه‌ای است که روزی خروج می‌کند در حالی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد. او در آن زمان قسط و عدل و داد در زمین می‌گستراند. اگر یک روز هم از دنیا باقی مانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می‌گرداند تا آن خلیفه ظهور کند. او از خاندان

۱. وجه صحیح عبارت «یواطی إسم رسول الله» یعنی به فتح «میم» کلمه «اسم» است. بعضی از مصححان از جمله آقای موحد اعراب «اسم»، یعنی به ضم «میم» «اسم» ثبت کرده‌اند که نباید درست باشد؛ چون این کلمه منصوب به نزع خافض است، که در واقع «مع اسم رسول الله» بوده است. اخیراً دو نفر از دانشمندان، *فصوص الحکم* را با دقت تمام شرح و ترجمه و تحلیل کرده‌اند و کار بسیار عالی ارائه داده‌اند، ولی با کمال تأسف در اعراب‌گذاری دقت کافی نشده است، یک فقره همین مورد است که تذکر داده شد.

۲. *الفتوحات المکیة*، ج ۳، ص ۳۲۷؛ بیشتر نسخه‌های *الفتوحات المکیة* جلد حضرت مهدی علیه‌السلام را حسن بن علی نوشته‌اند که بنا بر اعتقاد شیعه درست نیست، مگر اینکه به باور بعضی‌ها ابن عربی زیدی مذهب یا اسماعیلی بوده است. در این صورت، این دیدگاه «حسن» درست خواهد بود. گرچه علامه آشتیانی دست به تصحیح آن زده و «حسن» را به «حسین» تبدیل کرده است. گویا فرقه زیدیه، به دلیل «مهدی»‌هایی که در این فرقه ظهور کردند و نسب آنها به امام حسن می‌رسد، دست به چنین تغییراتی زده‌اند.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۶۱

رسول الله و از فرزندان فاطمه و اسم او با اسم رسول الله همخوانی دارد و جدش حسن [حسین] بن علی است که در میان رکن و مقام با او بیعت می شود. در آفرینش، شبیه رسول الله و از نظر خلق و روحیات، در مرتبه‌ای پایین تر است؛ چرا که در اخلاق، هیچ کس همانند رسول الله، که خداوند او را بر خلق عظیم ستوده، نیست. پیشانی اش نورانی و بینی اش کشیده است. ... آنچه را مشاهده می کند می داند و آنچه را می داند می گوید و بر آنچه می گوید، عمل می کند. و قدرت الاهی و با تکبیر بلند به همراه هفتاد هزار مسلمان کشور روم را فتح می کند، ظلم را نابود می کند و دین را به پا می دارد و روح تازه در اسلام می دمَد و اسلام را بعد از خفت به عزت می رساند و حیات دوباره به او می بخشد... او (مهدی) است و شمشیر عدالت الاهی را به همراه دارد و به دانش سیاست و کشورداری مجهز است... کارگزاران او به مصداق آیات شریفه مورد عنایت حقانند و با بزرگان صحابه هم ترازند، از غیر عرب هستند، اما به زبان عربی سخن می گویند.

وی پس از این عبارت، در قالب ابیاتی به بیان شمایل و توصیف حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، می پردازد.

ألا إن ختم الأولياء شهيد و عين الإمام العالَمين فقيد
هو السيد المهدى من آل أحمد هو الصارم الهندي حين يبيد^۱

همان گونه که ملاحظه می شود او در این عبارات به صراحت ظهور و ولایت آن حضرت را تأیید می کند، ولی در جای دیگر یک نوع فرقی میان ولایت محمدیه و مهدویه می گذارد.

۱. الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۳۲۸، هان، آگاه باشید که خاتم اولیا به شهادت خواهد رسید و وجود امام عالمیان از دست خواهد رفت. او سید و آقای ما که نامش مهدی است و از دودمان آل احمد است. او چونان شمشیر هندی است که پلیدی ها را نابود می کند و او خورشیدی است که هر گونه تاریکی و ابرهای سیاه را می زداید.

و أما ختم الولاية المحمدية، فهو أعلم الخلق بالله لا يكون في زمانه و لا بعد زمانه أعلم بالله و بمواقع الحكم منه، فهو القرآن إخوان، كما أن المهدي والسيف إخوان؛^۱ اما خاتم ولایت محمدی داناترین مردم به معرفت الله است. چه در زمان خود او و چه در زمان پس از او، کسی داناتر از او به خداوند و احکام صادره از او نیست، او و قرآن با هم برادراند، همان‌گونه مهدی و شمشیر با هم برادراند.

او در آخرین جمله با واژه «کما» برادری مهدی با شمشیر را به برادری خاتم ولایت محمدیه با قرآن، تشبیه می‌کند، گویی اینها دو رکن تشبیه‌اند. در رساله الشجرة النعمانية، فصلی را به نام «المطلب المهدي» آورده و در آنجا هم امامت و خاتم اولیا بودن مهدی را ثابت و همان مطالب الفتوحات المکیة، را تکرار می‌کند.

إعلموا أنه لا بد من خروج المهدي و لو لم يكن من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله تعالى ذلك اليوم حتى يلي ذلك الخليفة، و هو عترة رسول الله من ولد فاطمة، رضي الله عنها، جدّه الحسين بن علي بن أبي طالب و والده حسن العسكري ابن الإمام النقي.^۲

او در این عبارت به ظهور و خروج «مهدی» گواهی می‌دهد، و با عبارت‌های گوناگون گاه با اشاره و گاه آشکارا، خاتم اولیا بودن حضرت صاحب‌الامر را تأیید می‌نماید. با توجه به این سخنان که دست‌کم در خاتمیت حضرت مهدی، ظهور دارد در پاسخ یکی از پرسش‌های حکیم

۱. همان، ج ۳، ص ۳۲۹.

۲. الشجرة النعمانية، شرح: صدرالدین قونیوی، چاپ بیروت، ص ۵۸ و عین همین عبارت در الفتوحات المکیة، جلد ۳، ص ۳۲۷ آمده است. البته با این فرق که در الفتوحات المکیة جدّ مهدی «حسن» و در اینجا «حسین» ذکر شده است. گویا به دست نسخ این تغییر صورت گرفته است و یا به احتمال قوی این عبارت از شارح باید باشد، چون نسخه‌ای که بنده مراجعه کردم متن و شرح از هم تفکیک نشده است.

ترمذی با صراحت تمام، خاتم اولیا بودن کسی را که نام و نشانش همانند رسول خدا است تأیید می‌کند، ولی بی‌درنگ به این اشاره می‌کند که این «مهدی» آن «مهدی منتظر» نیست.^۱ او در این باره می‌نویسد:

أَنْ يَكُونَ لَوْلَايَتِهِ الْخَاصَّةِ خْتَمَ يَواطِئُ اسْمُهُ، اسْمُهُ، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ، وَ يَحُوزُ خُلُقَهُ وَ مَا هُوَ بِالْمَهْدِيِّ، الْمَسْمُومِ الْمَعْرُوفِ، فَانَّ ذَلِكَ مِنْ سُلَالَتِهِ وَ عِطْرَتِهِ، وَالْخْتَمَ لَيْسَ مِنْ سُلَالَتِهِ الْحَسِيَّةِ وَ لَكِنَّهُ مِنْ سُلَالَتِهِ اعْرَاقَهُ وَ اخْلَاقَهُ؛^۲ درست است که برای ولایت خاصه خاتمی است و اسم او با اسم رسول خدا همخوانی دارد. البته، این مهدی آن مهدی که به «المنتظر» معروف و مشهور است، نیست. چون آن مهدی منتظر، از سلاله و عترت رسول الله است، ولی خاتم مورد نظر ابن عربی از نسل حسی رسول خدا نیست، بلکه او از نسل اخلاقی و عرقی او است.

در بعضی از نسخه‌ها در ادامه این عبارت می‌گوید: «بلکه من، قطب و خاتم اولیا هستم».

ابن عربی در این عبارت بر خلاف عبارت‌های دیگر، که تصریح در خاتمیت حضرت صاحب‌الامر دارد، به روشنی خاتمیت آن امام را با قید «المنتظر» نفی می‌کند. نکته قابل توجه اینجا است، که در عبارت‌های پیشین به‌طور عام مهدی را صاحب ولایت معرفی می‌کند، ولی در مقام نفی، عبارت خود را مقید به قیدی مانند «المنتظر» کرده که آن مهدی مورد اعتقاد شیعیان، نفی شود، و در ادامه دلیل می‌آورد که مهدی منتظر از عترت و سلاله حسی حضرت رسول اکرم است، ولی آن خاتم اولیای مورد نظر

۱. این پرواضح است که حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، فرزند فاطمه و پسر امام حسن عسکری همان مهدی موعود است، ولی چرا ابن عربی با ذکر این نکته در اول متن و در ادامه، مهدی موعود بودن را، آن مهدی نمی‌داند. این یک تناقض آشکار است. شاید بخش اول متن از صدرالدین قونبوی باشد.

۲. اگر «ما»ی نفی بر ضمیر «هو» داخل شود تأکید در نفی را افاده می‌کند.

۳. الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۵۰. ترجمه این عبارت در صفحات پیشین آمده است.

غیر آن است، بلکه از سلاله معنوی آن حضرت است و در نتیجه فرق است میان مهدی منتظر و مهدی خاتم اولیایی که ما در اینجا مطرح کردیم.^۱ در رساله عنقاء مغرب نیز میان خاتم اولیا و حضرت صاحب الامر، البته با اعتراف به امامت آن حضرت، فرق می‌گذارد و تصریح می‌کند که خاتم اولیا مردی غیر عرب است.^۲ ابن عربی پس از این مطالب، که در باب‌های مختلف و عمده در باب وزرای مهدی آمده، با نوعی تردید می‌نویسد:

فاعلم انی علی الشک من مدة إقامة هذا المهدی إماماً فی هذه الدنیا، فاتی ما طلبت من الله تحقیق ذلک و لاتعیینه و لا تعین حادث من حوادث الأكوان؛^۳ درباره مدت اقامت مهدی به عنوان امام و رهبر ظاهری در دنیا چیزی نمی‌دانم، و آگاهی از این امر را از خداوند تقاضا نکردم.

ابن عربی در چند جای الفتوحات اظهار می‌دارد که به خدمت امام قائم رسیده است و بعد منکر این قضیه می‌شود، همان‌گونه که گذشت.^۴ از جمله در آخرین صفحات باب بیست و چهارم می‌نویسد:

و للولاية المحمّدية المخصوصة بهذا الشرع المنزل علی محمد، صلی الله علیه و سلم، ختم خاص، هو فی الرتبة دون عیسی، علیه السلام، لکونه رسولاً و قد ولد فی زماننا و رأیته ایضاً و اجتمعت به و رأیت العلامة الختمية التي فيه فلا ولی بعده إلا و هو...

۱. با توجه به این عبارت مضطرب و مشوش که بخشی از دیدگاه‌های ابن عربی است، باید دو مهدی موعود از سلاله رسول خدا و فرزند فاطمه باشد که یکی همان مهدی منتظر و موعود است که شیعیان در انتظار فرج او هستند، و دیگری مهدی «خاتم اولیا» است. که شارحان شیعی این دو را با هم تطبیق و یکی دانسته‌اند که طبعاً به صواب نرفته‌اند.

۲. کتاب عنقاء مغرب فی ختم الاولیاء و شمس المغرب، ص ۷۳-۷۴. البته جناب ابن عربی در همین صفحات از رساله خود، شطحیاتی آورده و آن دسته از عالمانی که تلاش می‌کنند ابن عربی را شیعه دوازده امامی معرفی کنند به این مجملات استناد می‌کنند. دلیلش هم روشن است، چون عبارت چنان مجمل و هاله‌ای از ابهام آن را در بر گرفته است که راه هر گونه تأویل و تفسیر به رأی را باز گذاشته است. ۳. الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۳۳۱.

۴. آنجا که می‌گوید: هیچ از خدا نخواستم که دیدار او نصیب من شود.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۶۵

الخ؛^۱ برای ولایت محمدیه و شرعی که بر آن حضرت نازل شده خاتم خاصی است که رتبه او پایین تر از عیسی است، چون این رسول است. به تحقیق در زمان ما به دنیا آمده است. من او را دیده‌ام و نشانی خاتمیت را نیز در او مشاهده کرده‌ام، پس از او ولتی نیست مگر خود آن شخص...

جالب توجه اینجا است که ابن عربی در جلد اول *الفتوحات* می‌گوید: من مهدی را ملاقات کردم و نشانه خاتمیت او را دیدم. وی این مطلب را چندین بار در *الفتوحات* ذکر کرده است. از طرفی در جلد سوم می‌نویسد: هیچ‌گاه از خدا تحقیق در این مسئله را نخواستم و درباره این موضوع نگشته‌ام.^۲ وی پس از تبری جستن از تحقیق درباره موضوع «مهدی» نیازهای کارگزاران مهدی را برمی‌شمارد و می‌نویسد:

۱. همان، ج ۱، ص ۱۸۵. متأسفانه عده‌ای تلاش می‌کنند ابن عربی را شیعه قلمداد کنند تا از این طریق بتوانند ردای ولایت و خاتم اولیا را با دست ابن عربی بر تن امامان به‌ویژه بر تن حضرت صاحب‌الامر، عجل الله فرجه الشریف، بپوشانند. کتاب *احیاگر عرفان*، از دست *دسسان الفتوحات* گله‌مند است که چرا چنین کرده‌اند، و حال آنکه در همین کتاب عبارت ابن عربی «هو فی الرتبة دون عیسی، علیه السلام، لکونه رسولا» تبدیل به «هو المهدی» شده است. نک: همان، ص ۲۰۳. (شاید اشتباه تایی است) و سپس نتیجه می‌گیرد که ابن عربی حضرت مهدی را خاتم خاص محمدیه می‌داند. شاید آن شخصی که دون رتبه حضرت عیسی است، حضرت مهدی دانسته شده است، و از این رو، دست به چنین تغییر نابه‌جایی زده شده است. گرچه نظر ابن عربی این نیست، و با اعتقاد مؤلف محترم کتاب هم سازگار نیست، چون شیعیان رتبه حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، را از حضرت عیسی پایین تر نمی‌دانند. به هر حال سؤال اینجا است چه نیازی به این کارها است. بی‌شک ابن عربی یک عالم و عارف بزرگ و کم‌نظیر اهل سنت است و او بود که عرفان نظری را در قالب خاصی ریخت و نظام‌مند کرد. حال چه شیعه باشد و چه سنی، مایه افتخار همه مسلمانان است، و از طرفی خاتمیت حضرت امیر و ائمه طاهرین، علیهم السلام، نیز، از راه‌های مختلف قابل اثبات است، و در ضمن عبارتی که نقل شده در آخر باب بیست و چهارم *الفتوحات* نیامده، در ج ۱، ص ۱۸۵ با مختصر تغییر آمده است. استاد حسن‌زاده آملی هم این عبارت را از *الفتوحات المکیه*، طبع مصر، ج ۱، ص ۲۴۰ نقل کرده و عبارت «هو فی الرتبة دون عیسی» به «هو المهدی» تبدیل شده است. احتمالاً استاد از حافظه نقل کرده‌اند. به دلیل اینکه این عبارت در طبع مصر در ص ۱۸۵ همان جلد آمده است. نک: حسن حسن‌زاده آملی، *عرفان و حکمت متعالیه* دومین یادنامه علامه طباطبایی، ص ۴۴، چاپ انتشارات علمی فرهنگی.

۲. مقایسه کنید: *مطالب الفتوحات*، ج ۳، ص ۳۳۱، با ج ۱، ص ۱۸۵.

و جمیع ما یحتاج الیه مما یكون قیام وزرائه به تسعة أمور لا عاشر لها و لا تنقص عن ذلك و هی نفوذ البصر، و معرفة الخطاب الإلهی عند الإلقاء، علم الترجمة عن الله، و تعیین المراتب لولایة الأمر، و الرحمة فی الغضب، ما یحتاج الیه الملك من الأرزاق المحسوسة و المعقولة، و علم تداخل الأمور بعضها علی بعض، و المبالغة و الاستقصاء فی قضاء حوائج الناس و الوقوف علی علم الغیب الذی یحتاج الیه فی الوجود فی مدته خاصة. فهذه تسعة أمور لا بد أن تكون فی وزیر الإمام المهدي إن كان الوزير واحداً أو وزرائه إن كانوا أكثر من واحد... الخ.

ابن عربی پس از برشمردن صفات وزرای مهدی به شرح و توضیح هر یک از آن صفات می پردازد که دانستن علم غیب را نیز یکی از صفات وزرای مهدی می داند که مطلب بی اساسی بیش نیست. دامنه این بحث، که به طور پراکنده در الفتوحات و فصوص الحکم آمده، گسترده است و در اینجا به همین مقدار بسنده می شود. بقیه مباحث هم، همین سبک و سیاق را دارد که نمونه ای از آن ذکر شد.

در پایان این بخش، بایسته است شرح کوتاهی از رساله عنقاء مغرب به دست دهیم؛ چرا که این رساله مورد استناد محققانی قرار گرفته که می گویند: ابن عربی حضرت صاحب الامر، عجل الله فرجه الشریف، را خاتم اولیا می داند. ابن عربی خود درباره چگونگی تألیف این رساله می نویسد:

كنا قد ألفنا كتاباً روحانياً، و أنشأ ربانياً، سمیناهُ، بالتدابیرات الإلهیة فی إصلاح المملكة الإنسانیة، تكلمنا فیهِ علی أن الإنسان عالم صغیر... أجعل فیهِ ما أوضحه تارة و أخفیه، أین یكون من هذه النسخة الإنسانیة و النشأة الروحانیة مقام الإمام المهدي المنسوب إلى بیت النبی الماء و الطین، و أین یكون أيضاً منها ختم الأولیاء و طابع الأصفیاء و الحاجة إلى معرفة هذین المقامین فی الإنسان...^۱ و قد

۱. الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۳۳۲.

۲. رساله عنقاء مغرب، ص ۵۶، چاپ بولاق مصر.

أوضح الله لنا العلامة، بأنه خاتم الإمامة أعنى الإمامة المحمديّة الجزئيّة، لا الإمامة المطلقة الكلية.^۱ ... يأمرني فيها بوضع هذا الكتاب المكنون، والسّر المصون المخزون و سلما لي بكتاب الكشف والكتّم، في معرفة الخليفة والختم... و سمّيته بكتاب سدرة المنتهى و سرّ الأنبياء في معرفة الخليفة الختم و ختم الأولياء. فقلتُ إنّي لا أجد في نفسي لهذه السمة... فإذا الخطاب الأنفس من المقام الأقدس هل تقع أيها الخطيب المُعرب والمنتقد المعجب^۲ به عنقاء مُعرب في معرفة ختم الأولياء و شمس المغرب...^۳

ابن عربی هفده صفحه آغازین رساله عنقاء مُعرب را به بیان شأن نزول و چگونگی و محتوای دو رساله یاد شده می پردازد و می نویسد: «در رساله تدبیرات به مسائل انسان از بُعد دنیایی نگریسته ام و بُعد معنوی آن را در رساله عنقاء مُعرب بیان کرده ام». سپس به مقایسه محتوای این دو رساله می پردازد و در ادامه می نویسد: «محتوای رساله عنقاء مُعرب از القائات ربانی است». همچنان که در متن آمده، او می گوید: «کتابی معنوی و انشایی ربانی تألیف کرده بودیم و آن را التدبیرات الإلهیة فی اصلاح المملكة الإنسانیة، نام نهاده و در آن گفته بودیم که انسان، جهان کوچکی است که از جهان بزرگ جدا شده و هر آنچه در عالم اکبر دیده شود، در عالم اصغر نیز دیده می شود. تفاوت این دو رساله در آن است که عنقاء مُعرب فقط به شرح بُعد معنوی مملکت انسانی می پردازد و اشاره می کند که نیت کرده بودم که در رساله التدبیرات، مقام معنوی خاتم اولیا را مشخص کنم».

اما به این نکته باید توجه داشت که استناد به این رساله نمی تواند استناد عقلی و برهانی باشد؛ چون بنابه ادعای خود شیخ همه مطالب این رساله از راه کشف و شهود به دست آمده و کشف و شهود هم جز برای

۲. المنقذ المعجب، باید درست باشد.

۱. همان، ص ۱۵.

۳. عنقاء مُعرب، ص ۱۷.

خود آن شخص، نمی‌تواند دلیلی برای دیگران باشد، به‌ویژه از شخصیتی همچون ابن عربی که ادعای رؤیت نیز کرده است.^۱ و در جایی از همین رساله آمده که فرستاده خداوند نام رساله را به او القا می‌کند - اگر چنین باشد - ابن عربی نمی‌پذیرد. این هم یک نوع رندی در مقابل فرستاده خداوند است.

نصر حامد ابوزید نیز این صفحه از رساله را در فصل «دیالکتیک وضوح و ابهام» آورده و از قول ابن عربی می‌نویسد: «و آنگاه که ماه میلاد نبی بود، حق سبحانه فرستاده الهام را نزد فرستاد - همان وحی‌ای که برای ما نگاه داشته و سخنی که برای ما نیز قرار داده - که به من نوشتن این کتاب مکتون و سرّ مخزون مصون را امر فرمود». نکته عجیبی که درباره این کتاب به چشم می‌خورد، اعتراضی است که ابن عربی به عنوان پیشنهادی فرستاده الهام بخش می‌کند و آن عنوان پیشنهادی، این است: «الکشف والکتم فی معرفة الخلیفة والختم». ابن عربی می‌گوید: در این باره به «ملک» مراجعه کرده و «ملک» عنوان «سدرۃ المنتهی و سرّ الأنبیاء فی معرفة الخلیفة الختم و ختم الأولیاء» را پیشنهاد داد؛ اما ابن عربی به این عنوان نیز، راضی نمی‌شود و در ادامه می‌نویسد: «روز جمع‌های بود و سخنران بر منبر نشسته، قلوب اولیا و عباد الله را فرا می‌خواند که ناگاه سردی جذب از حضرت قُرب را احساس کردم و کلماتی به من القا شد که خطاب انفس از مقام اقدس بود.

«ای خطیب مُغرب و منقذ معجب! آیا به عنقاء مُغرب فی معرفة ختم الأولیاء و شمس المغرب، راضی می‌شوی؟»^۲ بنابه ادعای شیخ نام این رساله نیز از سوی حضرت اقدس مشخص و معین شده است. آیا سزا

۱. آنجا که در الفتوحات، می‌نویسد: در تألیف این اثر اختیار در دستان من نبود، بلکه خداوند املا

می‌کرد و من می‌نوشتم. این حرف از شخص بزرگی چون ابن عربی شگفت‌انگیز است.

۲. نصر حامد ابوزید، چنین گفت ابن عربی، ص ۹۴-۹۶. به نقل از: رساله عنقاء مُغرب، ص ۱۷.

است که به این گونه مکاشفات استناد و استدلال کرد، در پاسخ باید گفت: گرچه اولیاء الله در عوالمی سیر می کنند که جای انسان های عادی نیست، ولی آنچه مهم است اینکه، باید مسائل دینی را برای همین انسان های عادی با براهین محکم و استوار ثابت کرد. در این رساله نیز مطالب ابن عربی همانند نظریات وی به ویژه درباره خاتم اولیا مشوش و غیر قابل استناد است.

ابوزید نیز در ادامه مباحث خود می نویسد:

و خواهیم دید که چگونه تفاوت «مهدی منتظر» از فرزندان پیامبر را با ختم ولایت روشن می کند تا به روشنی تفاوت آن با مفهوم «مهدی» در فرهنگ شیعی را نشان دهد.^۱

وی نیز بر این باور است که «مهدی شیعیان» از دیدگاه ابن عربی غیر از «مهدی ابن عربی» است. این موضوع با دقت در آثار ابن عربی کاملاً آشکار و چندان نیازی به دلایل پیچیده و فهم عمیق عرفانی ندارد.^۲

۲. ولایت و خاتمیت حضرت عیسی

ابن عربی چه در *الفتوحات المکیة* و چه در *فصوص الحکم*، در باب هایی که در پی اثبات خاتمیت است، تلاش می کند به نوعی خاتم اولیا بودن حضرت عیسی را اثبات نماید و ردای خاتمیت را بر تن آن حضرت، بایسته و آراسته گرداند و بعضی از عبارات وی، صراحت در این موضوع دارد. او در *الفتوحات* می نویسد:

و قد یلهمه إلهاماً فلا یحکم فی الأشياء یتحلیل و تحریم إلا بما کان یحکم به رسول الله، صلی الله علیه و سلم، لو کان حاضراً و یرتفع

۱. چنین گفت ابن عربی، ص ۸۱ و *الجانب الغربي*، ص ۸۵.

۲. درباره خاتم اولیا بودن حضرت مهدی و حضرت عیسی، دیدگاه شیخ فاقد هر گونه دلیل نقلی است و هیچ نصی آن را تأیید نمی کند؛ بلکه روایاتی وجود دارد که هر گاه عیسی نازل شد از پیروان حضرت مهدی به شمار می آید و افزون بر روایات، اهل معرفت نیز به این مسئله تصریح کرده اند.

اجتهاد المجتهدین بنزوله، علیه السلام؛^۱ خداوند شریعت محمد را به او (عیسی) الهام می‌کند و او به تحلیل و تحریم چیزی حکم نمی‌کند. مگر در مواردی که اگر رسول خدا هم بود، همان‌گونه حکم می‌کرد. با نزول او اجتهاد مجتهدان مرتفع خواهد شد، پس او به شرعی که در وقت رسالتش بر آن بوده، حکم نمی‌کند.

وی در این عبارت با صراحت، حضرت عیسی را وارث رسول خدا در روز حشر معرفی می‌کند و شریعت آن حضرت را که به باور شیعیان، امامان معصوم مفسر آن‌اند، عیناً از راه وحی به او منتقل می‌شود و در نتیجه عیسی، علیه السلام، جانشین به حق رسول خدا است و امامان هم سلاله وی قلمداد می‌شوند.

در جای دیگر می‌نویسد: «ختم ولایت علی الاطلاق، عیسی، علیه السلام، را است».

و در باب چهاردهم می‌نویسد:

ولهذا الروح المحمّدي مظاهر في العالم أكمل مظهره في قطب الزمان و في الأفراد و في ختم الولاية المحمّدي و ختم الولاية العامة الذي هو عیسی، علیه السلام؛^۲ در عالم، روح محمدی را مظاهری است که مظهر کامل و اکملش در قطب زمان، در افراد، در ختم ولایت محمدی، و ختم ولایت عامه است که او عیسی، علیه السلام، است.

و در بخشی دیگر شبیه به همین عبارت را آورده، می‌نویسد:

و اما ختم الولاية العامة الذي لا يوجد بعده ولی، فهو عیسی، علیه السلام، و لقینا جماعة ممن هو علی قلب عیسی، علیه السلام، و غیره من الرسل.^۳

۲. همان، ج ۱، باب ۱۴، ص ۱۵۱.

۱. همان، ج ۱، باب ۲۴، ص ۱۸۴.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۹.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۷۱

او با صراحت می‌گوید: عیسی خاتم ولایت عامه است که پس از او ولی دیگری که دارای این نوع ولایت باشد، نخواهد بود و در ضمن ادعا می‌کند که گروهی از اولیا، عیسوی مشرب‌اند. بحث دیگری که ابن عربی در همین قطعه و در پاسخ به پرسش‌های حکیم ترمذی دارد، درباره صفات و خلق و خوی خاتم اولیا است. همان‌طوری که گفته شد ابن عربی در رساله *عقلاء مغرب فی ختم الأولیاء*^۱ میان خاتم اولیا و امام مهدی، عجل الله فرجه الشریف، با اعتراف به امامت آن حضرت، فرق می‌گذارد و برای خاتم اولیا اوصافی را می‌شمارد که به‌گونه‌ای می‌توان آنها را با اوصاف حضرت عیسی، علیه‌السلام، تطبیق داد. به‌ویژه در جایی که می‌نویسد: «و هو من العجم لا من العرب»^۲ با توجه به این تصریحات، حضرت عیسی صاحب ختم ولایت کبرا و ختم ولایت عامه نیز خواهد شد، به‌ویژه آنجا که می‌نویسد:

أما خاتم الولاية المحمدية و هو الختم الخاص لولاية أمة محمد الظاهرة، فيدخل في حكم ختمية عيسى و غيره كالإياس والخضر و كل ولي الله تعالى من ظاهر الأمة؛ فعيسى، و إن كان ختماً فهم مختوم تحت ختم هذا الخاتم المحمدي؛^۳ ولایت مختوم به ولایت محمديه، ولایت خاصی در امت محمديه است که داخل در

۱. کتاب *عقلاء مغرب*، از جمله رسائل ابن عربی است که بسیاری از شارحان شیعی مکتب ابن عربی در خصوص خاتم اولیا بودن حضرت مهدی، به این رساله استناد می‌کنند. حال آنکه او مطلب جدیدی در این رساله نیاورده و بیشتر مطالب، همان تکرار مکررات *الفتوحات المکیة* است. این رساله که در قطع رقعی حدود ۷۷ صفحه دارد و حدود دوازده صفحه آن زیر عنوان «اثبات الإمامة» آمده که به مسئله خاتمیت پرداخته است. عمده مطالب این فصل، ویژگی‌های چهره خاتم اولیا، شمایل آن حضرت، بیعت بین رکن و مقام، خروج مرد اعرج (سفیانی)، مشخصات پرچم خاتم اولیا، خاتمیت و زمان القاب حضرت حجّت، علامات و نشانه‌های آن حضرت، از جمله مسائلی است که در این فصل از این رساله آمده است.

۲. کتاب *عقلاء مغرب*، ص ۷۵ و محسن جهانگیری، محیی‌الدین چهره برجسته عرفانی، ص ۴۷۷.

۳. *الفتوحات المکیة*، ج ۳، ص ۵۱۴.

حکم خاتمیت عیسی است، گرچه این خاتمیت هم به خاتمیت محمدیه، ختم می‌شود.

البته با تأویل عبارات ابن عربی و آن هم تأویل به صواب می‌توان گفت که، این گونه سخن گفتن، و موقعیت و خاتمیت عامه جناب عیسی را مطرح کردن، نقض خاتمیت عظمای جناب رسول الله مکرم اسلام نخواهد شد؛ چرا که عبارات به گونه‌ای تنظیم شده که ولایت جناب عیسی نیز، تحت ولایت جناب رسول الله قرار می‌گیرد.^۱ مگر اینکه به ظاهر این آیات و عبارات مذکور استناد شود و از تأویل و تفسیر احتراز گردد. گرچه بر خلاف عبارات ایشان درباره خاتمیت حضرت مهدی که پیچیده و پر رمز و راز است، درباره حضرت عیسی با صراحت بیشتر سخن گفته و در جمع‌بندی نهایی و کلی، به نظر وی خاتمیت باید از آن حضرت عیسی باشد.^۲

أَلَا إِنَّ خَتَمَ الْأَوْلِيَاءِ رَسُولٌ وَ لَيْسَ لَهُ فِي الْعَالَمِينَ عَدِيلٌ
هُوَ الرُّوحُ وَ ابْنُ الرُّوحِ وَالْأُمُّ مَرْيَمُ وَ هَذَا مَقَامٌ مَا إِلَيْهِ سَبِيلٌ^۳

در این دو بیت نیز به خاتم اولیا بودن حضرت عیسی تصریح شده و او را بی‌عدیل در عالم قلمداد می‌کند. کجای این عبارت اجمال دارد که باید با تفسیر و تأویل آن اجمال را گشود. همان گونه که برخی چنین کرده‌اند. ابن عربی با نقل پرسش سیزدهم حکیم ترمذی می‌نویسد:

فإن قلت: و من الذي يستحق خاتم الأولياء كما يستحق محمد،
صلى الله عليه و سلم،^۴ خاتم النبوة، فنقول في الجواب: الختم

۱. نک: یحیی یربسی، عرفان نظری، ص ۵۴۷-۵۵۴. و در ضمن در عبارت پیشین عیسی را میراث‌دار رسول خدا معرفی نموده است.

۲. گذشته از اینکه شارحان شیعی در صدد توجیه مطالب وی برآمدند و با تأویل‌هایی بعضاً بی‌مورد نیز، همه این صراحت‌ها را به ولایت عامه تفسیر کردند و حال آنکه ولایت عامه شامل حال اولیای الهی هم می‌شود، دلیلی ندارد که حضرت عیسی را تنها مطرح کند.

۳. الفتوحات المکیة، ج ۴، باب ۵۷۷، ص ۱۹۵.

۴. حکیم ترمذی، کتاب ختم الأولیاء، تحقیق عثمان اسماعیل یحیی، ص ۱۶۱.

ختمان، ختم یختم الله به الولاية، و ختم یختم الله به الولاية المحمدية، فاما ختم الولاية على الاطلاق، فهو عيسى، عليه السلام، فهو الولی بالنبوة المطلقة في زمان هذه الامة، و قد حيل بينه و بين نبوة التشريع والرسالة، فينزل في آخر الزمان وارثاً خاتماً، لا ولی بعده نبوة مطلقة، كما أن محمداً، صلى الله عليه و سلم، خاتم النبوة، لا نبوة التشريع بعده، و إن كان بعده مثل عيسى، من أولى العزم من الرسل و خواص الأنبياء و لكن زال حكمه من هذا المقام لحكم الزمان عليه الذي هو لغيره، فينزل ولياً ذا نبوة مطلقة؛^۱ چه کسی مستحق خاتم اولیا است، همانند رسول خدا که مستحق خاتمیت است. در پاسخ باید گفت: دو نوع خاتمیت وجود دارد، خاتمیتی که به ولایت مطلق ختم می شود و خاتمیت دیگری که به ولایت محمدی ختم می گردد و ولایت مطلق از آن جناب عیسی است و او نبی و ولی این امت است.

چنان که ملاحظه می شود سخن ابن عربی در این مورد بسیار صریح و گویا است. او حضرت عیسی را در عین اینکه پیامبر می داند و در ردیف حضرت آدم از او یاد می کند، ولی در عین حال او را یکی از اولیا دانسته، سرور و سالار امت معرفی می کند و بر این باور است که در روز رستاخیز، جناب عیسی هم با پیامبران محشور می گردد و هم در زمرة اولیا خواهد بود.^۲ وی در ادامه همین عبارت، که ادامه پاسخ پرسش نیز هست، ولایت را به صراحت به دو قسم عامه و خاصه (مطلقه) تقسیم می کند^۳ و مطلقه را از

۱. الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۴۹. و چاپ جدید ج ۱۲، ص ۱۱۹. عارف قیصری همین پرسش را در رساله الولاية و فصوص الحکم نقل کرده و با استناد به این پرسش و شرح ابن عربی، ولایت مطلقه را از آن حضرت عیسی دانسته است. نک: رسائل قیصری، ص ۴۰.

۲. ابن عربی در ادامه سخنان خود ثابت می کند که عیسی خاتم اولیا است، و حال آنکه خاتمیت ولایت محمدیه را برای مردی از عرب می داند، که این نیز خود تناقضی آشکار است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۳. گرچه از برخی کلمات او چنین استفاده می شود که وی ولایت عامه و مطلقه را یکی دانسته است.

آن جناب عیسی و عامه را از آن مردی از عرب می‌داند. با این تصریح، دیگر وجهی برای تأویل و تفسیر ولایت عامه و خاصه، که شارحان شیعی برای نجات دادن ابن عربی از این تناقضات به کار بستند، باقی نمی‌ماند. دوباره در جای دیگر ولایت عامه را در روز قیامت از آن عیسی دانسته، می‌نویسد:

و أما ختم الولاية العامة الذي لا يوجد بعده ولي، فهو عيسى، عليه السلام.^۱

وی همچنین حضرت عیسی را خاتم دورهٔ مُلک معرفی می‌کند و می‌نویسد:

و أما خاتمة عيسى، عليه السلام، فله ختام دورة الملك فهو آخر رسول ظهر... ثم أن عيسى إذا نزل إلى الأرض في آخر الزمان أعطاه ختم الولاية الكبرى من آدم إلى آخر نبي تشریفاً لمحمد، صلى الله عليه وسلم، حيث لم يختم الله الولاية العامة في كل أمة إلا برسول تابع إياه، صلى الله عليه وسلم، وحينئذ فله ختم دورة الملك و ختم الولاية، أعني الولاية العامة، فهو من الخواتم في العالم و أما خاتم الولاية المحمدية و هو الختم الخاص لولاية أمة محمد الظاهرة، فيدخل في حكم ختمته عيسى، عليه السلام... و كل ولي لله تعالى من ظاهر الأمة، فعيسى، عليه السلام، الخ؛ أما خاتمة عيسى به دورة ملك خاتمه داده و چون او آخرین فرستاده‌ای است که ظهور خواهد کرد، و سپس عیسی در آخر الزمان به سوی زمین فرود می‌آید. خداوند ختم ولایت کبری خود را از آدم تا رسول الله، از این جهت که خداوند در هیچ امتی ولایت عامه را به پایان نمی‌رساند، مگر به سبب فرستاده‌ای که از پیروان رسول خدا باشد، به وی می‌بخشد و

۱. همان، ج ۲، ص ۴۹.

۲. الفتوحات المکیة، ج ۳، ص ۵۱۴، باب ۳۸۲. علامه آشتیانی به تأویل و تفسیر این تناقض گویی‌ها پرداخته و به نوعی پاسخ مخالفان ابن عربی را می‌دهد. و می‌نویسد: گمان نشود که ولایت خاصه حضرت مهدی در عبارات ابن عربی تابع ولایت عامه حضرت عیسی است. نک: رسائل فیصری، مقدمه و تعلیقات، ص ۱۵۶-۱۶۰. و دیگران هم با استناد به همین تعلیقه، مطالبی را در تأویل و تفسیر سخن ابن عربی آورده‌اند. نک: کتاب عرفان نظری، ص ۵۵۵.

در این هنگام ولایت به او ختم می‌شود، که پایان دورهٔ مُلک است و اما ختم ولایت که مراد ولایت عامه باشد از خواتم در عالم است، و اما خاتم ولایت محمدیه و آن ختم خاص برای ولایت امت محمد است چنان که داخل در حکم خاتمیت حضرت عیسی است.

ابن عربی برای خاتمیت حضرت عیسی دلایلی می‌آورد؛ از جمله می‌نویسد: خاتم ولایت مطلقه در امت پیامبر، صلی الله علیه و سلم، کسی است که برترین فرد در این امت باشد و او کسی جز حضرت عیسی نیست؛ چون آن حضرت با قطع نظر از ولایت، نبی و رسول نیز بوده و فضیلت ولایت او بر فضیلت نبوت و رسالتش افزوده شده است؛ ولی دیگر اولیا اگرچه از فضیلت ولایت برخوردارند، اما از فضیلت نبوت و رسالت بی‌بهره‌اند. بنابراین، حضرت عیسی بر دیگر اولیای محمدیه تقدم و فضیلت دارد و از این رو، او خاتم ولایت محمدیه است.^۱

اگر اندکی در کلمات او دقت شود، به خوبی آشکار می‌گردد که عبارت ابن عربی دربارهٔ خاتم اولیا بودن حضرت عیسی نیز یکسان نیست. گاهی او را دارای ولایت مطلقه، گاهی دارای ولایت عامه و گاهی دارای ولایت خاصه معرفی می‌کند و در برخی از عبارات، خاتمیت او را تابع رسول مکرم اسلام و در برخی دیگر، در عین اینکه او را صاحب ولایت مطلقه می‌داند، نزول و اساس شریعت وی را بر اساس شریعت محمد، صلی الله علیه و سلم، قلمداد می‌کند و می‌نویسد: به ناچار او نازل خواهد شد و در میان ما به شریعت محمد، صلی الله علیه و سلم، حکم خواهد کرد، پس او از این جهت، پیرو محمد، صلی الله علیه و سلم، و خاتم اولیا است. او شریعت حضرت ختمی مرتبت را از راه کتاب‌ها و

۱. الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۸۵؛ و حال آنکه به گواهی کلمات بیشتر عارفان حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، خاتم ولایت محمدیه است.

اخبار و احادیث به دست نمی آورد، بلکه از راه وحی و یا بی واسطه از روح مبارک رسول الله به دست می آورد.^۱

حال با توجه به این گونه نظریات، اگر ابعاد مسئله به خوبی تبیین نشود و در عالم واقع نیز چنین باشد که ابن عربی تبیین کرده است، تمام حکمت نبوی شیعی و مفهوم ولایت که همه ریشه در مفهوم «حقیقت محمدیه»^۲

۱. الفتحوات المکیة، ج ۱، باب ۲۴، ص ۱۸۳-۱۸۵ و باب ۱۴، ص ۱۵۰، و ج ۲، باب ۷۳، ص ۴۹ و ج ۳، ص ۵۱۴.

۲. شاید بتوان گفت: اصطلاح «حقیقت محمدیه» در عرفان اسلامی و کلمات عارفان، بیشترین بسامد را دارد یا دست کم از جمله واژگانی است که کاربرد بسیاری در عرفان اسلامی دارد. از این رو، لازم است مختصری این واژه توضیح داده شود. در عرفان اسلامی کلمه «محمدی یا حقیقت محمدیه» آن شخصیت تاریخی که پیامبر خدا محمد بن مصطفی باشد، نیست. بلکه منظور عارفان از این اصطلاح، همان حقیقت و سرّ و اسرار عالم هستی است که در وجود مبارک حضرت رسول اکرم تجلی پیدا کرده است، آن هم نه به تمامه، بلکه آن حضرت جلوه‌ای از جلوات و تجلی‌ای از تجلیات آن حقیقت مکتوم است. این حقیقت پیش از آدم ابوالبشر آفریده شده و حتی خود آدم نیز جلوه‌ای از این حقیقت است. البته جلوه و جمال رسول اکرم قابل مقایسه با جلوه آدم با دیگر جلوات نیست، و ابن عربی هم در خطبة الفتحوات المکیة، به این اصطلاح اشاره می‌کند و با عظمت تمام از آن تعبیر می‌کند: «والصلاة والسلام علی سرّ العالم و نکته و مطلب العالم و بغیة السید صادق...» (نک: ج ۱، ص ۲). این نکته همان نکته‌ای است که یکی از هسته‌های بنیادی فلسفه وجودی و معرفتی بر آن نهاده شده است و بعد وجودی آن «حقیقت محمدیه» که سرّ ایجاد عالم است؛ و حدیث مشهوری که در بیشتر آثار صوفیه آمده «كنت نبياً و آدم بین الماء والطين» را نیز با توجه به این دیدگاه تفسیر و تأویل می‌کند. آنگاه که آدم هنوز میان آب و گل بود، من پیامبر بودم؛ یعنی پیش از آنکه خلقت آدم پایان پذیرد و به صورت موجود انسانی درآید، نبوت پیامبر خلق شده بوده است. «همان‌گونه که امام علی می‌فرماید: «كنت ولیاً...» در واقع پیش از آغاز خلقت بشر، مسئله نبوت چیزی بوده که خداوند نظر خاصی به آن داشته است. «در واقع حقیقت محمدیه همان تعیین اول است، چون در این مقام، اسما مندک و مندمجند و هیچ‌یک بر دیگری غلبه ندارد». نک: یزدان‌پناه، دروس عرفان نظری، ص ۳۸۹. خلاصه اینکه «حقیقت محمدیه به حسب مقام جمعی و کینونت قرآنی عین اسم جامع و به اعتبار مقام تفصیل، مظهر اسم اعظم است. در نوع انسانی در قوس نزولی و مقام تجلی حق به اسم کلی جامع، مظهر تام و تمام این اسم، حقیقت محمدیه و خواص از عترت اویند و در مقام صعود و عروج ترکیبی، حضرت ختمی مقام از باب عروج به مقام «أودنی» و نیل به مقام برزخیت بین مقام «احدیت و واحدیت»، اسم اعظم صورت آن حقیقت کلیه الهیه است و از این جهت نبوت او ازلی و حقیقت او که همان «حقیقت نبوت کلیه» باشد دارای درجات و مراتب و مقامات متعدده از انبیا است و مرتبه نازله

دارد از اساس سُست و بی بنیاد می شود، و این همان است که شارحان شیعی با توجیه اشتباهات و کلمات ابن عربی ناخودآگاه در پی تشدید این مسئله هستند. حساسیت بی جا و اینکه حتماً باید از او به سبب بزرگی اش یک شیعه بتراشیم، همان آب در هاونگ کوبیدن است. شیعه بزرگ تر و یا هم طراز ابن عربی همچو شیخ اشراق و ابن سینا و علامه طباطبایی دارد که اگر آموزه های آنان به خوبی تبیین شود، تمام مطالبی که ابن عربی گفته، در آموزه های اینان ناگفته نمی ماند.

در پایان این بخش شایسته است به این موضوع پرداخته شود که شیخ به چه دلیلی و یا دلایلی حضرت عیسی را بر دیگران برتری داده و او را با وجود امیر ارباب توحید، خاتم اولیا دانسته است. با دقت در دلایل و کلمات ابن عربی هیچ وجه برتری عیسی بر حضرت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، به چشم نمی خورد. یکی از دلایل شیخ بر ترجیح عیسی به دیگران، حکم کردن عیسی به شریعت خاتم پس از نزول او است، که این به هیچ وجه دلیل برتری نمی شود؛ چون اگر حضرت عیسی بر شریعت محمد حکم نکند به چه چیزی می خواهد حکم کند، چون شریعت محمد، آخرین شریعتی است که از آسمان آمده و خاتم تمام شریعت ها است مگر اینکه شریعت جدید بیاورد که امکان پذیر نیست و در این صورت خاتمیت بی معنا می شود و در ثانی هر کسی بیاید باید به شریعت خاتم حکم کند. از این گذشته چنین حکمی اختصاص به وی ندارد. در زمان نزول وی، حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، نیز به شریعت خاتم حکم خواهد کرد، چنان که حضرت امیرمؤمنان، علی، علیه السلام، هم، چنین کرد؛ و دلیل دیگر وی، دریافت شریعت از راه وحی با استمداد از

إنبا عبارت است از: اخبار از جانب حق جهت ارشاد خلائق و دعوت عباد به حق و هدایت تشریحی و بیان احکام الاهیة و وضع قوانین و سنن برای ایجاد مدینه فاضله از شئون ولایت تشریحیه است. نک: شرح رسائل قیصری، مقدمه، ص ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۳؛ حقیقت محمدیه و افراد انسان از ازل تا ابد در مکتب ابن عربی، ص ۸۰ - ۸۸.

روح حضرت ختمی مرتبت است، که این هم، اختصاص به آن حضرت ندارد؛ زیرا امامان معصوم هم این گونه بودند و به همین سبب آنان را «مختلف الملائکة» خوانده‌اند.^۱ از سوی، فضایل و مناقب حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، بنابه گواهی احادیث و کتاب‌های مناقب، فراتر از فضایل و مناقبی است که برای حضرت عیسی شمرده‌اند. در مقابل، اثبات برتری حضرت عیسی نیازمند دلایل محکمی است که در نوشته‌های شیخ بیان نشده است، ولی برتری حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، در روایات و کتاب‌های مناقب، بسیار ذکر شده است. تنها دلیل شیخ، بر برتری و ختم ولایت حضرت عیسی فضیلت نبوت او است. به اعتقاد شیخ اگر نبوت، رسالت و ولایت در یک شخص جمع شود، ولایت او از نبوتش و نبوتش بر رسالتش برتری دارد. سید حیدر هم در *مقدمات کتاب نصر النصوص* به این مطلب اشاره کرده است.^۲ نکته دیگری که باید در نقد سخنان شیخ مورد توجه قرار گیرد، این است که وجه برتری عیسی را نبوت، رسالت و ولایت او شمرده است. جای پرسش اینجا است، آنجا که شیخ آن مرد عرب یا حضرت مهدی یا خودش را خاتم اولیا معرفی می‌کند، چرا، اصلاً به این وجوه توجه نکرده و ملاک برتری را درباره دو مورد اخیر اساس قرار نداده است.

۳. خاتمیت و ولایت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و اقطاب

در *الفتوحات المکیة*، گرچه به خاتم اولیا بودن حضرت صاحب‌الامر، عجل الله فرجه الشریف، و جناب عیسی، تصریح شده است، اما به خاتم اولیا بودن قبله اهل یقین، حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، تصریح نشده است. فقط در چند مورد حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، را

۱. نکته: «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی»، فصلنامه مطالعات

۲. همان.

اسلامی، شماره ۵۹، ص ۲۱.

«سرّ الأنبياء» دانسته است.^۱ اشارات فصوص الحکم، درباره آن حضرت، بیشتر از الفتوحات المکیة است و شارحان شیعی و سنی فصوص الحکم نیز، خود را به تکلف انداخته‌اند تا عبارت‌های آشفته او را به گونه‌ای تأویل و تفسیر کرده، منویات خود را از متن عبارات ابن عربی استخراج کنند. از این رو، به گونه‌ای نامأنوس «سرّ الأنبياء» بودن آن حضرت را به «خاتم اولیا» بودن آن امام همام تفسیر کرده‌اند.^۲

در الفتوحات المکیة آمده است: «و أقرب الناس إليه علی بن ابی طالب و أسرار الأنبياء»^۳ شارحان شیعی از این عبارت خاتم اولیا بودن امام علی، علیه‌السلام، را استنباط کرده‌اند.^۴

البته، اگر دانشمندان شیعی در توجیه کلمات ابن عربی، در اثبات خاتم اولیا بودن حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، به باب‌های ۴۶۲-۴۶۴ که ابن عربی

۱. ج ۱، باب ۶، ص ۱۱۹ و فصوص الحکم، ذیل فصّ شیعی.

۲. البته اگر با این نگاه دیده شود که حضرت امیرمؤمنان سرّ انبیا است، طبعاً یکی از اسراری که در وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت تجلی کرده، اسرار مقام خاتمیت است که پس از آن حضرت در وجود حضرت وصی تجلی یافته است. با این نگاه می‌توان «سرّ الانبیاء» را به «خاتم اولیا» تفسیر و تأویل کرد.

۳. الفتوحات المکیة، ج ۱، باب ۶، ص ۱۱۹، شرح فصوص الحکم فیصری، مقدمه، ص ۵۳. آقامحمدرضا قمشهای، استاد اساتید عرفان، در رساله خود که ذیل شرح فصوص الحکم با مقدمه و تصحیح علامه آشتیانی چاپ شده در اثبات خاتمیت امام علی و فرزندان وی، به این عبارت استناد کرده و همین عبارت را از رساله کلمات مکتونه، صفحه ۱۸۱، مرحوم فیض نقل کرده و آن مرحوم هم در نقل عبارت الفتوحات المکیة دقت کافی نکرده و دو کلمه «امام العالم» را به عبارت ابن عربی اضافه کرده است، و حال آنکه در هیچ جای الفتوحات المکیة و فصوص الحکم کلمه «امام العالم» نیامده است. بلکه عباراتی چون: «عین العالم» و «سید العالم» آمده که ارتباطی به «امام العالم» ندارد. نک: الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۱۱۹ و شرح فصوص الحکم، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۴۴۰-۴۶۳. قمشهای در رساله الولایة و آشتیانی در تعلیقات به تفصیل به این مسئله پرداخته‌اند.

۴. ابن ابی‌جمهور احسایی نیز حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، را خاتم اولیا دانسته و می‌نویسد: همان‌گونه که محمد، صلی الله علیه و سلم، ختم انبیا است، علی، علیه‌السلام، نیز خاتم اولیای مطلق است، و در نهایت سلسله ولایت را به حضرت مهدی می‌رساند. نک: کامل مصطفی الشیبی، تشیع و تصوف، ص ۳۳۸. به نقل از المجلی، ص ۳۷۶.

دربارهٔ اقطاب عالم، بحث می‌کند، استناد می‌کردند، می‌توانستند به گونه‌ای مناسب‌تر و دقیق‌تر با تأویل کلمات او، این موضوع را اثبات کنند.^۱ شایسته است، در این بخش از سخن پیش از آنکه به ذکر نمونه‌های قطب در کلمات ابن عربی پردازیم مفهوم قطب و اقطاب از دیدگاه وی روشن شود. در کلمات وی قطب کسی است که همهٔ مقامات سلوک را طی کرده و حال آنکه مقید به هیچ‌یک از آنها نباشد و مقام و حال او با تغییر احکام الهی متغیر بشود، و او قطب را خلیفهٔ زمان می‌داند و امر الهی بر مدار او می‌چرخد و او معلوم و مشخص است. گرچه در یک شخص تعیین نشده است و او کسی است که خداوند به خاطر او می‌بخشاید و یا عذاب می‌کند. وی در این باره می‌نویسد:

بأنه لا مقام له بتعین فمقامه أن لا مقام، و معنی ذلك ما نبينه و هو أن الإنسان قد تغلب عليه حالته، فلا يعرف إلا بها... نسبة المقامات إليه نسبة الأسماء إلى الله، فلا يتعين في مقام... فإن الأحكام الإلهية تختلف في كل زمان، فيختلف باختلافها...^۲ فالقطب معلوم غير معين، و هو خليفة الزمان و محل النظر والتجلی، و منه قصد والآثار على الظاهر العالم و باطنه و به یرحم الله من یرحم و یُعذَّب من یُعذَّب و عليه مدار الأمر الإلهي... و هو القطب.^۳

وی دربارهٔ نمادهای اقطاب می‌نویسد:

وَ اعلم، أن الأقطاب المحمديين على نوعين، أقطاب بعد بعثته، و أقطاب قبل بعثته، فالأقطاب الذين كانوا قبل بعثته، هم الرسل و هم ثلثمائة و ثلاثة عشر رسولا، و أما الأقطاب من أمته الذين كانوا بعد

۱. البته آیات و روایات قابل ملاحظه‌ای در اثبات ختم ولایت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، وارد شده است که سید حیدر آملی آنها را از ص ۴۰۵-۴۵۲، کتاب المقدمات آورده است. اما این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که این روایات از نظر سند و دلالت چقدر قابل اعتبار و اعتماد است و آیاتی که سید ذکر کرده تا چه حد قابل تفسیر و تأویل بر خاتمیت آن حضرت است. از طرفی هم بیشتر عارفان بر خاتمیت حضرت امیر تصریح کرده‌اند و تنها شیخ اکبر و برخی از پیروان او است که برای اولین بار حضرت عیسی را مطرح کرده‌اند و این نکته جای تأمل و دقت است.

۲. الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۷۷. ۳. همان، ج ۳، ص ۱۳۷.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۸۱

بعثته إلى يوم القيامة، فهم إثنًا عشر قطباً والختمان خارجان عن هؤلاء الأقطاب.^۱

و در این عبارت اقطاب محمدیین را به دو نوع قبل و پس از بعثت تقسیم و شمار اقطاب پیش از بعثت را ۳۱۳ نفر که از فرستادگان هستند^۲ و اقطاب از این امت که پس از بعثت می آیند دوازده نفر معرفی کرده، ولی آن دو ختم،^۳ خارج از این اقطاب اند.

تطبیق این دوازده قطب بر امامان شیعه عقلایی تر از دیگر کلمات ابن عربی است. با این همه، او در ادامه همین عبارت ضمن ارجاع بحث از اقطاب به آخر کتاب و با آوردن قید «والختمان خارجان عن هؤلاء الأقطاب» خاتم اولیا بودن حضرت عیسی و صاحب ولایت عامه بودن وی را دوباره، بلکه برای چندمین بار متذکر می شود و می نویسد:

فلا تعرف مراتب الرسل إلا من الختم العام الذي يختم الله به الولاية العامة في آخر الزمان و هو عيسى بن مريم روح الله.^۴

البته در این عبارت قید مبهم آخر الزمان هم آمده که نمونه این آخر الزمان، چه زمانی است، روشن نمی کند و در عوض عیسی را با ذکر نسب و

۱. الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۷۵.

۲. وی اقطاب محمدی را در پیش از اسلام ۳۱۳ نفر از رسولان الهی معرفی کرده است، و جالب توجه اینکه در جوامع روایی شیعه ۳۱۳ نفر از یاران خاص امام عصر، عجل الله فرجه الشریف، شمرده شده اند که فاصله زمانی این دو جای هر گونه تطبیق را غیر ممکن می سازد. اما دوازده قطب، فقط از نظر تعداد با ائمه دوازده گانه شیعه منطبق است؛ چون همه این دوازده قطب به گونه ای با انبیای عظام منطبق شده و هر کدام از اینها با معنای سُوری از قرآن هم آهنگ شده است. در نهایت وی روح محمدی را از آن جهت که قطب الأقطاب است، در رأس این سلسله قرار دارد و از آن جهت که نبی است «خاتم الأنبياء» و از جهتی که ولی است «خاتم اولیا» دانسته است. این حرف ابن عربی مطلب حقی است و جای بسی تأمل. نک: الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۷۵.

۳. در متن «الختمان» آمده که هم می تواند ختم خاص و عام باشد و هم می تواند ختم ولایت محمدی و ختم اولیا باشد و هم خاتمیت حضرت رسول و عیسی باشد، در همه وجوه خاتم اولیای مورد نظر خود را از انبیای پیش از بعثت و اقطاب دوازده گانه پس از بعثت خارج می کند.

۴. همان، ص ۷۵-۷۶.

صفت معرفی می نماید. ابن عربی در این سه باب، یعنی باب‌های ۴۶۲-۴۶۴ مباحث بسیار دقیق درباره اقطاب عالم و به ویژه اقطاب محمدی آورده است. او در این باب می نویسد:

فالأقطاب المحمديون هم الذين ورثوا محمداً، صلى الله عليه و سلم،
فيما اختص به من الشرائع والأحوال...^۱

و در باب ۴۶۳ که با عنوان «فی معرفة الأئمة عشر قطباً الذين يدور عليهم عالم زمانهم»^۲ آمده و دوازده قطب با دوازده نفر از انبیا که اولین آن آدم و آخرین آن شیث نبی است، تصریح شده و در ادامه به اولیا بودن حضرت امام حسن و حسین تصریح کرده است.^۳

إعلم أيدك الله بروح منه أن ممن تحقق بهذا المنزل من الأنبياء، صلوات الله عليهم، أربعة: محمد و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق، عليهم السلام، و من الأولياء إثنان هي الحسن والحسين، سبطا رسول الله، صلى الله عليه و سلم؛^۴ بدان که خداوند تو را تأیید کند آنچه از این منزل محقق شده از انبیا چهار نفراند که محمد، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق باشند و از اولیا دو نفر که حسن و حسین که نوه‌های رسول الله هستند.

این گونه عبارات و نظریات را تنها با کمک کشف شهودی که ابن عربی مدعی آن است، می توان با تأویلات^۵ قریب و بعید، خاتم اولیا بودن حضرت

۱. همان، ج ۴، ص ۷۶.

۲. همان، ج ۴، ص ۷۷. و در ج ۱، ص ۲۶ با مختصر تغییری همین عبارت آمده است. دقت و تأویلات جناب ابن عربی در این باب‌ها، خالی از فایده نیست؛ هرکسی از ظن خود شد یار من، و ز درون من نجست اسرار من؛ در این باب‌ها مصداق پیدا می کند.

۳. حکیم ترمذی بر این باور است که پس از محدثان ابدال یا بدلا هستند که هفت نفراند و زمین به واسطه ایشان استوار است. قال رسول الله: «إن بدلاء امتي لم يدخلوا الجنة بكثرة صوم و لا صلاة، إنما دخلوها بسلامة الصدور و سخاوة الانفس و حسن الخلق و الرحمة لجميع المسلمين». نک: سیره الأولیاء، بند ۱۶۰، ص ۱۳۱. ۴. همان، ج ۲، ص ۵۷۱.

۵. مسئله تأویل در میان عارفان و صوفیان، بیشترین کاربرد را دارد. نوعاً فقیهان چندان تن به

امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و فرزندان او را ثابت کرد و ختم ولایت محمدی که همانا از آن فرزندان او است، از ختم ولایت عام تفکیک نمود. همان‌گونه که ابن عربی در باب هفتاد و سوم الفتحاح المکیه^۱ می‌نویسد: خداوند او را (با تأویل به مهدی) ختم ولایت محمدی قرار داد و ختم دیگری هست که آن ختم ولایت عام است که خداوند به سبب او ولایت عام را از آدم تا آخرین ولی، ختم می‌نماید و آن عیسی، علیه‌السلام، است. وی در ادامه همین باب می‌نویسد: «اقطاب این امت دوازده قطب‌اند که مدار این امت بر حول محور آنان می‌گردد... خداوند اینان را به ظهور آنچه در دو سرا از کون و فساد و معتاد و غیر معتاد است، موکل ساخته است... هر یک از این دوازده قطب را سوره‌ای از سوره قرآن است؛ و ختم آنان، یعنی خاتم اولیای خاص، بر قلب محمد و از جهت حکم، اکمل اقطاب است. خداوند برایش میان صورت ظاهر و باطن جمع کرده است. نامش را نمی‌برم و مشخص نمی‌کنم؛ زیرا از این کار منع شده‌ام».^۲ و در ادامه مباحث، درباره قطب دوازدهم می‌نویسد:

تأویلات مجمل و دور از ذهن نمی‌دهند، حال چه به صواب و چه به ناصواب. ابن عربی خود بزرگ‌ترین تأویل‌گر عرصه عرفان و معرفت است. البته تأویل تا حدودی عقلی و منطقی است باید به گونه‌ای به کار گرفته شود که تمام شرایط علمی و ادبی آن مد نظر باشد. تا این حد لازم و بایسته است، ولی به شرط اینکه انسان به دام ظاهر و ظاهرگرایی گرفتار نشود، و از آن طرف هم نباید در به‌کارگیری تأویل افراط کرد به گونه‌ای که تمام حجیت ظواهر را نادیده گرفت. به نظر می‌رسد ابن عربی این‌گونه عمل کرده است، چرا که آثار او را هاله‌ای از تأویلات قریب و بعید در بر گرفته است. گرچه خود موضوع را متذکر شده و می‌گوید: به ناچار و از ترس عالمان قشری این شیوه را انتخاب کرده است، ولی تا این حد پسندیده نیست. شگفت‌تر از همه اینکه خود وی، تأویل را نکوهش کرده و از آن دوری می‌جوید و تأویل را در شأن عالمانی می‌داند که دانش خود را از راه «کسب» و نه از طریق «وهب» به دست آورده‌اند و تأکید می‌کند «إتاک والتأویل...» درباره تأویلات ابن عربی نک: محمدعلی موحد، شرح و ترجمه و تحلیل فصوص الحکم، ص ۹۹-۱۰۶.

۱. ج ۲، ص ۷-۸ در همین صفحات است که اشاره می‌کند باطن شیعه و رافضی را به شکل خنازیر دیدم... الخ.

۲. اگر شارحان شیعی به این بخش از کلمات ابن عربی برای اثبات خاتم اولیا بودن ائمه اثناعشر، به‌ویژه حضرت امیرمؤمنان و مولانا صاحب‌الامر والزمان، عجل الله فرجه الشریف،

و لهذا القطب علم البراهین و موازین العلوم و معرفة الحدود... فهو المجهول الذي لا يعرف والنكرة التي لا تتعرف، أكثر تصرفه فيما يتصرف فيه من الأسماء الالهية الاسم المدبر والمفصل والمشىء والخالق والمصور والبارىء والمبدء والمعيد والحكم والعدل، و لا يرى الحق في شيء من تجلية دون أن يرى الميزان بيده يخفض و يرفع... جمع لهذا القطب بين القوتين، القوة العلمية والقوة العملية، فهو صنع لا يفوته صنعة بالفطرة، وله في كل علم ذوق إلهي من العلوم المنطقية والرياضية والطبيعية والالهية و كل اصناف هذه العلوم عنده علوم الهية ما أخذها إلا عن الله و مارأها سوى الحق؛^۱ خلاصه اینکه، دانش عقلی و میزان علم و معرفت حدود برای این قطب (دوازدهم) حاصل است. او خود ناشناخته‌ای است که شناخته و تعریف هم نمی‌شود. از میان اسمای الاهی عمدتاً بر اسم‌های: مدبر، مفصل، منشیء، خالق، مصور، باری، مبدء، معید، حکم و عدل تکیه دارد. برای او دو نماد عملی و علمی فراهم آمده است و چیزی از او فوت نشده، و از هر یک از دانش‌ها و علوم منطقی، ریاضی، طبیعی و الاهی است و به جز از خداوند آن را اخذ نکرده است.^۲

وی در ادامه مباحث اقطاب، به بیان نمونه‌ها و اوصاف اوتاد اربعه و ابدال سبعة و قطب هر شهر و دیار می‌پردازد و آنها را از جمله اقطاب محمدی برمی‌شمارد.

إنما أذكر في الأقطاب المحمديين كل من دار عليه أمر جماعة من الناس في إقليم أو جهة كالإبدال في الأقاليم السبعة لكل إقليم بدل هو قطب ذلك الإقليم و كالأوتاد الأربعة لهم أربع جهات... الخ.^۳

استناد می‌کردند اثبات آن آسان‌تر و دلایل آن مستدل‌تر از بخش‌هایی می‌شد که آنها طرح و بحث کرده‌اند.

۱. الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۸۷ - ۸۸.

۲. بعضی از شارحان این قطب را بر شعیب یا شیث نبی تطبیق کرده‌اند که سبک و سیاق عبارت، این تطبیق را بر نمی‌تابد، گرچه عبارات وی چند پهلو است ظرفیت هر نوع تأویلی را دارد.

۳. الفتوحات المکیة، ج ۴، ص ۷۶. البته ذکر این نکته خالی از فایده نیست که با تعریف و تحریر ابن عربی، مفهوم و مصداق اقطاب چندان به هم انطباق ندارند. چون بنابه تعریف وی، قطب

به هر حال، بحث اقطاب هم، همانند دیگر مباحث خاتم اولیا در هاله‌ای از ابهام است و سر نخ مباحث در میان الفاظ و معانی متناقض و گاهی متضاد گم شده است و مطلبی از این گونه مباحث، ثابت نمی‌شود مگر به تأویل و تفسیر به رأی که آن هم از حد بگذرد و شایسته نخواهد بود.^۱

در فصل نهم می‌نویسد:

«فی بیان خلافة الحقیة المحمّدیة و أنها قطب الأقطاب...»^۲ «و اعلم أن الأنبياء مظاهر أمهات الأسماء الحق و هی داخله فی الاسم الأعظم الجامع و مظهره الحقیة المحمّدیة...».

با توجه به بیان قیصری تمام انبیا غیر از خاتم، مظاهر أمهات اسمای الاهی هستند و آن اسما عبارت‌اند از: «سمیع، بصیر، حی، مرید، متکلم و... و حضرت ختمی مرتبت، مظهر اسم اعظم است که اسم ذات باری تعالی است و به اعتباری، صفتی از صفات حضرت حق است و چون الله جامع جمیع صفات جمالی و جلالی است پس اسم اعظم ذات جامع جمیع صفات است که حاکی از آن کلمه «الله» است و تجلی این اسم در رسول خدا محمد بن عبدالله کامل‌ترین تجلی است که پس از او در وصایای آن حضرت متجلی شده است و در نتیجه خاتمیت اولیا در وجود مبارک این ذوات الاهی ثابت خواهد بود.

محمّدی مقید به حالی نیست و حال آنکه برخی از آنان بنابه مبنای وی دارای حال و مقام خاصی هستند.

۱. مسئله قطب از جمله مسائلی است که ابن عربی در آثار خود از جمله الفتوحات به تفصیل به آن پرداخته و عنایت خاصی به این مسئله داشته است. تا جایی که رساله مستقلی به نام القطب الفوٹ الفرد، در این خصوص نوشته است. نگارنده در این رساله به همین مقدار بسنده کرده جهت تفصیل به رساله یاد شده مراجعه شود. این رساله را محمود محمود غراب تصحیح و در مصر به چاپ رسیده و گل‌بابا سعیدی آن را ترجمه و از سوی انتشارات جامی چاپ و منتشر شده است.

۲. شرح فصوص الحکم، تعلیقه و تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۲۸.

در پایان این بخش، پس از اشاره مختصر به برخی از کلمات ابن عربی درباره اقطاب و خاتمیت حضرت امیر توحید، به جمع‌بندی کلمات ابن عربی درباره ولایت مطلقه امام علی، علیه‌السلام، می‌پردازیم.

کلمات شیخ در این مسئله نیز همانند برخی از کلمات وی درباره خاتم اولیا مشوش و نابسامان است. شیخ بر این باور است که ولایت مطلقه متعلق به حقیقتی است که آن حقیقت، به جز «حقیقت محمدیه» چیز دیگری نمی‌تواند باشد و از سویی با استناد به حدیث حضرت خاتم «کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين» و یا «کنت ولیاً...» خاتمیت اولیا را استنباط و متوجه حضرت عیسی می‌داند، و حال آنکه کمال عارفان بر این اعتقاداند که حدیث «کنت نبیاً...» از حضرت خاتم و «کنت ولیاً...» از حضرت امیر مؤمنان علی، علیه‌السلام، است.^۱

مطلب دیگر اینکه او در الفتوحات المکیه حضرت امیر توحید را اسرار همه انبیا و نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا می‌داند.^۲ و از طرفی حضرت عیسی را خاتم اولیا معرفی می‌کند و بر حضرت امیر مؤمنان علی، علیه‌السلام، ترجیح می‌دهد.^۳

بنابه گفته شیخ، روز قیامت مقام و منزلت کمترین خلیفه از خلفای پیامبر ما در نزد خدا از مقام و منزلت بزرگ‌ترین پیامبران برتر و والاتر است، زیرا خلیفه هر پیامبری با همان پیامبر تناسب دارد و چون پیامبر ما از همه پیامبران برتر است، مقام و منزلت خلفای او نیز همین‌گونه است.^۴

۱. نک: «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی»، فصلنامه مطالعات اسلامی، ص ۲۳.

۲. «أقرب الناس إليه علی ابن ابی طالب، و سرّ الأنبياء أجمعين» نک: الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۱۹.

۳. الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۱۱۹. سید حیدر آملی این قرب را که در بند دوم آمده قوی‌ترین دلیل بر خاتم اولیا بودن حضرت امیر می‌داند، و قرب را اینجا هم معنوی و هم صوری معنا کرده است و آقامحمدرضا قمشه‌ای هم در رساله الولایه به این معنا اشاره کرده است.

۴. نک: «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی»، ص ۲۴. به نقل از سید حیدر، المقدمات، ص ۴۴۳. البته با این نظر سید، بر اساس دیدگاه اهل سنت خلفای راشدین نیز از همه انبیا برتر خواهند شد.

از همه مهم‌تر بنابه نوشته سید حیدر، ابن عربی تصریح می‌کند که همه انبیا و رسولان حتی پیامبر ما، ولایت خویش را از خاتم اولیا می‌گیرند.^۱ تالی فاسد این سخن این است، اگر خاتم اولیا حضرت عیسی باشد که، بنابه نظر شیخ آن حضرت است، وی باید برتر از همه انبیا و حتی رسول خدا باشد که در واقع چنین نیست. چون با وجود حضرت ابراهیم و حضرت رسول، صلی الله علیه و سلم، این برتری ثابت نمی‌شود و حال آنکه اگر این مقام «خاتم اولیا» را از آن حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، بدانیم، این اشکال به دلایل مختلفی پیش نمی‌آید؛ چون ولایت امام علی از جانب پیامبر و بر اساس احادیثی، او باطن رسول و هر دو یک نورند.

و همین‌طور خاتم اولیا حسنه‌ای از حسنات خاتم انبیا است؛ چنان که حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، فرمود: «أنا عبد من عبید محمد». ^۲ با توجه به این حدیث و فرمایش حضرت امام صادق که فرمود: «عبودیت جوهره ربوبیت است»،^۳ خاتم اولیا از ظهورات و شئونات خاتم انبیا است. در همین موضع، حکیم قمشه‌ای می‌نویسد:

و عبد الشيء من ظهوراته و شئوناته كما أن عباد الله من الملك
و الملكوت، شئوناته و ظهوراته و الربوبية و العبودية لا يتحقق و لا
يمكن أن يكون إلا بالظاهرة و المظهرية.

در نتیجه حضرت عیسی چنین اوصافی را دارا نیست؛^۴ و نکات دیگری از قبیل اینکه نخست روح نبی و سپس روح ولی آفریده شد و یا امام علی،

۱. المقدمات، ص ۴۴۴. ۲. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۸۳.

۳. «العبودية جوهره كنهها للربوبية» مصباح الشریعة، باب صدم. تفاوت «عبودیت» با «عبادت» در این است که عبادت بندگی نفس است و عبودیت خارج شدن از بندگی نفس و وارد شدن در حیطة بندگان خاص خدا است، و از همین رو حضرت امام، علیه‌السلام، لفظ «العبودية» به‌کار برده است.

۴. «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی»، ص ۲۵، به نقل از: قیصری و آقامحمد رضا قمشه‌ای.

«سید العالم»، «عین العالم» و «سرّ الأنبياء» و موارد دیگر است که خود، برتری حضرت امیر توحید را بر حضرت عیسی ثابت می‌کند.^۱

۴. ولایت و خاتمیت مرد عرب

همان‌گونه که اشاره شد ابن عربی در ادامه مباحث مربوط به حضرت عیسی، خاتم ولایت محمدیه را از آن مردی عرب دانسته و در چندین جای *الفتوحات المکیّة* به این مطلب اشاره کرده است. او می‌نویسد:

و أما ختمُ الولاية المحمّديّة فهي لرجلٍ من العرب^۲ من أكرمها أصلاً و يبدأ و هو في زماننا اليوم موجود، عرفت به سنة خمس و تسعين و خمسمائة (۵۹۵ ق) و رأيتُ العلامة التي له قد أخفاها الحقّ فيه عن عيون عباده و كشفها لي بمدينة فاس^۳ حتى رأيتُ خاتم الولاية منه و هو خاتم النبوة المطلقة لا يعلمها كثير من الناس، و قد ابتلاه الله بأهل الإنكار عليه فيما يتحقّق به من الحقّ في سرّه من العلم به، و كما أن الله ختم، بمحمّد، صلى الله عليه و سلم، نبوة الشرائع، كذلك ختم الله بالختم المحمّدي الولاية التي تحصل من الورث المحمّدي، لا التي تحصل من سائر الأنبياء، فإن من الأولياء من يرت إبراهيم و موسى و عيسى، فهؤلاء يوجدون بعد هذا الختم المحمّدي و بعده فلا يوجد وليّ على قلب محمّد، صلى الله عليه و سلم، هذا معنى خاتم الولاية المحمّديّة، و أما ختم الولاية العامة الذي لا يوجد بعده وليّ، فهو عيسى، عليه السلام، و لقينا جماعة ممن هو على قلب عيسى، عليه السلام، و غيره من الرسل، عليهم السلام.^۴

۱. نک: همان، ص ۲۶.

۲. *الفتوحات المکیّة*، ج ۳، ص ۳۲۷؛ او برای مهدی موعود حدود هفت نفر وزیر معین کرده و بر خلاف خود مهدی آنها را از غیر عرب می‌داند، ولی به زبان عربی حرف می‌زنند.

۳. به نظر می‌رسد «واو» به کار می‌برد لطیف‌تر از «من» بود.

۴. فاس: بالسین المهملة بلفظ فاس النجار، مدينة مشهورة كبيرة على بحر المغرب من بلاد البربر (بربر شامل مناطق: لیبی، برقه، تونس، الجزایر، مراکش و طرابلس) است.

۵. *الفتوحات المکیّة*، ج ۲، ص ۴۹. عبارت شیخ مختصری اضطراب دارد. ضمیرها در جای

با اندک دقتی در این عبارت معلوم می‌شود که محیی‌الدین بر این باور است که ولایت محمدیه خاتمی دارد که مردی از اصیل‌ترین و کریم‌ترین خاندان‌های عرب است و او را به سال ۵۹۵ ق در شهر فاس دیده است و نشانه ولایت و خاتمیت را در او مشاهده کرده است. او کسی است که بیشتر مردمان او را نمی‌شناسند و خداوند او را از دیدگان پنهان ساخته است؛ ولی او در همین زمان زنده و حاضر است و مبتلا به اهل انکار و حامل اسرار حق است؛ و همان‌گونه که شریعت و نبوت تشریحی به محمد، صلی الله علیه و سلم، ختم شده است، ولایت محمدی که میراث او است به این ولی خاتم، ختم خواهد شد و این ولایت که حاصل وراثت از محمد، صلی الله علیه و سلم، است با ولایت دیگر پیامبران تفاوت دارد. پیامبران دیگر نیز اولیایی دارند که بر قلب آنها هستند، یعنی از کمالات آنها برخوردارند و حالات و تجلیاتی شبیه آنها دارند. این اولیا هیچ‌یک «خاتم ولایت» نیستند و پس از آنها باز هم اولیایی ظهور خواهند نمود، اما خاتم ولایت محمدی، کسی است که پس از او ولی دیگری که وارث محمد، صلی الله علیه و سلم، باشد و بر قطب او و برخوردار از حالات و کمالات او باشد، نخواهد آمد و در واقع بساط ولایت محمدی با او برچیده خواهد شد. مقصود از خاتم ولایت محمدی چنین کسی است، یعنی آخرین ولی که به نحو وراثت، حامل کمالات محمد است. پس از او بساط عالم از میان برداشته خواهد شد. وی در ادامه نیز به خاتمیت ولایت عامه حضرت عیسی اشاره می‌کند و می‌گوید: پس از عیسی ولی نخواهد بود.

از آنجا که در این بخش از سخنان ابن عربی، به یک فرد خاصی تصریح نشده است و از سویی هم می‌توان اوصافی را که برای مرد عرب

برمی شمارد، به نوعی به مولانا حضرت صاحب الامر، عجل الله فرجه الشریف، و هر شخص دیگر تطبیق نمود. این ابهام و کلی گویی به شارحان و حاشیه نگاران آثار ابن عربی این امکان را داده تا در این باب تفسیر و تأویل های بسیاری ارائه دهند.

علامه آشتیانی و حکیم آقامحمد رضا قمشه ای نیز به نوعی این تفسیر و تأویل ها را پذیرفته اند. حال چرا شیخ به مشخصات این مرد عرب اشاره نکرده و ماجرای ملاقات خود را با وی در پرده ابهام گذاشته، شاید به این جهت باشد که رؤیت و ملاقات با حضرت صاحب الامر - اگر رخ دهد - همیشه در پرده ابهام بوده و چگونگی دیدار با امام و داستان هایی که در این خصوص نقل شده بیشترش کرامت تراشی است تا واقعیت؛ و این نوع ملاقات ها با امام بی شباهت به این ملاقات که ابن عربی مدعی است نیست. کوتاه سخن اینکه کلمات ابن عربی در این بخش نیز آشفتگی و بی سر و سامان است و قضاوت را بر هر پژوهشگری مشکل می نماید و این گونه سخن گفتن نه مستدل است و نه قابل قبول عقلای عالم که دست مایه پژوهش آنها عقل و استدلال است و اگر کشف و شهود هم باشد، با فرض صحت آن، می تواند دلیل برای خود ابن عربی باشد. گرچه او خود را شهسوار کشف و شهود می داند و بارها از ارتباط خود با عوالم ارواح بزرگان، اولیا و انبیا سخن گفته و مدعی است تمام یافته های قلبی خود را با استدلال و عقل توأم ساخته است، و گویا همین ویژگی است که نوشته های او را برجسته و عرفان شهودی را در قالب عرفان مستدل ارائه کرده است.

برخی از محققان این فن بر این باورند که ابن عربی به سه ولایت قائل است: ولایت مطلقه، ولایت محمدیه کلیه و ولایت مطلقه جزئیه؛ سپس مسئله ملاقات ایشان با مولانا حضرت صاحب العصر را مطرح می کنند و در نتیجه آموزه های ابن عربی را به ویژه در این مسئله به نوعی با فرهنگ

شیعه تطبیق می‌دهند و در نهایت به این اعتقاد می‌رسند که ختم ولایت محمدیه کلیه، از دیدگاه ابن عربی همان ائمه، علیهم‌السلام‌اند، و تنها برای خود، ولایت جزئیه قائل است.^۱

پایان سخن اینکه ابن عربی در آثار خود، به‌ویژه در *الفتوحات المکیه*، زشت و زیبا را به هم آمیخته و چه‌بسا نظریات او در یک مسئله ناقض همدیگر است و بر یک مدار نمی‌چرخد. نه تنها در مسئله ولایت، بلکه در برخی از مسائل نیز این آشفتگی به چشم می‌خورد؛ ولی بزرگی این مرد عرفان و تصوف تقریباً مانع از آن شده که مورد نقد جدی قرار گیرد، و این در عالم علم و تحقیق پسندیده و قابل قبول نیست. چه‌بسا شطحیات وی به نقد کشیده نشود و مطالب نادرستی که او القا کرده در پناه بزرگی و عظمت او در بدنه اسلام جاری و ساری شود که شده و هر چه زمان بگذرد تفکیک سره از ناسره با مشکل بیشتری روبه‌رو می‌شود. از این‌رو، آثار وی به‌ویژه *الفتوحات المکیه*، نیازمند نقد جدی و عالمانه است. تا اینجا به پنج مورد از نمونه‌های خاتم اولیا که ابن عربی در آثار خود به آنها اشاره کرده و به اجمال و تفصیل به اثبات آنها پرداخته، اشاره کردیم. و هیچ‌یک از موارد یاد شده با معتقدات شیعه سازگار نیست، مگر در مورد «رجل عربی» که شاید بتوان با تأویل و تفسیر به رأی، به حضرت صاحب‌الامر شیعیان تطبیق نمود. گرچه کلمات وی به‌ویژه در این مسئله نیز مضطرب است و تشویش کلمات او هم به‌گونه‌ای نیست که بتوان با عقل و استدلال درست کرد. از همین‌رو، شارحان مکتب وی به این فکر افتاده‌اند که اضطرابات کلمات او را به‌ویژه در موضوع «خاتمیت» به‌گونه‌ای سامان بدهند. از این‌رو، شایسته و بایسته است که نظریات شارحان شیعی و سنی ذیل عنوان «بازتاب اندیشه ابن عربی» نقل شود تا این نوشته تا حدودی تکمیل گردد، و ذکر

۱. نک: درس‌های عرفان نظری، ص ۳۹۴-۳۹۵ با تلخیص.

این موارد خارج از عنوان نوشته «خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی» نخواهد بود؛ چون کلمات شارحان، درصدد تفسیر و تأویل کلمات ابن عربی است. از این رو، نخست ذیل سخنان ابن عربی کلمات شارحان ذکر و سپس، خاتم اولیا از دیدگاه علامه آشتیانی که بخشی از موضوع این اثر است خواهد آمد.

بازتاب اندیشه ابن عربی

پس از ابن عربی شماری از شاگردان و پیروان مکتب او، که تعدادی از آنها از برجستگان عرفان عملی و نظری و حتی فلسفه نیز هستند، به شرح و تبیین آثار و افکار او همت گماشتند، از جمله آنهاست: صدرالدین قونوی، قیصری، جیلی، کاشانی، تلمسانی،^۱ و جندی و دهها عارف دیگر که شرح‌های متعددی بر آثار او به‌ویژه بر *فصوص الحکم* نوشته‌اند و هر یک مسائل و مشکلات کلمات او را به فراخور حال خود، شرح و توضیح داده‌اند. از جمله مشکلاتی که در *فصوص الحکم* و *الفتوحات المکیّة* مطرح شده مسئله خاتم اولیا، و نبوت و رسالت حضرت ختمی مرتبت و دیگر اولیا و انبیا است. این مسئله از جمله مسائل غامض و مورد اختلاف میان شارحان مکتب و آثار او در شیعه و سنی شده است.

ابن عربی و شارحان مکتب او به این موضوع اصرار می‌ورزند که، مرتبه ولایت رسول مکرم اسلام از مرتبه نبوت و مرتبه رسالت آن حضرت برتر است. چون ولایت، جنبه حقانیت و حقیقت الاهی او است

۱. این تلمسانی را نباید با استاد ابن عربی، یعنی ابومدین تلمسانی که لقب «شیخ اکبر» را او به ابن عربی داده، اشتباه کرد. تلمسانی شارح *فصوص الحکم* و *منازل السائرین*، عقیف‌الدین تلمسانی (۶۱۰-۶۹۰ق) که از شاگردان بنام حوزه درس صدرالدین قونوی است و در ترویج افکار ابن عربی سعی تمام کرد و بنابه قولی اولین شرح را بر *فصوص الحکم* هم ایشان نوشت.

و از این جنبه، فانی در حق است؛ و جنبه نبوت آن حضرت ملکیت، و جنبه رسالت، صورت بشریت آن حضرت است که به واسطه آن با انسان‌ها تناسب پیدا می‌کند و از همین روی، احکام الاهی را به انسان‌ها می‌رساند. چون از جنس بشر است، و آیه شریفه «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»^۱ به همین جنبه اشاره دارد. در نتیجه مقام نبوت برزخ میان مقام ولایت و رسالت است، که وجه «ولایت» جناب رسول‌الله بر «نبوت» و «رسالت» ایشان برتری دارد. این معنا از این عبارت به ذهن تبادر نمی‌کند که «ولایت» دیگر اولیا از «نبوت» آن حضرت برتر است. همان‌گونه که قادحان این‌گونه فهمیده‌اند.

ابن عربی در فصّ اول فصوص الحکم، که فصّ آدمی نامبردار شده، آدم را صورت جامع تمام حقایق وجود دانسته است و در این فصّ، شیث رمز فرزند آدم که در تمامی انسان‌ها تجلی پیدا کرده می‌داند، نه فرزند جسمی آن حضرت که در روایات به آن اشاره شده است.^۲ از این‌رو، وی این موضوع را در همین فصّ به مناسبت وصایت رمزی شیث از آدم ابوالبشر^۳ مطرح کرده، می‌نویسد:

فإن الرسالة والنبوة، أعني نبوة التشريع و رسالته، تنقطعان والولاية لا تنقطع... و إن كان خاتم الأولياء تابعا في الحكم لما جاء به خاتم الرسل...^۴

۱. کهف، ۱۱۰.

۲. شاید به همین خاطر که شیث مقام وصایت و نماد ولایت آدم شمرده شده مناسب دیده شده که مسئله ختم الولایه هم در این فصّ بحث و بررسی شود.

۳. انسان کامل یا حقیقت محمدیه مظهر همه اسمای خداوند است و ابن عربی خلافت الاهی را برای همین انسان شایسته می‌داند و می‌نویسد: «و لهذا كان آدم خليفة...» نک: فصوص الحکم، ص ۵۵؛ و در الفتوحات المکیه، نیز می‌نویسد: «فجعل الإنسان الكامل خليفة عن الإنسان الكبير الذي هو ظل الله...» نک: ج ۳، ص ۲۹۷؛ درباره «انسان کامل» نک: به کتاب انسان کامل، که محمود غراب از آثار ابن عربی جمع و تدوین کرده و گل‌بابا سعیدی آن را ترجمه و انتشارات جامی آن را چاپ و منتشر کرده است.

۴. فصوص الحکم، ص ۶۲ و شرح فصوص قیصری، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۴۳۸.

شرف‌الدین داوود قیصری

قیصری^۱ یکی از دقیق‌ترین شارحان *فصوص الحکم* و مروّجان مکتب ابن عربی است، و در شرح این بخش از *فصوص الحکم* می‌نویسد:

و لا ینبغی أن یتوهم أن المراد «بخاتم الأولیاء» المهدی، فإنّ الشیخ صرّح بأنّه عیسی و هو ینظر من العجم والمهدی من أولاد النبی؛^۲ گمان نشود که مراد از خاتم اولیا جناب مهدی، عجل الله فرجه الشریف، است؛ چون شیخ اکبر تصریح کرده که خاتمیت از آن عیسی است، چون او ظاهر می‌شود از قوم عجم (غیر عرب) و حال آنکه مهدی از فرزندان نبی مکرم اسلام است.

وی در عبارت فوق جناب عیسی را خاتم اولیا معرفی می‌کند، و حال آنکه در فصل هشتم از مقدمه خود بر *فصوص*، امام علی، علیه‌السلام، را «ولیّ الله فی الأرضین» دانسته است و می‌نویسد:

و یؤید ما ذکرنا قول أميرالمؤمنین ولیّ الله فی الأرضین قطب الموحّدین علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه، فی خطبة کان یخطبها للناس: «أنا نقطة بآء بسم الله...»^۳

وی در رساله *التوحید والنبوّة والولایة* نیز عبارتی به همین مضمون آورده و همان مطالب و عبارات ابن عربی را ذکر و شرح کرده است.

۱. شرف‌الدین داوود بن محمود بن محمد قیصری از عالمان قیصریه روم است. در آنجا به تحصیل پرداخت و سپس به مصر رفت و پس از سال‌ها به دیار خود بازگشت و برای شاگردان بسیاری درس گفت. شرح *فصوص الحکم*، از جمله مهم‌ترین آثار او است. وی به سال ۷۵۱ ق درگذشت. نک: *الأعلام زرکلی*، ج ۲، ص ۳۳۵؛ *ریحانة الأدب*، ج ۴، ص ۵۰۱.

۲. *عقلاء مغرب*، ص ۷۵-۷۳ و شرح *فصوص قیصری*، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۴۳۸.

۳. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح *مقدمه قیصری*، ص ۶۵۲ و مقدمه *قیصری*، ص ۱۱۸. ظاهر کلام قیصری نمایانگر تضاد بین دو نظریه است و حال آنکه در واقع چنین تضادی دیده نمی‌شود. چون در نظریه نخست متن ابن عربی را شرح و بسط می‌دهد و حق هم، همین است و در مقدمه نظر خود را بیان داشته است و دیگر اینکه در متن *فصوص الحکم* بحث خاتمیت مطرح شده و ذیل خطبه بحث ولیّ و امام را از اولیا شمرده که چندان منافاتی با هم ندارند.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۹۵

فَأَمَّا خَتَمُ الْوَلَايَةِ عَلَى الْإِطْلَاقِ فَهُوَ عَيْسَى، عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَهُوَ الْوَلِيُّ
بِالْوَلَايَةِ الْمَطْلُوقَةِ فِي زَمَانِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَقَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَبْوَةِ
التَّشْرِيعِ وَالرِّسَالَةِ فَيَنْزِلُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ.^۱

قیصری در ادامه این عبارت معنای خاتمیت جناب رسول الله را تبیین و پیامبر، صلی الله علیه و سلم، را خاتم تشریح و نبوت دانسته است.^۲ اینکه قیصری خاتم اولیا را جناب عیسی می‌داند تردیدی در آن نیست. از این رو، بیشتر شارحان شیعی *فصوص الحکم* و *رسالة الولاية*، مانند عارف واصل جناب آقا محمد رضا قمشهای و علامه آشتیانی بر همین بخش از *فصوص الحکم* و *رسالة التوحید والنبوة والولاية* حاشیه نوشته‌اند و قیصری را متهم کرده‌اند که روح مطلب ابن عربی را درنیافته است و حال آنکه فهم قیصری دقیق‌ترین فهم‌ها از متن *فصوص* و سخنان ابن عربی است، چون ایشان کلمات ابن عربی را بی‌آنکه در قالب تأویلات بی‌مورد بریزد تفسیر کرده است و از سویی هم در صدد نبوده او را شیعه معرفی کند و در نتیجه تلاش کند با تأویلات گوناگون آموزه‌های وی را با باورهای شیعی تطبیق دهد.

مؤیدالدین جندی

مؤیدالدین جندی^۳ نیز، حضرت عیسی را خاتم ولایت مطلقه معرفی می‌کند و می‌نویسد:

۱. رسائل قیصری، تصحیح و تعلیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۴۰ و *الفتوحات المکیة*، ج ۲، ص ۴۹ و شرح *فصوص الحکم قیصری*، ص ۴۴۰.
۲. همان، ص ۴۱.

۳. مؤیدالدین بن محمد جندی، از اهالی ترکمنستان فعلی است. از جمله شاگردان صدرالدین قونوی و از شارحان و پیروان ابن عربی است. بنابه اعتقاد شماری از شارحان مکتب ابن عربی، وی اولین شارح *فصوص الحکم* است، گرچه عثمان اسماعیل یحیی اولین شارح را تلمسانی دانسته است. او در سال ۶۹۰ دار فانی را وداع گفت.

فإن كانت أحدى جمع الجمع الخصوصی، فهو خاتم الولاية
المحمدية الخاصة، و هو أكملُ ورتة محمد، صلى الله عليه و سلم،
فی المرتبة الختمية، و إن كانت أحدى جمع جمع العالم فی روح
باطن الأحدى الجمعية الإنسانية الكمالية فالإنسان القائم بها هو
«عیسی روح الله و كلمته» خاتم الولاية العامة علی الإطلاق فی
آخر نشأته الخصیصة بالولاية.^۱

این بخش از شرح جندی بی هیچ ابهامی ولایت خاصه محمدیه را از آن
کامل ترین ورثه رسول خدا می داند،^۲ و خاتم ولایت عامه مطلقه را برای
حضرت عیسی شایسته و بایسته دانسته است.^۳ شارح جندی در شرح فص
شیشه، سه نظر را تقویت می کند. در بخشی از سخنان خود ابن عربی را با
توجه به متن، خاتم عامه معرفی کرده و در بخشی دیگر، حضرت عیسی را
خاتم ولایت عامه مطلقه معرفی می کند و در بخشی از سخنان خود که تأکید
بیشتری نیز در همین بخش روا دانسته، گرچه نامی از امام علی، علیه السلام،
نمی برد، ولی با استناد به احادیث^۴ رسول خدا و اعلم اصحاب آن حضرت،
خاتم اولیای خاصه محمدیه را بر آن امام همام بایسته دانسته است.^۵

جندی حضرت امیر توحید را «آدم الاولیاء» دانسته، می نویسد: از آنجا که
صورت آدم ظهور احدیت جمع کمالات اسمایی است و نخستین تعیین اسمی
در مرتبه جمعی انسانی پس از مرتبه فیض، در شیت نبی و تجلیات تنزیهی آن
در نوح، آنگاه مرتبه تقدس و تنزه و طهارت بالفعل، در ادریس و سپس حقایق
نبوی پس از تعیین آن و ظهور وحدانی همه کمالات، در ابراهیم و امامت

۱. مؤیدالدین جندی، شرح فصوص الحکم، تصحیح: سید جلال الدین آشتیانی، ص ۲۴۸.

۲. پاره ای از شارحان شیعی و سنی کامل ترین ورثه رسول خدا را امام علی، علیه السلام، دانسته اند.

۳. علامه آشتیانی در این باره می نویسد: «شارحان فصوص الحکم به همه مجلّدات الفتوحات
المکّية دسترسی نداشتند و الا این چنین مطالب وی را شرح نمی کردند». البته، این دلیل نمی شود،
چون قیصری غیر از شرح فصوص الحکم در رساله الولاية نیز، بر همین باور است.

۴. مانند: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين».
۵. شرح فصوص الحکم جندی، ص ۲۴۵-۲۶۵.

فرزندان او، و زان پس حقایق نبوی از طریق ظهور مرتبه جمع باطنی پس از سلیمان تا عیسی تجلی یافت تا آنکه کمال دعوت باطنی در آن به ظهور رسید و این امر در مرتبه باطن و ولایت با آدم الأولیاء آغاز شد. آدم الأولیاء نخستین کسی است که در ولایت ارثی از نبوت ختمیت محمدیه، دومی ندارد و او علی بن ابی طالب است؛ از این رو، حقایق جمعی کمالی به صورت احدیت جمعی در مظهر کمالات انسانی احمدی جمعی که اولیا ورثه محمدیه الاهیه‌ای هستند، ظهور یافت تا آنکه ولایت به عیسی بن مریم ختم شد.^۱ همان طوری که ملاحظه می‌شود سخنان جناب مؤیدالدین جندی هم بر یک میزان نیست. او گاهی حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، را وارث حقیقت محمدیه و خاتم اولیا می‌داند و در عین حال نتیجه می‌گیرد که عیسی خاتم اولیا است.

خواجه محمد بخارایی

خواجه محمد پارسا^۲ یکی دیگر از شارحان *فصوص الحکم* و مروّجان مکتب ابن عربی است. وی در شرح خود می‌نویسد:

۱. نک: «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی»، ص ۲۷؛ به نقل از: *المقدمات*، ص ۴۶۰ به بعد.

۲. خواجه محمد پارسا در سال ۷۴۹ق در بخارا متولد شد، که نام کامل او محمد بن محمد حافظی بخاری است. در برخی از کتاب‌های تاریخی او را از نسل عبدالله بن جعفر طیار دانسته‌اند. و لقب «حافظی» به جهت جدّ اعلاّی او، حافظ‌الدین کبیر بخاری صاحب کتاب *بیان الاعتقاد*، است. خواجه محمد از جمله صوفیان طریقه نقشبندیه و یکی از دو جانشین خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبندی مؤسس طریقه نقشبندیه است. نمی‌توان حکم قطعی به شیعه بودن خواجه داد، ولی محبت اهل بیت و حقانیت حضرت زهرا، سلام‌الله علیها، و امام علی، علیه‌السلام، در آثار او به‌ویژه در کتاب *فصل الخطاب* بسیار برجسته و قابل توجه است. از ایشان آثار زیادی بر جای مانده که از جمله آنها شرح *فصوص الحکم* و *فصل الخطاب* است. وی به سال ۸۲۲ق در مدینه درگذشت. بخارا، مرکز عظیم علم و دانش اسلامی در برهه‌ای از زمان بوده است. وی از جمله شارحانی است که *فصوص الحکم* را به زبان فارسی دری شرح کرده است، گرچه نسبت به شرح‌های دیگران چندان موفق نبوده است. در پاره‌ای از موارد به ترجمه تفصیلی اکتفا کرده است. این شرح از سوی مرکز نشر دانشگاهی چاپ و منتشر شده است.

و آن شخص، خاتم ولایت عامه گردد، تا بعد از وی سدّ باب ولایت شود و ولایت به وی ختم گردد و جمیع اولیا همه در ولایت، اولاد وی‌اند، و بعد از وی ولدی دیگر در این نوع انسانی مَوْلود نشود و مراد از آنکه گفت، ولادت او در «حسین» باشد، یعنی آن خاتم از «عجم» بود، و هم شیخ در رساله عتقاء مُغرب، به این لفظ تصریح کرده که: «هُوَ أَى الْخَاتَمِ، مِنَ الْعَجْمِ لَا مِنَ الْعَرَبِ»^۱

و در این بخش از کلمات فصوص: «و لا یراهُ أحدٌ مِنَ الْأَوْلِیَاءِ إِلَّا مِنَ مَشْکَاةِ الْوَلِیِّ الْخَاتَمِ»^۲ می‌نویسد:

بدان، انبیا مظاهر اسمای حق‌اند و خاتم رُسل مظهر اسم اعظم و جامع حق است. ظاهر رسالت و باطن وی، ولایت؛ و ولایت حضرت عیسی که شیخ به آن تصریح کرده از ولایت باطنی جناب رسول‌الله مأخوذ است.^۳ خواجه در جای دیگر می‌نویسد:

اما بحثی که شیخ در بیان ولایت مطلقه و مقیده کرده است، در باب‌های سیزدهم، چهاردهم و پانزدهم از الفتحاحات المکیّه آمده و مضمون آن این است که، ولایت بر دو قسم است: مطلقه و مقیده؛ و این ولایت مطلقه صفتی است از صفات إلهیّت که «وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِیدُ» و مظهر آن عیسی، علیه‌السلام، است که ولایت به وی ختم می‌شود و اولیّت به آخریّت پیوندد، و صفت به موصوف حقیقی، خاص شود؛ و ولایت مقیده هم صفت الاهی است از آن روی که مقید و مستند است به اولیا و انبیا و قیام آن مقیده، به آن مطلقه است، به واسطه

۱. خواجه محمّد پارسا، شرح فصوص الحکم، «متن»، ص ۹۸.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. همان ص ۷۶. البته جناب خواجه این عبارت را به درستی هضم نکرده و به حسب ظاهر با توجه به پس و پیش عبارت ولایت حضرت عیسی را ثابت کرده، ولی اینکه می‌گوید: جناب عیسی ولایت خود را از ولایت باطنی حضرت محمّد، صلی الله علیه و سلم، اخذ کرده، به تقدم و اولویّت جناب رسول‌الله تصریح دارد.

فیض که از مطلق ولایت احدیت به اشخاص انبیا می‌رسد، و آن مطلقه کلیه در مقیده جزویه به وجهی جزوی ظهور می‌کند، ظهور آن در مقیده به حسب مرتبه صاحب آن است. پس ولایت مقیده محمدی اتم و اکمل همه آمد؛ زیرا که او مهتر و بهتر سایر انبیا و رسل بود، و ولایت انبیا در تحت نبوت و ولایت محمدی است و ولایت اولیا در تحت ولایت انبیا است؛ زیرا که ایشان اکمل‌اند از اولیا. پس ولایت به نسبت با ولایت دیگر انبیا مطلقه بود.^۱

شیخ می‌گوید: «من خاتم ولایت مقیده محمدی‌ام، و مهدی که از نسل رسول است خاتم ولایت مطلقه محمدی باشد، مفهوم این بود که، شیخ در ولایت به مرتبه قلب محمدی رسیده باشد و بعد از وی کسی را دیگر ممکن نبود که بدین مرتبه رسد».^۲

علی بن محمد ترکه اصفهانی

ابن ترکه اصفهانی،^۳ که در عرفان از شیخ اشراق متأثر است،^۴ در شرح خود بر

۱. همان‌طور که ملاحظه می‌شود خواجه پارسا نیز به‌گونه‌ای در این عبارت مشی کرده ضمن اینکه عبارت قبلی خود را نقض و به خاتم اولیا بودن جناب رسول‌الله اعتراف کرده است.
۲. خواجه محمد پارسا، شرح فصوص الحکم، «متن»، ص ۸۴.
۳. صائین‌الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی، عارف و عالم از شارحان بزرگ وحدت وجود ابن عربی است. وی از اهالی خجند ترکستان و روزگاری را در مسند قاضی القضاة در اصفهان گذرانده است. از آثار او است: شرح فصوص الحکم و تمهید القواعد. وی در مذهب پیرو امام ابوحنیفه است. او در اواخر عمر به خجند رفت و در سال ۸۳۵ ق درگذشت.
۴. حکیم شهاب‌الدین یحیی سهروردی، مشهور به «شیخ اشراق» در دهکده‌ای به نام سهرورد در پنجاه کیلومتری شهر سلطانیة زنجان به دنیا آمد. نخست در نزد مجدالدین جیلی در مراغه و سپس در محضر ظهیرالدین فارسی در اصفهان به آموختن علوم ظاهر و باطن پرداخت. پس از تحصیلات، بخشی از ایران را گشت و آنگاه از آناتولی و سوریه کنونی دیدن کرد و با صوفیان بسیاری هم‌نشین شد و در ۳۶ سالگی وارد حلب شد و سرانجام در ۳۸ سالگی به حکم فقیهان خشک مغز و به دستور صلاح‌الدین ایوبی به دار آویخته شد. وی بنیان‌گذار «فلسفه عرفانی اشراق» است، از آثار او است: حکمة الاشراق، کتاب المشارع والمطارحات و کتاب التلویحات و چندین اثر دیگر به فارسی

فصوص الحکم به هیچ یک از مواردی که در شرح‌های دیگر اشاره شده اشاره نکرده و شخص معینی را به عنوان خاتم اولیا معرفی نمی‌کند. البته، خاتمیت جناب رسول‌الله^۱ که اختلافی در آن نیست و در شرح‌ها به آن پرداخته‌اند، به گونه‌ای مشی کرده که می‌شود آن را بر عیسی، علیه‌السلام، تطبیق کرد؛^۲ در آنجا که ابن عربی درباره خاتم اولیا بودن آن مرد عرب که در شهر «فاس» دیده بحث می‌کند، عبارتی را آورده که به جناب عیسی تطبیق نمی‌کند، و حال آنکه این عبارات‌ها را شارحان شیعی فصوص الحکم بی‌آنکه خود را ملزم به متن نمایند به امام مهدی، عجل الله فرجه الشریف، تطبیق می‌نمایند. «و ذلک يدل علی أنه مما صه الله به من الولاية المحمدية، لا الولاية العامة».^۳ از ویژگی‌هایی که ایشان در عبارت خود از ولایت محمدی برشمرده می‌توان استفاده کرد که نباید عیسی باشد و از سویی بلافاصله با حرف «لا» ولایت عامه از آن نفی می‌کند که بیشتر شارحان مشکلی با ولایت عامه جناب عیسی ندارند و در نتیجه این عبارت نباید به جناب عیسی تطبیق شود.

رکن‌الدین شیرازی

یکی دیگر از شارحان فصوص الحکم، رکن‌الدین مسعود بن عبدالله شیرازی معروف به بابا رکن^۴ است که، شرح خود را همانند خوارزمی به فارسی نوشته، می‌نویسد:

و عربی. نک: تاریخ الحکماء شمس‌الدین محمد شهرزوری، ذیل مدخل سهروردی و باقناد اشراق، در این کتاب زندگی و آثار و آرای سهروردی به تفصیل بررسی شده است.
۱. البته خاتمیت درباره رسول‌الله، صلی الله علیه و سلم، بیشتر به جنبه خاتم الانبیاء آن حضرت انصراف دارد تا خاتم الأولیاء.
۲. ابن‌ترکه، شرح فصوص الحکم، ج ۱، ص ۱۹۰-۲۰۵.
۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۵.
۴. اولین بار علامه جلال‌الدین همایی - قدس الله نفسه الزکیه - جناب رکن‌الدین شیرازی و آثار وی را آن چنان که شایسته و بایسته این عارف نامدار است، به اصحاب علم و فلسفه معرفی کرد. رکن‌الدین شیرازی، شرح فصوص الحکم، مقدمه جلال‌الدین همایی.

به حسب استعداد هر ولّی چیزی از ولایت به ظهور می‌رسد، تا آنگاه که تمام آن در متعبّدی کامل به ظهور رسد، چنان که ورای آن مرتبه‌ای در ولایت ممکن نبود، ولایت نیز به وی ختم گردد. او را «خاتم ولایت» گویند، و شیخ و بیشتر محققان برآنند که آن عیسی روح الله است.^۱

دوباره ذیل این عبارت: «و إن كان خاتم الأولياء...». حضرت عیسی را خاتم ولایت معرفی می‌کند.^۲ در واقع این عبارت در پاسخ پرسش مقدر است و آن اینکه، چون در خبر چنین آمده که خاتم ولایت حضرت عیسی است، چگونه مسئله تابع و متبوع بودن آن حضرت با جناب نبی مکرم اسلام، حل می‌شود که، به تفصیل جناب رکن‌الدین شیرازی پاسخ داده و مسئله خاتم اولیا بودن حضرت عیسی را ترجیح داده است.^۳

قابل توجه اینکه در شرح بابا رکن‌الدین^۴ عبارتی با این نص آمده که: «اگر عین ثابتة وی مظهر اسم جامع الاهی باشد [همچنان که عین ثابتة نبی ما محمد مصطفی، صلی الله علیه و سلم، و عین خاتم اولیا که آن مهدی آخرالزمان خواهد بود]^۵». البته ناگفته نماند که، صفحات نسخه‌ای که مورد اعتماد مصحح بوده؛ با نسخه‌های دیگر کاملاً فرق داشته و افتادگی هم در نسخه به چشم می‌خورد. و بنابر آنچه که مصحح محترم تصریح کردند این

۱. بابا رکن‌الدین شیرازی، شرح فصوص الحکم، ص ۱۹۴، چاپ مؤسسه مطالعات اسلامی.

۲. همان، ص ۱۹۶. ۳. همان، نک: از ص ۱۹۶ به بعد.

۴. رکن‌الدین مسعود بن عبدالله شیرازی، معروف به بابا رکن است. وی عارفی است دقیق‌النظر که گویا دو شرح بر فصوص الحکم نوشته است، ولی اولی را خود نپسندیده و از این‌رو، شرح دومی را که به زبان فارسی به نام معلوم النصوص من مفهوم الفصوص، نوشته است. این شرح از جمله شرح‌های خوب فصوص است. این مرد بزرگ خیلی شناخته شده نبود به همت استاد جلال‌الدین همایی این حکیم وارسته به اهل عرفان و ادب معرفی شد. او در سال ۷۶۹ق دارفانی را وداع گفت و در تخت فولاد اصفهان که به تکیه «بابا رکن‌الدین» معروف است به خاک سپرده شد که در دوران صفویه بر مزار او گنبد و بارگاهی ساختند.

۵. داخل کروشہ نسخه بدل است.

موارد را تصحیح قیاسی نموده‌اند.^۱ و این مسئله از جمله مسائلی است که هر شارح و مفسری سعی بر آن دارد که باورهای خود را با تأویلات گوناگونی از عبارات پرراز و رمز *فصوص الحکم* بیرون بکشد.

تاج‌الدین خوارزمی

یکی دیگر از شارحان *فصوص الحکم*، تاج‌الدین حسین بن حسن خوارزمی^۲ است. بر خلاف بیشتر شرح‌ها، شرح خوارزمی به زبان فارسی نگارش شده و گویا این شرح گزارش گونه‌ای از شرح قیصری است. با اندک دقتی در عبارات خوارزمی همسان بودن بیشتر این دو شرح آشکار می‌شود و از سویی هم قیصری مقدم بر خوارزمی است. شاید بتوان گفت که، شرح خوارزمی یک نوع شرح آزاد قیصری باشد، گرچه وی اشاره‌ای به این مطلب نکرده است.

خوارزمی نیز، مانند پاره‌ای از شارحان *فصوص الحکم*، تلاش می‌کند که خاتم اولیا بودن حضرت عیسی را ترجیح دهد و در چندین جا از شرح خود به این مسئله اشاره دارد. فقط در دو جا، یکی ذیل عبارت شیخ اکبر که جریان آن مرد عرب را ذکر می‌کند و او را خاتم اولیا معرفی می‌نماید؛ عبارات خوارزمی به گونه‌ای است که به جناب عیسی علیه‌السلام تطبیق نمی‌کند،^۳ و دیگر ذیل این عبارت: «و إن کان خاتم الأولیاء تابعاً فی الحکم لما جاء به خاتم الرسل من التشریح»^۴ می‌نویسد: «یعنی اگر خاتم اولیا تابع

۱. بابا رکن‌الدین شیرازی، شرح *فصوص الحکم*، ص ۱۸۰ و به پاورقی همان صفحه.

۲. خوارزمی از شاعران و عارفان سده هفتم و نهم هجری است. در همان عصر سه نفر به نام حسین خوارزمی است که نوعاً این سه نفر را با هم اشتباه می‌کنند. خوارزمی شارح *فصوص* با لقب «تاج‌الدین» معروف است. از زندگی وی چندان اطلاعی در دست نیست همین قدر معلوم است که او تا سال ۸۳۹ق در خوارزم بوده و مشهور است که به مذهب شیعه اثناعشری پایبند بوده و به همین دلیل حنفیان هرات وی را تکفیر کرده‌اند و سرانجام از یک‌ها او را در سال ۸۴۰ به شهادت رساندند و در خوارزم پایین پای پیرش ابوالوفا به خاک سپرده شد.

۳. حسین بن حسن، تاج‌الدین خوارزمی، شرح *فصوص الحکم*، ج ۱، ص ۱۳۴.

۴. همان، ص ۱۳۱.

باشد در حکم تشریعات، خاتم رُسل را، قادح مقام او نیست و متبوع بودن او را در ولایت مناقض نی؛ و مراد از خاتم اولیای محمد، صلی الله علیه و سلم، مهدی است که از اولاد نبی است و از عرب ظاهر خواهد شد، و یا عیسی است که ظهور او از عجم خواهد بود.^۱ در نتیجه جناب خوارزمی اقوالی را که در *الفتوحات المکیة*، آمده نقل می کند و در پایان بی میل نیست ردای خاتمیت را بر تن حضرت عیسی بیوشاند؛ ولی در نهایت با جمله «والله اعلم» به مباحث خود در این باره خاتمه می دهد.

شارح التجلیات

یکی دیگر از کسانی که به این موضوع اشاره کرده شارح ناشناخته *التجلیات الالهیة*^۲ است. وی بر این باور است که خاتم ولایت از آن حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، است و می نویسد: «خاتم الولاية المحمدیة، المسمی بالمهدی».^۳

عبدالرزاق کاشانی

عبدالرزاق کاشانی یکی دیگر از شارحان شیعة *فصوص الحکم*، و شاید تنها کسی است که با صراحت تمام حضرت صاحب الامر را خاتم اولیا دانسته است. او در شرح خود ذیل این عبارت از *فصوص الحکم*: «وإن كان خاتم الأولیاء تابعاً فی الحکم لما جاء به خاتم الرسل من التشريع...»^۴ می نویسد: «إشارة إلى أن خاتم الأولیاء قد یكون تابعاً فی حکم الشرع، كما یكون المهدی الذی یجیء فی آخر الزمان، فإنه یكون

۱. همان.

۲. *التجلیات الالهیة*، رساله ای است از ابن عربی که شارح ناشناخته ای آن را شرح کرده.

۳. *التجلیات الالهیة*، ص ۱۹۶؛ محقق کتاب نیز در پانوشت همین صفحه می نویسد: گویا خاتم ولایت خاصه که در مقابل ولایت عامه است خود ابن عربی و خاتم ولایت عامه حضرت عیسی است.

۴. *فصوص الحکم*، «متن»، ص ۶۲.

فی الأحكام الشرعیة تابعاً لمحمد، صلی الله علیه وآله، و فی
المعارف والعلوم...^۱

همان طور که ملاحظه می شود کاشانی بی هیچ ابهامی حضرت مهدی،
عجل الله فرجه الشریف، را خاتم اولیا معرفی کرده است؛ و در تأویلات،
خاتم را کسی می داند که به امر وی، وصل به مقامات ممکن و محقق گردد
و نهایت کمال حاصل و ظاهر شود. به نظر وی خاتم کسی است که به
وسیله او صلاح دنیا و آخرت به کمال رسد و با مرگ او نظام کیهانی
مختل و واژگون گردد و او کسی جز مهدی موعود که در آخر الزمان ظهور
می کند، نیست.^۲

سید حیدر آملی

سید حیدر آملی^۳ از جمله پیروان شیعه ابن عربی است و او را در بسیاری
آثارش ستوده و وی را انسان کامل معرفی نموده است؛ ولی در
مسئله خاتم اولیا، سخت بر او تاخته و در بیشتر آثار خود به این مسئله
پرداخته است.

نگاه وی در مباحث مربوط به نبوت، رسالت و ولایت که در
قالب چهار قاعده به تفصیل بیان شده است، غیر از شارحان دیگر
فصوص الحکم است. نگاه وی صرفاً شیعی و آن هم با نظریات
جانبدارانه است. بررسی همه این چهار قاعده ناگزیر به درازا خواهد

۱. عبدالرزاق کاشانی، شرح فصوص الحکم، تصحیح: مجید هادی زاده، اشراف: سید جلال الدین
آشتیانی، ص ۱۲۷.

۲. سید جلال الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۹۱۴.

۳. سید حیدر آملی در سال ۷۲۰ق در آمل طبرستان به دنیا آمد. وی از مروّجان ابن عربی و
بنیادگذار عرفان شیعی است. از وی آثاری چون: تفسیر المحيط الأعظم؛ کتاب جامع الأسرار و
منبع الأنوار؛ المقدمات من کتاب نص النصوص فی شرح فصوص الحکم؛ و رسالة نقد النفوس و
چندین اثر دیگر به جا مانده است. وی به سال ۷۸۷ق درگذشت.

کشید. از این رو، نگاه این اثر به بخشی از سخنان وی است که مربوط به خاتم اولیا است.^۱

کتاب المقدمات، شامل سه تمهید است که تمهید سوم آن از هفت قاعده فراهم آمده که قاعده اول تا چهارم به مسئله نبوت، رسالت و ولایت اختصاص یافته است. سید پیش از آغاز قاعده اول می نویسد:

فأما على سبيل التفصيل، فله طول و بسط، لا سيما بالنسبة إلى بحث النبوة والرسالة والولاية، و بحث خاتم الأنبياء مطلقاً و مقيداً و بحث خاتم الأولياء مطلقاً و مقيداً، و تخصيص الأول بعلي بن أبي طالب، عليه السلام، والثاني بولده المعصوم، المهدي المنتظر، عجل الله فرجه الشريف، دون عيسى، عليه السلام. لأن الشيخ خصصها بعيسى و بنفسه؛ و لم يكن هذا واقعاً بحكم النقل والعقل والكشف و قد أبطلناه بالطرق الثلاثة بعناية الله تعالى و حسن توفيقه؛ و هذه الأبحاث تحتاج إلى قواعد كثيرة و ضوابط جليلة، فنجعل القاعدة الأولى منها في بحث النبوة والرسالة والولاية.^۲

اما بیان مطلب به طور تفصیل، بسیار طولانی و گسترده است به ویژه بحث از نبوت، رسالت، ولایت و بحث خاتم انبیای مطلق و مقید و خاتم اولیای مطلق و مقید و تخصیص خاتم اولیای مطلق به علی ابن ابی طالب و خاتم اولیای مقید به فرزند معصومش مهدی منتظر، و نه عیسی بن مریم، زیرا

۱. سید حیدر آملی، المقدمات من کتاب نصّ النصوص، چاپ گنجینه نوشته های ایرانی، ص ۱۶۷-۲۹۷.

۲. همان، ص ۱۶۶، بند ۳۸۲؛ کسانی که تلاش می کنند ابن عربی را یک عالم شیعی معرفی کنند و خاتم اولیایی حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشريف، را با ده ها تأویل و تفسیر از آثار او استخراج کنند، باید به این مسئله توجه کنند که، ابن عربی همان کسی است که سید شیفته او است، ولی همان مراد سید ردای خاتم اولیایی را به تن حضرت عیسی بایسته دانسته است و سید حیدر را چنان برشورانده که گویی فراموش کرده است که ابن عربی مراد وی بوده است. از سویی همین مؤلفان محترم که درصدداند ثابت کنند که ابن عربی حضرت مهدی شیعیان را خاتم اولیا می داند، به کلمات سید حیدر استناد می کنند که خود سید بر این اعتقاد است که ابن عربی حضرت عیسی را خاتم اولیا می داند.

شیخ اکبر خاتم اولیای مقید را به عیسی و خود نسبت داده که البته از روی عقل و نقل صحت ندارد و ما از سه طریق آن را ابطال خواهیم کرد و این بحث‌ها همگی نیازمند قواعد فراوان و ضوابط مهمی است و ما قاعده اول را با بحث از نبوت و رسالت و ولایت آغاز خواهیم کرد.

وی پس از بیان این مطلب به تفصیل به تفسیر متن *فصوص الحکم* می‌پردازد و مسئله خاتم الولایه را با نگاه شیعی بحث و به رد و نقض نظریات ابن عربی می‌پردازد. این نوشته در اینجا متعرض به همه آن موارد نمی‌شود؛ بلکه تنها به نقل بخشی از سخنان جناب سید می‌پردازد که، علی‌رغم ارادتش به شیخ اکبر، به مقابله با او برخاسته و بعضاً رشته کلام را از دست داده و کلمات تنیدی نیز به کار برده است که این، نشان تعصب شیعه‌گری سید است. به هر حال، به حکم عقل و نقل، کشف مطالب و نظریات شیخ اکبر را ناصواب دانسته است، تا جایی که می‌نویسد:

اثبات هذه الدعوى للشيخ، في حق عيسى و حق نفسه، لا يخلو من وجوه ثلاثة: إما أن يكون ذلك بالنقل، أو بالعقل أو بالكشف.^۱

سید به تفصیل دیدگاه محیی‌الدین عربی را که ردای خاتم اولیا را بر تن حضرت عیسی کرده نفی و نظر وی را به حکم عقل، نقل و کشف با طرق مختلف باطل نموده است و در مقابل، ردای خاتمیت انبیا و اولیا را بر تن رسول خدا و علی مرتضی زینبده می‌داند و غیر این دو معصوم را شایسته این مقام نمی‌شمارد، و این مباحث را طی قواعدی، مستدل کرده است، و با استناد به عقل و نقل شایستگی امام‌العارفین، قبله اهل یقین، جناب امیرمؤمنان، علی، علیه‌السلام، را برای خاتمیت ولایت، ثابت کرده است. وی در بخشی از قاعده سوم می‌نویسد:

و إن كان بالعقل، فالعقل الصحيح يحكم بأن اثبات هذا المعنى، أي الخاتمية للولاية المطلقة، لعلی بن ابی طالب، علیه‌السلام، أولى من

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۱۰۷

عیسی، علیه السلام، بحیث حکم الشیخ (ابن عربی) بأن خاتم الولاية المطلقة هو وارث للنبي المطلق من حيث المعنى و هو حسنة من حسناته؛ و شهد أيضاً بما سبق من كلامه في التمهيد الأول: إن أول ما خلق الله تعالى، روح النبي المطلق الذي هو محمد، صلى الله عليه و سلم، ثم روح الولي المطلق الذي هو علي بن أبي طالب، عليه السلام، ثم أرواح الأنبياء والرسل و عيسى من جملتهم^۱.

و چنانچه این ادعا از روی عقل باشد، در آن صورت باید گفت: عقل صحیح حکم می کند که اثبات این معنا، یعنی خاتمیت ولایت مطلقه برای علی بن ابی طالب، علیه السلام، اولی از عیسی، علیه السلام، است؛ چرا که شیخ اکبر خود حکم کرده است که خاتم ولایت مطلقه کسی است که از حیث معنا وارث نبی مطلق است و حسنه‌ای از حسنات او است، و از کلام او که در تمهید اول آوردیم می توان بر این امر استشهاد کرد، زیرا گفته است: نخستین چیزی که حق تعالی خلق کرده روح نبی مطلق است که همان حضرت محمد، صلی الله علیه و سلم، باشد و سپس روح ولی مطلق که امام علی، علیه السلام، باشد. بعد سایر ارواح.

سید حیدر در این عبارت حکم عقل را ملاک قرار داده، می نویسد: اگر به عقل باشد، عقل نیز حکم می کند که خاتمیت ولایت مطلقه، از آن حضرت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، است، و آن حضرت از حضرت عیسی به این مقام شایسته تر است. گرچه جناب شیخ حکم کرده که خاتم ولایت مطلقه که از نظر معنا میراث نبی و حسنه‌ای از حسنات او است، طبق وراثت به عیسی، علیه السلام، می رسد.

وی در المقدمات می نویسد: به نظر کمال از اهل معرفت، خاتم ولایت مطلقه، امیرمؤمنان علی، علیه السلام، و خاتم مقیّده، حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، است. کسی که در برخی از تعبیر خود با رأی

بیشتر عارفان مخالفت ورزیده است، شیخ اکبر و برخی از شارحان وی مانند قیصری است. سخنان ابن عربی در این زمینه از انسجام لازم برخوردار نیست، اگرچه می‌توان گفت که به نظر او خاتم ولایت مطلقه حضرت عیسی و خاتم ولایت مقیده خود ابن عربی است.^۱

از عموم سخنان ابن عربی استفاده می‌شود که او جناب عیسی، علیه‌السلام، را خاتم ولایت مطلقه معرفی کرده و آن حضرت را بر دیگران ترجیح داده است، و خاتم ولایت مقیده را از آن خود دانسته است. سید حیدر در پاسخ می‌نویسد: خاتم ولایت مطلقه از آن خاتم اولیا علی بن ابی طالب و خاتم ولایت مقیده از آن حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، است و شیخ اکبر را با دلایل سه‌گانه (عقل، نقل و کشف) محکوم می‌کند و سخنانش را باطل و مردود می‌شمارد و می‌گوید: خواب و کشف هر کسی برای دیگران حجّت نیست. اگر ابن عربی بر اساس خواب و یا مکاشفه، عیسی را خاتم ولایت مقیده و مطلقه قلمداد می‌کند، هیچ حجّتی در این دو امر برای دیگران نیست و حکم عقل و نقل هم در این موضوع مشخص و معین است.^۲

سید حیدر آملی افزون بر کتاب *نصّ النصوص* در اثر دیگر خود، جامع الأسرار و منبع الأنوار، اصلی زیر عنوان «الأصل الثالث: فی التوابع واللواحق من أسرار الشرایع الالهیّة» به این موضوع اختصاص داده است که شامل چهار قاعده و یک خاتمه است. قاعده دوم در اسرار نبوت، رسالت و ولایت، است. او در این قاعده تقریباً همان مطالب *نصّ النصوص* را تکرار می‌کند. وی با استناد به احادیثی مانند: «كنتُ ولياً و آدم بين الماء والطين»^۳

۱. المقدمات من کتاب نصّ النصوص، ص ۴۱۱.

۲. همان، ص ۱۸۷.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۰۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، چاپخانه حیدرآباد، ج ۱، ص ۱۸۳. بیشتر کسانی که در پی اثبات این مسئله هستند به حدیث «ماء و طین» استناد کرده‌اند و حال آنکه این حدیث اشاره به اسبقیت حضرت محمد بر وجود آدم است. بحث ولایت و نبوت چندان ارتباطی به این حدیث ندارد و اگر دست به تأویل بزنیم می‌توان گفت: روح

«أنا و عليّ من نور واحد»^۱ و «خلق الله روحی و روح علیّ بن ابی طالب قبل أن یخلق الخلق بألفی عام»^۲ و خطبة «البيان»^۳ آن حضرت، ولایت مطلقه را در اصل حقیقت محمدیه می‌داند و وارث آن را نخست حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و سپس فرزندان معصوم آن حضرت می‌داند. و نتیجه می‌گیرد که ولایت مطلقه از آن حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و ولایت مقیده از آن حضرت صاحب‌الامر است.^۴ او بر این مطلب اعتقاد راسخ دارد که «همه اصحاب شیعه ما اتفاق نظر دارند که حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و فرزندان معصومش پس از پیامبر از همه انبیا و اولیا برترند و معنای این سخن این است که مرتبه ولایت این معصومان از مرتبه ولایت انبیا و رسولان دیگر نیز برتر است و در غیر این صورت، مرتبه نبوت و رسالت از آن برترند که فوق آنها مرتبه‌ای در دنیا و آخرت باشد، و به همین جهت است که اوصیا پیوسته به پیامبران و رسولان نیاز دارند تا قوانین شرعی و احکام الاهی را به آنان بیاموزد پس ولی، پیرو نبی است»^۵.
او سپس نظر سعدالدین حمویه^۶ و عبدالرزاق کاشانی که در واقع نظری

محمدی نخستین موجود بوده است. حال، این چه ارتباطی به خاتم اولیا بودن امام علی و حضرت مهدی دارد، خیلی روشن نیست.

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۸۰. ۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۴.

۳. خطبة «البيان» خطبه‌ای است که بنابه نقل سلمان فارسی، حضرت امیر، علیه‌السلام، در بصره ایراد فرموده است. سید رضی این خطبه را در نهج البلاغه نیآورده است. ولی آقابزرگ تهرانی در الدررته، ج ۷، ص ۲۰۰ و رجب بُرسی، در مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین، ص ۲۵۵، چاپ بیروت و شیخ علی یزدی حائری، در الزام ناصب فی اثبات حجة الغائب، ج ۲، ص ۱۹۲ نقل کرده‌اند.

۴. سید حیدر آملی، جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۸۴.

۵. «والذی اتفق أصحابنا الشیعة علیه هو أن امیرالمؤمنین أعظم من جمیع الأنبياء والأولیاء بعد نبینا، صلی الله علیه و سلم، و أولاده المعصومون كذلك... الخ». جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۸۷، بند ۷۳.

۶. از خود سعدالدین رساله مستقلى درباره خاتم اولیا به ما نرسیده است؛ ولی عزیز نسفی شاگرد وی نظریات وی را که حضرت صاحب عصر، عجل الله فرجه الشریف، را خاتم اولیا می‌داند و او را کسی معرفی می‌کند که همه زمین را در حکم خود درمی‌آورد و به عدل آراسته می‌کند و کفر و بیداد را به یکباره از روی زمین برمی‌دارد و همه گنج‌های زمین بر وی پدیدار می‌شود نقل کرده است. نک: عزیز نسفی، کتاب الانسان الكامل، ص ۳۲۰-۳۲۱.

غیر از نظر ابن عربی قیصری را دارند نقل کرده، می‌نویسد: اینها بر این باورند که خاتم ولایت مطلقه، علی و خاتم ولایت مقیده، حضرت مهدی صاحب‌الامر است.^۱ و در ادامه آیات و روایات بسیاری که نوعاً دلالت بر ولایت و امامت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و فرزندان آن حضرت دارد ذکر می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که حضرت امیر و فرزندانش به عیسی و ابن عربی بر این مقام شایسته‌تراند.^۲

همان‌گونه که می‌توان شیخ اشراق را بنیادگذار فلسفه عرفانی شیعه و ایرانی دانست، می‌توان سید حیدر آملی را بنیادگذار عرفان شیعی قلمداد نمود. بر همین اساس در این رساله افزون بر ذکر نظریات سید حیدر که خود در آثارش رأساً به تبیین مسئله خاتم اولیا پرداخته، شایسته است آن بخش از کلمات سید را که با استناد به کلمات دیگران این مسئله را بررسی کرده ذکر تا این بخش از سخنان او تکمیل شود.

سید حیدر در باب خاتم اولیا یا ختم ولایت محمدیه مدافع سرسخت دیدگاه شیعی است. وی می‌کوشد سخنان ابن عربی را تا آنجا که ممکن است با مذهب تشیع انطباق دهد، ولی در مواردی که هیچ جایی برای انطباق نیست او به شدت به وی می‌تازد. او در بحث ختم ولایت، سخنان ابن عربی را از «فصل شیشی و فصل عزیز» از کتاب *فصوص الحکم* و کتاب *عظیم الفتوحات المکیه* که به گمان او حضرت عیسی خاتم ولایت عامه یا بعضاً مطلقه و یا مردی از اصیل‌ترین طوایف عرب صاحب ولایت خاصه است،^۳ نقل و به رد آنها پردازد.^۴

۱. تنبیه و تحقیق: إعلم أن هذا التنبیه مشتمل علی تعیین خاتم الأولیاء مطلقاً و مقیداً... الخ. همان، ص ۳۹۵، بند ۷۹۱.

۲. همان، ص ۳۹۵، ۴۱۳.

۳. به نظر مؤیدالدین جندی که یکی از بزرگ‌ترین شارحان *فصوص الحکم* است، این مرد عرب، خود ابن عربی است.

۴. نک: جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۹۶، بند ۷۹۳، «فالبیحت الأول فی تعیین خاتم الأولیاء مطلقاً، هو أن الشیخ الکامل محیی‌الدین بن العربی، قدس الله سره، ذکر فی فتوحاته فصلاً و أشار فیهِ إلى أن خاتم الأولیاء هو عیسی بن مریم، علیه‌السلام،... الخ.»

سید حیدر، با توجه به اینکه ابن عربی بعضی از کلمات خود را به کشف و شهود مستند می‌کند، مدّعی است که برای بنده و دیگر مشایخ در عالم مکاشفه روشن شده که علی، علیه‌السلام، به این مقام اولی است.^۱ وی به صراحت می‌نویسد: عیسی نمی‌تواند خاتم ولایت مطلقه باشد؛ زیرا درجه و رتبه او پایین‌تر از حضرت علی، علیه‌السلام، است؛ زیرا حضرت محمد از لحاظ رتبه بالاتر از حضرت عیسی است و بر اساس مفاد روایات، حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، با رسول‌الله، صلی‌الله‌علیه و سلم، نفس واحده‌اند. وقتی حقیقت علی همان حقیقت رسول‌الله باشد، چگونه عیسی می‌تواند برتر از حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، بشود و ردای خاتمیت اولیا بر تن او آراسته گردد. مگر اینکه محیی‌الدین بگوید حضرت عیسی برتر از حضرت محمد است و او چنین ادعایی نکرده است.^۲

آملی درباره ولایت مقیده نیز، چنین نظری دارد همانند ولایت مطلقه با استناد به کلمات عارفان از جمله سعدالدین حموی،^۳ صدرالدین قونیوی، عبدالرزاق کاشانی، جنید بغدادی، شبلی، معروف کرخی و بایزید

۱. جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۴۱۳، بند ۸۲۸: «فکشف لنا و لغیرنا من المشایخ بأن علیاً اولی و أنسب بهذه المرتبة... الخ». اینجا است این نظریه که می‌گوید: کشف و شهود، صرفاً می‌تواند دلیل شخص شهودکننده باشد. ابن عربی با کشف و شهود می‌گوید: عیسی خاتم اولیا است و سید حیدر نیز با استناد به کشف و شهود خود و دیگر اولیا، امام العارفین علی، علیه‌السلام، را خاتم اولیا معرفی می‌کند.

۲. همان، ص ۴۱۴، بند ۸۳۱: آملی بر این باور است که محیی‌الدین درباره مسئله خاتمیت گرفتار تعصبات مذهبی و فرقه‌ای شده و او هرگز نتوانسته خود را از چنگال تعصبات که دیده عقل را کور می‌کند رها سازد. نک: همان، ص ۴۱۹، بند ۸۴۱ اگر چنین است، چطور با این صفات ناپسند به «مقام محبوب» که خود سید ادعا می‌کند رسیده است.

۳. سعدالدین حموی نیز بر این باور است که وقتی مهدی ظهور کند نه تنها از حال و گفتار وی، بلکه از بند کفش و خاک زیر پای او اسرار توحید آشکار می‌گردد و چنین امری تنها از خاتم ولایت به ظهور می‌رسد و این نشانه ختم ولایت مهدی، عجل‌الله‌فرجه الشریف، است. نک: آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۹۱۴. سعدالدین ابوالسعادت محمد بن مؤید بن عبدالله حموی بحرآبادی جوینی (۵۶۸-۶۴۹ق) از عارفان بزرگ سده هفتم است. بیش از چهل اثر از ایشان به یادگار مانده که شماری از آنها هنوز به چاپ نرسیده است.

بسطامی ولایت مقیّده را از آن حضرت صاحب الامر و ولایت مطلقه را از آن حضرت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، می‌داند^۱ و می‌نویسد: این مهدی که محیی‌الدین در باب ۳۶۶/الفتوحات المکیّة زیر عنوان «فی معرفة منزل وزراء المهدي»^۲ آورده و از فضایل، کرامات، معجزات، نسب صوری و معنوی وی سخن گفته، به یقین از خود ابن عربی به مقام ولایت مقیّده، شایسته‌تر است و ابن عربی در مقایسه با حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، قطره‌ای در برابر دریا است.^۳

مسئله دیگری که سید حیدر آملی از جمله دلایل بر فضیلت و خاتم اولیا بودن حضرت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، ذکر کرده، مسئله استناد علم و خرقه عارفان به حضرت امیر توحید است. او می‌نویسد:

استناد علوم رسمی و کسبی امری است که بسیاری از عارفان و عالمان شیعه و سنی بیان و تأیید کرده‌اند. از جمله این استنادها می‌توان به اسناد خرقه شیخ اعظم سعدالدین حمویّه، ابوعلی فارمدی، جنید بغدادی، سرّی سقطی و معروف کرخی که همگی به ترتیب تاریخی، خرقه خود را از علی بن موسی الرضا و آن

۱. نک: المقدمات، ص ۵۷۷.

۲. ج ۳، ص ۳۲۷.

۳. همان، ص ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۴۰، ۴۴۵. البته سخنان سید حیدر آملی درباره ابن عربی بر یک مدار نمی‌چرخد. همان‌گونه که کلمات ابن عربی را هاله‌ای از اضطراب در بر گرفته است، کلمات و نظریات سید هم خالی از اضطراب و تشویش نیست. او در نصّ النصوص و جامع الأسرار، یک جا مقام ابن عربی را «مقام محبوب» می‌داند و آرزو می‌کند که خداوند چنین مقامی نیز به او عطا فرماید. یک جا عصبانی می‌شود او را از اقل وزرای مهدی کمتر می‌داند و درجات و مراتب آنها را بر شیخ عالی‌تر و برتر قلمداد می‌کند و نسبت شیخ را به اقل وزرای مهدی مانند نسبت عرش به عالم پایین می‌داند و در این باره با استناد به کلمات بایزید بسطامی به مقایسه قلوب آنها می‌پردازد و می‌گوید: صد هزار از این قلب‌های عارف که عرش الرحمان است نسبت به قلب مهدی هیچ به حساب نمی‌آید. و یک جا خود را بالاتر از حضرت سلمان معرفی می‌کند و می‌گوید: آنچه سلمان دارد، من هم دارم، افزون بر اینکه من «سیادت» را دارم او ندارد. در نتیجه: «السلمان منا أهل البيت» و آن آرزوی مقام محبوب ابن عربی، یا اقل وزرای حضرت مهدی و حتی کمتر از آنها چگونه جمع می‌شود، خود سید می‌داند. نک: جامع الأسرار، ص ۵۹۴-۵۹۵.

حضرت هم از پدران خود و در نهایت از مولی الموحّدین علی بن ابی طالب گرفته‌اند؛ و از سلسله دیگری هم می‌توان به اسناد و خرقة شیخ شهاب‌الدین سهروردی صاحب عوارف المعارف، ضیاء‌الدین عبدالقاهر سهروردی، ابوالعباس نهاوندی، ابی بکر سمنانی، محمد بن ابی بکر اسفراینی، نجم‌الدین ختومی، ابوالعباس بن ادريس، ابویعقوب سوسنی، نجم‌الدین تغلیسی، صدرالدین جوینی، فخرالدین فارسی، ابوالفتح بیضاوی، ابوتراب بلخی و ذه‌ها عارف دیگر که همه آنها از بزرگان عرفان و تصوف هستند، اشاره کرد که همه با افتخار سند خود را به علی امیرمؤمنان، با این اعتقاد که او افضل عارفان و عالمان است مستند می‌کنند.^۱

بر همین اساس بزرگان صوفیه نیز از طرح مسئله ولایت و خاتم اولیا غفلت نکرده‌اند. از جمله برهان‌الدین قلیج در رساله مرتع الصالحین و زاد السالکین، نجم‌الدین کبری در رساله فوائح الجمال و فوائح الجلال، عماد بدلیسی در رساله بهجة الطائفة، عزیزالدین نسفی در کتاب الانسان الكامل و دیگر عارفان هر یک به تفصیل و اختصار به تبیین جایگاه و مقام اوصاف «ولی» و خاتم اولیا پرداخته‌اند که ذکر نظریات آنها دامن این اثر را بیش از حد معمول می‌گستراند. جهت اطلاع به رسائل یاد شده که در کتابنامه نشانی داده شده است رجوع شود.^۲

۱. نک: المقدمات، ص ۵۰۲-۵۰۸ نسخه‌ای از اجازه‌نامه شیخ شهاب‌الدین سهروردی که در آن سلسله مشایخ وی ثبت شده و سرانجام به امام العارفین حضرت امیرمؤمنان ختم شده است، در کتابخانه نگارنده موجود است. جالب توجه اینجا است که خود سهروردی از فرزندان ابوبکر صدیق است، ولی با این حال او خود را به امام العارفین متسبب کرده است.

۲. برهان‌الدین ابومنصور عثمان بن محمد بن محمد اوزکندی عجمی معروف به «برهان قلیج» از ترکان پارسی‌نویس و از عارفان ناشناخته سده ششم است که از احوال و آثار او در منابع چیزی نیامده است. تنها جناب مایل هروی پژوهشی درباره او انجام داده که مقدمه رساله یاد شده آمده است. نک: مرتع الصالحین و زاد السالکین، مقدمه، ص ۱۰؛ عمار بدلیسی، ضیاء‌الدین عمار بن محمد بن مطر بن سحاب بدلیسی از مشایخ سلسله سهروردیه در سده ششم از اهالی

صدرالدین قونیوی^۱

یکی دیگر از شاگردان و مروّجان مکتب عرفانی ابن عربی که در این مسئله نظریاتی ارائه داده صدرالدین قونیوی آن عارف واصل و فرزندخوانده

بدلیس که شهری کرد نشین در شرق ترکیه است. از او دو اثر بهجة الطائفة و صوم القلب به جا مانده است. وی در مسئله ولایت دیدگاه تازه‌ای دارد؛ ولی درباره خاتم اولیا متأثر از حکیم ترمذی است. نک: ولایت از دیدگاه حکیم ترمذی، (پایان‌نامه) ص ۹۸؛ دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، ص ۵۲۶-۵۳۰؛ دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۳۹۶؛ لغت‌نامه دهخدا، ج ۳، ص ۴۴۶. نجم‌الدین کبری ابوالجَناب احمد بن محمد خوارزمی خیوقی (۶۱۸-۵۴۰) سرسلسله کبرویه و ملقب به شیخ ولی تراش و طامة الکبری و شیخ شهید است. چندین رساله از این صوفی قرن هفتم به جا مانده است. نک: علی اصغر حلبی، مبانی عرفان و احوال عارفان، ص ۴۵۵-۴۵۹. رساله السایر الحایر، مقدمه، ص ۱۳۵؛ عزیز نسفی در صفحه ۳۱۸ کتاب الانسان الکامل، فصل پنجم «در بیان چگونگی اولیا» مباحثی را به این مسئله اختصاص داده است. شیخ عزیزالدین بن محمد نسفی خوارزمی وفات میانه (۶۸۵-۷۰۰ق) یکی از بزرگ‌ترین عارفان و از چیره‌دست‌ترین نثرنویسان پارسی در سده هفتم هجری است. وی از شاگردان و مریدان سعدالدین خَمویه است. رساله‌های از او به یادگار مانده است که معروف‌ترین آنها کتاب الانسان الکامل، است. نک: مبانی عرفان و احوال عارفان، ص ۵۴۰-۵۵۱.

۱. در بعضی منابع قونوی و در بعضی منابع دیگر قونیوی آمده است. در بحث منسوب قاعده‌ای است که بر اساس آن چگونگی الحاق «ی» نسبت به کلماتی که به «ة» ختم می‌شوند آمده و بر اساس همان قاعده «ة» حذف می‌شود و به جای آن «ی» نسبت می‌آید؛ مانند «مکة» می‌شود «مکی» یا کسی را بخواهند به «مدینه» نسبت دهند در میان فارسی زبانان عربی‌نویس مشهور است که «مدنی» می‌نویسند، و حال اینکه اشتباه است. «مدنی» صفت است و در باب نسبت باید به صورت «مدینی» نوشته شود؛ ولی این قاعده در «قونیه» جاری نمی‌شود. بنابراین، در صورت انتساب کسی به «قونیه» «ة» حذف می‌شود «واو» میان دو «ی» می‌آید، که از توالی حروف احتراز شود. در این صورت «قونیوی» خواهد بود. بنابراین، «قونوی» یا در حالت تخفیف است و یا غلط مشهور. به هر حال، صورت درست آن «قونیوی» است. گرچه بیشتر قونوی را به‌کار می‌برند و شاید وجوه دیگری هم داشته باشد. شرح نظام و شرح شافیه این گونه موارد را از جمله استثنائات برشمردند. (نک: بحث منسوب) البته، این مطلب نباید فراموش شود که «قونیه» معرب «قونیا» است و اصل کلمه ترکی است، و در زبان ترکی اگر کسی به «قونیا» نسبت داده شود باید به صورت «قونیایی» تلفظ شود. همان‌گونه که در زبان فارسی نیز، چنین است؛ مانند «مومیای» مومیایی بنابراین، جاری کردن قواعد عربی در کلمات غیر عرب همین مشکلات را دارد، و آن دسته از ادیبان که این موارد را از استثنائات برشمردند و بر موارد استثنا به «ری» و «رازی» مثال زدند، پایه و اساس ندارد، کلمه «ری» در قالب منسوب به صورت «ریوی» مثل «حی»، «حیوی» می‌آید. حکم «ری» و «رازی» بر اساس توافق عقلا است. استثنا در آنجا جاری نمی‌شود.

ابن عربی است. قونیوی در کتاب *الفکوک* با استناد به آیه شریفه «انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم»^۱ اسرار خاتم بودن حضرت عیسی را ثابت می‌کند و می‌نویسد: حکایت عیسی در نزد خداوند همانند حکایت آدم است، حضرت آدم اولین مظهر در قالب جمعیت حقیقت انسان الاهی است که حق تعالی به سبب آن مراتب ایجاد را پایان بخشیده است، و حضرت عیسی،^۲ علیه‌السلام، به صفت روح این جمعیت ظاهر شد، نه صورت آن؛ چون صورت حضرت عیسی عرضی و حقیقت آن مثالی است. بنابراین، مماثلث و همانندی حضرت عیسی با حضرت آدم از جهت خاتمیت است.^۳ افزون بر همه این مطالب، خود محیی‌الدین درباره صفات خاتم ولایت مقیده می‌نویسد:

«خاتم ولایت مقیده کسی است که زمین و عالم هستی به او قائم است و اگر او بمیرد و از میان برود عالم تباه شده و ساعت فرا می‌رسد».^۴ ابن عربی در حالی این سخن را می‌گوید که حضرت عیسی را صاحب ولایت معرفی کرده و او در حال حاضر در زمین وجود خارجی ندارد و از

۱. آل عمران، ۵۹.

۲. استاد سید جلال‌الدین آشتیانی با استناد به کلمات صدرالدین قونیوی در فک هارونی و تفسیر مجملات وی حضرت مهدی را خاتم اولیا دانسته که در بخش مربوط به نظریات علامه آشتیانی به این مسئله اشاره خواهد شد.

۳. صدرالدین قونیوی، کتاب *الفکوک*، فکة العیسوی، ص ۲۶۷. علامه آشتیانی در پاورقی ص ۴۴۶، شرح *فصوص الحکم قیصری*، می‌نویسد: «شارح محقق فصوص، مولانا عبدالرزاق کاشانی، و شارح محقق شیخ کبیر، قونیوی خاتم ولایت خاصه محمّدی را مهدی موعود دانسته‌اند و تصریح نموده‌اند که ولایت او بلاواسطه منسوب به حق، و خاتم ولایت عامه، یعنی عیسی، علیه‌السلام، حسنه‌ای از حسنات مهدی موعود است». این نظر با مطلب خود قونیوی که در متن ذکر شد منافاتی ندارد. چون آنجا قونیوی عیسی را روح کلی و عامه آدم، علیه‌السلام، دانسته و استاد در این حاشیه خاتمیت خاصه حضرت مهدی را به قونیوی نسبت داده است. این دو موضوع در طول هم هستند و تناقضی با هم ندارند.

۴. *جامع الأسرار و منبع الأنوار*، ص ۴۲۳، بند ۸۹۲: «قد قام البرهان العقلي بأن الامام يجب أن يكون معصوماً والشيخ ليس بمعصوم... و أيضاً الخاتمة بشخص تقوم عليه الساعة...» البته جناب سید حیدر منبع این سخن ابن عربی را نقل نکرده است. اگر چنین می‌کرد ادعای او استوارتر می‌شد.

سویی خودش را خاتم ولایت مقیده و یا عامه می‌داند که اکنون مرده‌ای بیش نیست و هر دو بزرگوار رخت از این جهان بر بستند و رفتند و آب هم از آب تکان نخورد. و قس علی هذا^۱ و از طرفی در کتاب الفکوک، پس از تقسیم امامت به بی‌واسطه که مستقیم از طرف خدا منصوب می‌گردد و با واسطه که یکی از اولیای الهی او را نصب می‌کند و تقسیم هر کدام به مطلق و مقید، امامت حضرت مهدی را از نوع اول می‌داند که خلیفه الله است و قلمرو خلافت او هیچ حدّ و مرزی ندارد، چنان که رسول خدا خلافت آن حضرت را به خود نسبت نداد و او را خلیفه خود نخواند، بلکه او را خلیفه الله نامید.^۲

عبدالوهاب شعرانی

یکی دیگر از شارحان و پیروان ابن عربی عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی مصری حنفی، صاحب کتاب *الیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأكابر*، است که مؤلف در این اثر، ضمن بیان عقاید اهل کشف و اهل فکر به مقایسه آنها نیز پرداخته است. یکی از مباحث مطرح شده در این کتاب، مسئله خاتم اولیا و اصل خاتمیت اولیا است که وی بیش از خاتمیت به اصل آن پرداخته و این موضوع را به تفصیل بحث کرده و در ضمن مباحث نیز مسئله خاتمیت را با استناد به کلمات ابن عربی شرح و توضیح داده است.

عبدالوهاب شعرانی می‌نویسد:

قال بعض العارفين و أول الألف محسوب من وفاة علي بن أبي طالب،
رضي الله تعالى عنه، آخر الخلفاء فإن تلك المدة كانت من جملة أيام

۱. برای آگاهی بیشتر از نظریات سید حیدر آملی، نک: کتاب *نصّ النصوص*، ص ۱۶۷-۲۷۹ و *جامع الأسرار و منبع الأنوار، الأصل الثالث، القاعدة الثانية*، ص ۳۷۹-۴۴۸.

۲. نک: کتاب *الفکوک*، ص ۱۵۷، بند ۲/۲۴، البته صدر و ذیل کلمات صدرالدین به‌ویژه درباره خاتمیت و امامت حضرت عیسی و حضرت مهدی انسجام منطقی ندارد و در نگاه اول نابسامانی کلمات هویدا است.

نبوة رسول الله، صلى الله عليه وسلم، و رسالته، فمهد الله تعالى بالخلفاء الأربعة البلاد، مراده أن بالألف قوة سلطان شريعته إلى انتهاء الألف ثم تأخذ في ابتداء الإضمحلال إلى بصيرالدين غريباً لما بدأ و ذلك الإضمحلال يكون بدايته من مضي ثلاثين سنة في القرن الحادي عشر فهناك يترقب خروج المهدي، عليه السلام، و هو من أولاد الإمام حسن العسكري و مولده، عليه السلام، ليلة النصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين و هو باق إلى أن يجتمع بعيسى بن مريم، عليه السلام، ... و عبارة الشيخ محيي الدين في الباب السادس والستين و ثلثمائة من الفتوحات، و أعلموا أنه لا بد من خروج المهدي، عليه السلام، لكن لا يخرج حتى تمتلئ الأرض جوراً و ظلماً، فيملؤها قسطاً و عدلاً و لو لم يكن من الدنيا إلا يوم واحد، طول الله تعالى ذلك اليوم حتى يلي ذلك الخليفة و هو من عترة رسول الله من ولد فاطمة، رضی الله عنها، جدّه الحسين بن علي بن أبي طالب و والده حسن العسكري، ابن الإمام علي النقي «بالنون» ابن محمد التقى «بالتاء» ابن الإمام علي الرضا ابن الإمام موسى الكاظم ابن الإمام جعفر الصادق ابن الإمام محمد باقر ابن الإمام زين العابدين علي ابن الإمام الحسين ابن الإمام علي بن أبي طالب، رضی الله عنه، يواطىء اسمه اسم رسول الله يبايعه المسلمون بين الركن والمقام... الخ.^۱

این بخش از سخنان شعرانی از جمله مواضعی است که دست‌مایه تحقیق و استناد آن دسته از پژوهش‌گرانی است که سعی بلیغ دارند تا ابن عربی را شیعه قلمداد کنند و نظر او را با خاتمیت حضرت صاحب‌الامر تطبیق نمایند. حال آنکه کلمات شعرانی از چند جهت قابل ملاحظه است. یکم، آغازین سخن ایشان به هیچ وجه با عقاید شیعه سازگار نیست. دوم، بخش‌های میانی عبارت‌وی بر اساس عقاید شیعه است و آن اینکه شیعیان سال‌ها است در انتظار فرج مولای خود هستند؛ ولی این مطلب با عقاید

عبدالوہاب شعرانی حنفی سازگار نیست. سوم، وی پس از این بخش از سخن خود، عبارتی از الفتوحات نقل می‌کند که «ناگزیر از خروج مهدی، عجل الله فرجه الشریف، هستیم، پس از آنکه زمین پر از ظلم و جور شود». این عبارت، بخشی از حدیثی است که در منابع شیعه و سنی آمده است و دست‌آویزی است برای آن دسته از مسلمانان که راحتی در دنیا را به سختی‌ها ترجیح می‌دهند. چهارم آنکه، در ادامه عبارت ابن عربی اجداد حضرت صاحب‌الامر را از پدرش شروع و تا به امام علی، علیه‌السلام، می‌شمارد و حال آنکه در هیچ‌یک از نسخه‌های الفتوحات المکیه، که در دسترس هست، چنین عبارتی نیامده است و در نتیجه برخی از کلمات شعرانی بی‌پایه و اساس می‌شود. افزون بر این، شعرانی بیشتر به خروج حضرت مهدی تکیه کرده است که بخشی از مسلمانان اعتقاد جازم به این خروج دارند؛ ولی این مسئله را روشن نکرده که آیا همان کسی که خروج می‌کند خاتم اولیا نیز همو است یا او نیز بر همان باور ابن عربی است که میان مهدی منتظر و مهدی خاتم، فرق می‌گذارد. وی این موضوع به اجمال بررسی کرده که چیز تازه‌ای نسبت به الفتوحات المکیه و فصوص الحکم، ندارد.

فیض کاشانی^۱

ملاّمحسن فیض کاشانی در چندین کلمه از کتاب کلمات مکنونه به اشاره درباره انسان کامل و به مناسبتی درباره «ولی» و «اولیا» سخن گفته است؛ اما وی کلمه هشتاد و دوم این رساله را به نبوت و ولایت اختصاص داده و درباره خاتم اولیا می‌نویسد:

۱. محمد بن شاه مرتضی، مشهور به ملاّمحسن فیض کاشانی، فقیه، فیلسوف و محدث قرن یازدهم هجری، یکی از بزرگ‌ترین متکلمان، فیلسوفان، مفسران و محدثان عالم تشیع است. از وی رساله و کتاب‌های پرشماری به جا مانده است. از آنها است: المحجة البيضاء فی تهذیب احوال علوم الدین؛ تفسیر صافی؛ علم الیقین؛ اصول المعارف و ذه‌ها رساله و کتاب دیگر. او به سال ۱۰۰۶ در کاشان متولد و در سال ۱۰۹۲، یعنی در ۸۶ سالگی دار فانی را وداع گفت.

و لكل من النبوة والولاية اعتباران: اعتبار الإطلاق، و اعتبار التقييد، أي العام والخاص... و باطن هذه النبوة هي الولاية المطلقة... و خاتم النبوة المطلقة نبينا، صلى الله عليه و سلم، و خاتم الولاية المطلقة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، عليه السلام،... و كذلك الولاية المقيدة إنما تدرجت إلى الكمال حتى بلغت غايتها إلى المهدي الموعود ظهوره، الذي هو صاحب الامر في هذا العصر.

همان گونه که متن فوق گواهی می دهد، ملامحسن نیز با استناد به چند روایت که اغلب در منابع صوفیه نخستین و عارفان شیعه آمده است مانند احادیث «أنا و عليٌّ من نور واحد»،^۱ «كنت ولياً...»،^۲ «خلق الله روحى و روح علي بن أبي طالب قبل أن يخلق الخلق بألفى عام»،^۳ «بعث علياً مع كل نبي سراً و معى جهرأ»^۴ و چندین حدیث دیگر، حضرت امیر توحید، علی بن ابی طالب را صاحب ولایت مطلقه دانسته است.^۵

ابوالعلاء عقیفی

فصوص الحکم از جمله متون عرفانی است که شرح ها و تعلیقات قابل ملاحظه ای بر آن نوشته شده است. تا اینجا شماری از مطالب شرح ها بررسی شد، حال می پردازیم به تعلیقات؛ یکی از کسانی که بر فصوص الحکم تعلیقه انتقادی نوشته است، ابوالعلاء عقیفی مصری است. گرچه ایشان تسلط کافی به متون عرفانی آن هم فصوص الحکم ندارد، ولی از آنجا که رشته تحصیلی اش فلسفه است طبعاً سروکاری با این متون داشته است. وی تعلیقه ای مفصل بر فصوص دارد که در آن بیشتر به ظاهر متن پرداخته تا باطن؛ و اخیراً هم بزرگواری این تعلیقه را شرح گونه

۱. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۴۷۹.

۲. ابن ابی جمهور احسایی، عوالم اللئالی، ج ۴، ص ۱۲۴.

۳. همان.

۴. جامع الأسرار، ص ۳۸۲.

۵. کلمات مکنونه، ص ۱۶۵-۱۶۶.

ترجمه کرده و در مقدمه آن بی آنکه مطلب استاد علامه را، که درباره ابوالعلاء نوشته، به خوبی تبیین کند، فرمایش ایشان را به گمان خود نقد کرده است.

کلمات ابوالعلاء درباره خاتم اولیا همان شرح کلمات ابن عربی است. او در جایی بی آنکه نمونه‌ای برای خاتم اولیا مشخص کند، می‌نویسد: خاتم اولیا یکی از مظاهر و تجلیات محمدیه است و فرق او با دیگر اولیا در این است که تنها در او است که روح محمدی تجلی تمام و کاملی دارد و او تنها وارث کامل و جامع حقیقت محمدیه است. وی سپس با تقسیم ولایت، عامه یا مطلقه را از آن حضرت عیسی و مقیده را از آن ابن عربی قلمداد کرده، در ادامه می‌نویسد: اگر ابن عربی از مهدی نام می‌برد، مراد وی مهدی موعود منتظر نیست.

عفیفی افزون بر مطلب یاد شده ذیل این عبارت شیخ اکبر «یکون آخر مولود یولد من هذا النوع الانسانی»^۱ می‌نویسد: «تفاسیر شراح در این خصوص مختلف است. بعضی بر این باورند که حضرت عیسی و بعضی دیگر، مرد عربی را که ابن عربی او را دیده و در الفتوحات المکیه به آن تصریح کرده، خاتم اولیا معرفی می‌کند و الی آخر؛ عفیفی می‌گوید: این تفاسیر از این عبارت رمزگشایی نمی‌کند. بلکه مراد از فرزندی که، آخرین مولود نوع انسانی است، «قلب و یا عقل و نفس» را هم‌زاد این مولود می‌داند.^۲

این برداشت از این عبارت، بسیار بعید به نظر می‌رسد و آنچه ممکن است درست باشد و از سیاق عبارت و مبانی اندیشه و افکار ابن عربی هم فهمیده می‌شود مراد وی از خاتم اولیا، «انسان کامل» که همان انسانیت تکامل یافته نهایی است، می‌باشد که طبعاً باید اولیا و معصومان باشند، یا به

۱. التعلیقات، ابوالعلاء عفیفی، چاپ الزهراء، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۳۰.

نظر وی حضرت عیسی است. حال نمونه‌های این خاتم و آخرین «انسان کامل» کیست، در ادامه بررسی خواهد شد.

حکیم قمشهای

آقامحمدرضا قمشهای، حکیم متأله و منغممر در الاهیات و استاد بلامنازع عرفان، تعلیقه‌ای بر *فصوص الحکم* نوشته که به حق از دقیق‌ترین تعالیقی است که تاکنون بر این اثر به‌ویژه «فص شیخی» نوشته شده است.^۱ این تعلیقه با نام *رسالة الولاية*، در حواشی *فصوص الحکم*، و در قالب رساله مستقل به چاپ رسیده است، و علامه آشتیانی نیز، آن را تصحیح کرده و در پانوشست *فصوص الحکم* قیصری که خود آن را تصحیح کرده چاپ شده است.

۱. آقامحمدرضا قمشهای در تعلیقه خود بر این قسمت از *فصوص الحکم* که شیخ اکبر مؤلف *فصوص* گفته است علم به درجات و مراتب وجود و احاطه به سر قدر اختصاص به خاتم الانبیاء و خاتم الاولیاء دارد نشان داده است که یکی از بزرگ‌ترین ابن عربی‌شناسان طی قرون متمادیه است و در مقام بیان مراد شیخ و نقد کلام شارح قیصری داد سخن داده و حق مطلب را به نحوی محققانه بیان کرده است که متدرب در این فن به خوبی می‌فهمد که اگر این عارف ایرانی *فصوص الحکم* را شرح می‌کرد، شرح او با بهترین شرح‌ها برابری می‌نمود، با این مزیت که او در مشارب مختلف فلسفی یکی از اساتید محقق به شمار می‌رود، و بالجمله در عرفان نظری و فلسفه مشائیه و حکمت متعالیه وحید و فرید عصر خود و در همه موارد محقق بارخ و متدرب است. در عرفان عملی نیز متحقق در این فن است، او بعد از مهاجرت به تهران در مدرسه صدر واقع در جلو خان مسجد سلطانی معروف به مسجد شاه اقامت نمود، اغلب ایام سال را روزه می‌گرفت و شب زنده‌دار بود و دائماً در حال ذکر به سر می‌برد و اغلب اوقات حالات و آثار جذبه در چهره نورانی او هویدا و به اندک معاش قانع بود. جز عده معدود از طلاب و افاضل از خواص آن مرد بزرگ را نمی‌شناخت. مرحوم استاد بزرگوار آقا میرزا احمد آشتیانی از شاگرد او آقا میرزا هاشم نقل می‌فرمود که هر گاه حال او مساعد بود آن چنان ماهرانه *فصوص الحکم* و *مفتاح الغیب* صدرالدین قونیوی را تقریر می‌نمود که ما از سعه احاطه و قدرت فکر و قوه تقریر او مبهور می‌شدیم و چنان عالی، کتاب‌های علمی را تدریس می‌کرد که ما از گفته شارحان کتاب *فصوص* و *مفتاح* بی‌نیاز می‌شدیم. مرحوم عارف کامل سید حیدر آملی چون قدرت و تدرب آقامحمدرضا را ندارد نتوانسته است از عبارات شیخ استدلال بر فساد گفته شارحان قیصری نماید. از این رو، با شیخ از در مناقشات درآمده و اشکالات ناوارد بر شیخ نموده است. نک: سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح *فصوص الحکم*، ص ۴۴۱.

استاد تحریر عرفان، در این رساله تلاش می‌کند تا تناقضات ابن عربی را درباره خاتم اولیا اصلاح کند. و در مقام دفاع از مبانی فکری آیین تشیع میان این آموزه‌ها و کلمات ابن عربی وفاق و هم‌آهنگی ایجاد کند و در عین حال، تعارضات مشهود سخنان وی را نیز از میان بردارد. حکیم قمشه‌ای با تقسیم ولایت به مطلقه عامه و خاصه و اختصاص خاصه به اهل دل و اهل الله، می‌نویسد: ولایت عامه شامل همه مؤمنان و حضرت عیسی را نیز شامل می‌شود، ولی ولایت خاصه که خود بر دو قسم است، یعنی مطلقه و مقیده؛ مطلقه را شایسته حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، می‌داند که حق هم همین است و گاهی همین نوع ولایت، در وجود مبارک حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، بروز و ظهور می‌یابد. البته، میان خاتمیت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و حضرت مهدی فرق می‌گذارد.

فنقول القول المستأنف تفریباً و تقریراً لما سلف: إن أمير المؤمنين، علی بن ابی طالب، علیه الصلاة والسلام، خاتم الأولياء بالولاية المطلقة المحمدية بالإطلاق الأول و خاتم الولاية المقيدة المحمدية بالإطلاق الثاني و عیسی بن مریم، علی نبینا و آله و علیه‌السلام، خاتم الولاية المطلقة بالإطلاق الثاني، ... والمهدی القائم المنتظر، عجل الله تعالی فرجه، خاتم الولاية المطلقة بالمعنى الأول و خاتم الولاية المقيدة بالمعنى الثاني،... الخ.^۱

همان‌گونه که از عبارت بالا روشن می‌شود حکیم قمشه‌ای حضرت امیر، علیه‌السلام، را اولاً و بالذات خاتم اولیای محمدی معرفی می‌کند و در

۱. آقامحمد رضا قمشه‌ای، رساله الولاية، ذیل شرح فصوص الحکم قیصری، تصحیح: علامه آشتیانی، ص ۴۴۲؛ میرزا احمد آشتیانی در رساله الولاية، بعضاً عبارت حکیم قمشه‌ای را نقل و شرح مزجی کرده است. گاهی با حرف تفسیر «ای» مطالبی را پس از کلمات حکیم قمشه‌ای آورده، ولی بعضی از بزرگان در تصحیح این رساله بعضاً غفلت کرده و متن و شرح به هم آمیخته شده است به گونه‌ای که کل عبارت، از آن حکیم قمشه‌ای قلمداد می‌شود. در تصحیح متون باید به این نکات توجه شود. نک: رساله الولاية، ص ۶۰.

ادامه می‌نویسد: عیسی، علیه‌السلام، می‌تواند به اطلاق ثانی خاتم ولایت مطلقه و خود شیخ خاتم ولایت مقیده به اطلاق اول و مهدی منتظر خاتم ولایت مطلقه به معنای اول و خاتم ولایت مقیده به معنای دوم بشود.^۱ حضرت آقای قمشه‌ای با این عبارت تلاش می‌کند که مطالب آشفته ابن عربی را به نوعی سر و سامان بدهد که در واقع ردیه‌ای بر نظریات قیصری نیز محسوب می‌شود، و ولایت حضرت عیسی را هم با صراحت نفی نمی‌کند و در جایی از این رساله می‌نویسد: اما ولایت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و حضرت مهدی موعود فوق ولایت عیسی است. او افزون بر عرفان و فلسفه با استناد به احادیث و آیات می‌نویسد:

خاتم اولیا باید نزدیک‌ترین کس به خاتم انبیا باشد و او کسی جز علی امیرمؤمنان نمی‌تواند باشد؛ زیرا علی تنها کسی است که بر اساس آیه «مباهله» به منزله نفس و جان رسول‌الله است. افزون بر این، طبق تصریح خود محیی‌الدین در دو کتاب *فصوص الحکم و الفتوحات المکیه*، خاتم اولیا باید حسنه‌ای از حسنات خاتم رسولان باشد و این ادعا جز با امامان معصوم، علیهم‌السلام، و حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، سازگار نیست. وی در ادامه می‌نویسد:

ابن عربی در *الفتوحات المکیه* گفته است: و اول ظاهر فی الوجود فکان وجوده من ذلك النور، ... و أقرب الناس إليه علی بن أبی طالب امام العالم و سرّ الأنبياء أجمعین.^۲

این مطلب خود استوارترین دلیل بر نزدیکی علی به پیامبر خدا است. به هر حال این رساله که در واقع به صورت تعلیقه بر *فصّ شیشی*

۱. همان.

۲. *الفتوحات المکیه*، ج ۱، ص ۱۱۹. شرح *فصوص الحکم*، تصحیح: علامه آشتیانی، ذیل *فصّ شیشی*، ص ۴۴۹. البته در *الفتوحات* «امام العالم» نیامده و کلمه «سر» به «اسرار» تبدیل شده است. این مهم نیست، ولی اضافه کردن «امام العالم» وجهی ندارد.

فصوص الحکم، نوشته شده است در پی اثبات سه مطلب است. اول اینکه، تلاش می‌کند عبارات نابسامان ابن عربی را سامانی بخشد و او را از تناقض‌گویی‌های رهایی بخشد. دوم اینکه، خاتمیت مولی امیرمؤمنان و حضرت صاحب‌الامر را ثابت نماید، و سوم به ردّ مطالب قیصری پردازد. به نظر می‌رسد تلاش آن عارف وارسته با وجود عبارات آشفته ابن عربی، خیلی از روی میزان نیست، چون در جای جای الفتوحات المکیّة به صراحت مطالبی در خاتم اولیا بودن خود ابن عربی، حضرت عیسی، حضرت مهدی، حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و آن مرد عرب آمده است، مگر اینکه با دقت آن بخش از سخنان ابن عربی که درباره آن مرد عرب آمده تفسیر و تأویل شود، چون این بخش از سخنان وی، بیشتر به حضرت صاحب‌الامر تطبیق می‌کند؛ چون هاله‌ای از اجمال و ابهام کلام محیی‌الدین را دربرگرفته و تأویل و تفسیر به رأی در این گونه کلمات آسان‌تر از کلمات صریح است، و یا مطلبی که در جلد سوم ص ۳۳۵ درباره حضرت مهدی آمده، تقویت شود.^۱ البته دو بخش از سخنان حکیم قمشه‌ای مطلب حق و از استحکام خاص خود برخوردار است، و می‌توان گفت: در میان کسانی که در صداداند تناقضات ابن عربی را به نحوی سامان دهند منطقی‌تر است. جناب قمشه‌ای در ردّ قیصری می‌نویسد:

و اعلم، أن العلامة القیصری فسّر خاتم الأولیاء هاهنا بمن هو مظهر تام الرسول الختم، صلی الله علیه و سلم، و ذلك قول حقّ لاریب فیہ، ثم عینہ بأنّه عیسی علیه‌السلام و فیہ نظر... الخ.^۲

۱. در بخش خاتمیت حضرت مهدی به این مطلب پرداخته شده است.

۲. رساله الولایة، ذیل «فصل شیشی» و شرح فصوص الحکم قیصری، تصحیح: استاد آشتیانی، ص ۴۵۲ یک چاپ از این رساله را جناب منوچهر صدوقی سنها تصحیح کرده و در سال ۱۳۵۴ به ضمیمه رساله الخلافة الکبری، در حدود سی صفحه رقعی در مطبعة قزوین چاپ شده است. نسخه دیگری از آن در مجموعه‌ای به نام مجموعه آثار حکیم صهبا، با چند تعلیقه دیگر

وی تا اواسط این رساله به تقریر و بیان نظریه ابن عربی پرداخته و سپس شروع به رد نظریات و برداشت‌های قیصری کرده است.^۱

میرزا احمد آشتیانی

یکی دیگر از اعظام فلسفه و عرفان در صد سال اخیر جناب میرزا احمد آشتیانی^۲ استاد علامه سید جلال‌الدین آشتیانی است.^۳ ایشان در رساله^۴ *الولاية مسئله نبوت*، رسالت و به‌ویژه ولایت از دیدگاه عرفان را بحث و بررسی کرده است. وی ابتدا در تعریف و تبیین خاتم اولیا می‌نویسد:

المراد بخاتم الأولياء ليس من لا يكون بعده ولي في الزمان، بل المراد به من يكون اعلى مراتب الولاية و اقصى درجات القرب مقاماً له، بحيث لا يكون من هو أقرب منه إلى الله تعالى، و لا يكون فوق مرتبة في الولاية والقرب مرتبة، و هذه هي الولاية الخاصة التي

از حکیم قمشه‌ای چاپ شده است. نسخه علامه آشتیانی آن را با تعلیقات خود ذیل فص شیخی شرح *فصوص الحکم قیصری* به چاپ رسانده، دقیق‌ترین نسخه‌هاست.

۱. درباره نظر تفصیلی حکیم آقامحمدرضا قمشه‌ای، نک: شرح *فصوص الحکم*، تصحیح: علامه آشتیانی، ص ۴۴۰-۴۶۴ و شرح *مقدمه قیصری*، ص ۸۹۶-۸۹۹. استاد آشتیانی در این صفحات با توجه به متن رساله حکیم قمشه‌ای، به تفصیل این رساله را تحلیل که در واقع این تحلیل یک نوع شرح بر این رساله است. آقامحمدرضا قمشه‌ای شناخت خلافت و ولایت پس از رسول‌الله را موقوف بر شش مقدمه دانسته که استاد ضمن بیان این مقدمات نظریات آقای قمشه‌ای را به خوبی تبیین و توضیح داده است.

۲. میرزا احمد آشتیانی یکی از اعظام فقها و حکمای صد سال اخیر است. وی در سال ۱۳۰۰ق در آشتیان متولد شد. پدر او مرحوم آیه‌الله میرزا محمد حسن آشتیانی است که او نیز از اعظام علمای طراز اول عصر خود بود. از میرزا احمد رساله‌ها و کتاب‌های ذی‌قیمتی به جا مانده است؛ از جمله آنها رساله *الولاية* است. وی پس از تکمیل تحصیلات خود در نجف به ایران بازگشت و در تهران سکونت گزید و به ارشاد مردم پرداخت و در کنار این وظیفه از تدریس حکمت، فقه و اصول و تربیت شاگرد غفلت نورزید. او در سال ۱۳۹۵ق دار فانی را وداع گفت.

۳. ذکر خیر و بیان عظمت علمی، روحی و عرفانی جناب میرزا احمد آشتیانی در آثار استاد علامه آشتیانی بسیار شده است.

۴. این رساله با تصحیح استاد علامه آشتیانی در دهه پنجاه، و در حدود سال ۱۳۶۳ در ضمن *چهار رساله عرفانی* با تصحیح رضا استادی چاپ مجدد شده است.

تختص بأهل الله الفانین فی ذات الله الباقین ببقائه، صاحب قرب الفرائض و هی تكون مقاماً و قد تكون حالاً؛^۱ مراد از خاتم ولایت آن نیست که ولی پس از او نباشد، بلکه مراد از خاتم ولایت قرب به حق تعالی از نظر مقام و مرتبه است و این نوع دلالت اختصاص به کسانی دارد که فانی در ذات باقی و در بقای او باشد. اولی به حضرت محمد، صلی الله علیه و سلم، و اوصیای آن حضرت اختصاص دارد؛ و ولایت خاصه همان ولایت محمدی است...؛ و این ولایت دو قسم است: مطلقه (کلیه)؛ که همان روح کلی محمدی است و از آن به عقل اول نام می‌برند. ۲. مقیدة (جزئیة)؛ که همان روح جزئی رسول الله است که مدبر جسد آن حضرت است. وی در این رساله تقریباً همان نظریات و کلمات حکیم قمشهای را تأیید و تقریر می‌کند. با ذکر این بخش از کتاب الفتوحات المکیة: «الختم ختمان: ختم یختم به الولاية مطلقاً یختم به الله الولاية علی الاطلاق فهو عیسی... الخ».^۳

با نقل کلمات^۴ جناب قمشهای به تقریر مطالب می‌پردازد و هم‌سو و همسان با آن حکیم مثنی می‌کند. إلا اینکه می‌نویسد:

فظهر أن ما فی خاتم الولاية المحمدیة هی الحقیقة النوریة المحمدیة التي خلّت لباس النبوة و اکتسب کساء الولاية و ظهرت فی صورة أوصیائه المعصومین، فإن شئت قلت: أمير المؤمنین و إن شئت قلت: بأی إمام من الأئمة المعصومین، إلا أن قائمهم أولى بذلك لظهور جمیعة الأوصاف فیة علیه السلام.^۵ «لکان حقیقاً أن یقال: أن النور المحمدی، صلی الله علیه و سلم، الظاهر فی خاتم الأنبیاء و

۱. میرزا احمد آشتیانی، چهار رساله عرفانی: رساله الولاية، ص ۵۹.

۲. در الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۴۹ «علی الاطلاق» آمده است.

۳. میرزا احمد آشتیانی، چهار رساله عرفانی: رساله الولاية، ص ۶۰.

۴. نک: رساله الولاية، چاپ شده در حاشیه شرح فصوص الحکم، ص ۴۴۰.

۵. چهار رساله عرفانی: رساله الولاية، ص ۶۱. مرحوم میرزا احمد آشتیانی این موضوع را بر خلاف رسائل عرفانی با استناد به آیات و روایات و کلمات عارفان تألیف کرده است.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۱۲۷

أمیر المؤمنین و سیدة نساء العالمین والأئمة المعصومین، علیهم السلام، متحد بحسب الحقیقة مع تلك الأنوار القاهرة الإعلین و ما هو فی سائر الأنبیاء و أوصیائهم مع الأنوار العرضیة والمثل النوریة علی حسب مراتبهم؛^۱ روشن شد که خاتم ولایت محمدی همانا حقیقت نوریة محمدی است که همان لباس نبوت و کسای ولایت است که در صورت اوصیای معصوم، یا امیر مؤمنان و یا دیگر امامان معصوم ظهور پیدا کند. و در حقیقت نور محمدی است که در امیر مؤمنان و سیده زنان عالم حضرت زهرا و امامان معصوم ظاهر شده است.

میرزا احمد آشتیانی در این بخش، خاتم اولیا بودن را منحصر در معصومان کرده و این منصب را در بقیة اولیا نیز، بر حسب مراتب روحانی و عرفانی آنها جایز دانسته است.^۲

علامه فاضل تونی^۳ نیز همانند پاره‌ای از شارحان شیعی مکتب

۱. رساله الولاية، ص ۶۲.

۲. علامه آشتیانی درباره نظر استاد خود، میرزا احمد آشتیانی می نویسد: «استاد علامه، آقای میرزا احمد آشتیانی - ادام الله تعالی حراسته - در حواشی بر شرح فصوص الحکم قیصری و رساله‌ای که در ولایت تصنیف فرموده‌اند، قول محیی‌الدین را که قائل به خاتمیت عیسی نسبت به ولایت محمدیه است. حمل بر ولایت عامه کرده‌اند، و معتقداند که محیی‌الدین حضرت مهدی را خاتم ولایت مطلقه می‌داند، و عیسی قهراً تابع آن حضرت می‌شود، ولی این گفته با صریح عبارت الفتوحات المکیة مخالف است، چون محیی‌الدین تصریح کرده است که عیسی افضل از جمیع اولیای محمدیین است. در جای دیگر، حضرت علی را اشرف و افضل از جمعی انبیا غیر از حضرت ختمی مرتبت می‌داند. ما کلام او را از موارد مختلف الفتوحات المکیة و فصوص الحکم، نقل کردیم. نک: شرح مقدمه قیصری، ص ۸۹۱، پانوش، چاپ امیرکبیر، ۱۳۷۰.

۳. محمدحسین فاضل تونی از جمله حکیمان و عارفانی است که به معنای واقعی کلمه قدر او ناشناخته مانده است. این مرد بزرگ عمر شریف خود را صرف تدریس و تألیف حکمت و عرفان نمود و در عزلت خلوت خود راز و رمزی با معبود خویش داشت. ایشان در هشتم دی ماه سال ۱۲۵۹ خورشیدی در شهر تون (فردوس) در جنوب خراسان متولد شد. در زادگاه خود و شهر مشهد و اصفهان به تحصیل علوم عقلی و نقلی پرداخت. فاضل تونی به همراه آیه‌الله بروجردی در درس‌های جهانگیرخان قشقایی و آخوند ملامحمد کاشانی شرکت و بیازده سال از محضر آن بزرگان استفاده کرده است. او با یک واسطه (میرزا هاشم اشکوری) شاگرد

ابن عربی به توجیه سخن محیی‌الدین درباره اقسام ولایت و خاتم اولیا پرداخته و کوشیده است همانند علامه قمش‌ای تعارضات کلمات ابن عربی را سامانی بدهد. او در کلمات خود حضرت عیسی را مظهر عقل اول دانسته و یک نوع ولایتی را نیز، شایسته و بایسته آن حضرت می‌داند و در نهایت خاتم ولایت محمدیه را به حسب مرتبه امیرمؤمنان و به حسب زمان حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، می‌داند.^۱

عثمان اسماعیل یحیی

عثمان یحیی یکی دیگر از ابن عربی‌شناسان معاصر است و او نیز درباره خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی، نظری دارد که ضمن دقیق بودن، خالی از اشکال نیست. وی نبوت در ولایت را بر دو قسم زمانی و ذاتی تقسیم کرده است. او بر این باور است که ولایت با وصایت یکی است، ولی با امامت فرق دارد. او امام علی بن ابی‌طالب را خاتم اوصیا از سوی پیامبر می‌داند و ولایت را نیز به «مستودع و مستقر» تقسیم می‌کند و می‌نویسد:

آقا محمد رضا قمش‌ای است. او پس از رحلت میرزا هاشم اشکوری عهده‌دار کرسی درس ایشان شد. وی پس از اصفهان در تهران سکونت گزید و به دعوت اولیای امور دانشگاه تهران که در آن موقع اعظمی چون میرزا مهدی آشتیانی، بدیع‌الزمان فروزانفر، استاد جلال‌الدین همایی، سید محمد کاظم عصّار تهرانی، اساتید آن دانشگاه بودند، به تدریس پرداخت. روزگاری که دانشگاه تهران، نام و آوازه‌ای داشت، به برکت چنین اساتیدی بود. سیر نزولی از کجا تا کجا؛ روزی استاد جلال‌الدین همایی، میرزا مهدی آشتیانی، استاد شهید مطهری، ابوالحسن شعرانی، محمد حسین تونی و استاد سید جلال‌الدین آشتیانی بر این کرسی‌ها تکیه زده بودند؛ آن کس است اهل بشارت، که اشارت داند / نکته‌ها هست بسی محرم اسرار کجاست؛ حافظ: غزل شماره ۱۹، چاپ غنی. استاد تونی پس از عمری تدریس در سال ۱۳۳۹ش دعوت حق را لبیک گفت و در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده شد.

۱. محمد حسین فاضل تونی، مجموعه رسائل عرفانی و فلسفی، تعلیقه بر شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۲-۱۱۴. البته مرحوم علامه تونی کلمات ابن عربی را عنوان مسئله قرار داده و عقاید خودش را همانند بعضی از اسلاف خود با سخنان ابن عربی مستند کرده و خاتمیت و ولایت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، و حضرت مهدی را موافق نظر ابن عربی قلمداد می‌کند، حال آنکه چنین نظری آن هم با آن صراحت در هیچ جای سخنان ابن عربی یافت نمی‌شود.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۱۲۹

ولایتی که میان عالمان و مجتهدان پارسا معمول و مشهور است، ولایت مستودع است؛ اما ولایت امام زمان «مستقر» است. او ولایت مستودع را از رسالت و امامت جدا می‌کند و ولایت مستقر را توأم با امامت و رسالت می‌داند.^۱ عثمان یحیی، عیسی و مهدی را که در کلمات ابن عربی آمده یک شخص می‌داند.^۲ پر واضح است که این نظریه با واقعیت‌های تاریخی سازگار نیست و جمع میان این دو بسیار بعید به نظر می‌رسد.

حسن‌زاده آملی

استاد حسن‌زاده آملی، یکی از اساتیدی است که چندین دوره شرح *فصوص الحکم* را در حوزه علمیه قم تدریس کرده‌اند و ماحصل آن تدریس، تعلیقه بر *فصوص الحکم* و کتاب *ممد الهمم* است. وی درباره نظر ابن عربی در موضوع خاتم ولایت می‌نویسد:

آن جناب (ابن عربی) عیسی، علیه‌السلام، را خاتم الاولیاء می‌داند. چنان که در *فصّ عیسوی* بیان می‌کند و قیصری نیز در شرح *فصّ شیثی* بدان تصریح می‌نماید و در عین حال که عیسی علیه‌السلام را خاتم الاولیاء می‌داند، جمیع انبیا و رسل و اولیا را مقتبس از مشکات رسول ختمی مرتبت، صلی الله علیه و سلم، و از باطن ولایت او می‌داند... و در ادامه از شرح *فصوص الحکم* قیصری نقل می‌کند که: خاتم رسل از عالم غیب خود در صورت خاتم اولیا (عیسی) تجلی می‌کند. پس این خاتم اولیا مظهر ولایت تامه است و چون همه انبیا و اولیا صاحب ولایت‌اند و خاتم اولیا عیسی مظهر جمیع ولایت است... پس خلاصه اینکه شیخ، عیسی، علیه‌السلام، را خاتم اولیای مقتبس از مشکات ولایت خاتم رسل می‌داند.^۳

۱. تحقیقات اسلامی، نشریه دایرةالمعارف اسلامی، سال دوم، شماره ۲، ص ۱۷-۱۸.

۲. همان، ص ۱۶-۱۷. ۳. *ممد الهمم*، ص ۳۴۷-۳۴۸.

ایشان در ادامه مطالبی را بیان می‌کند که گویی استاد با نظر ابن عربی موافق نیست و طبعاً این چنین نیز هست، ولی این مسئله را پذیرفته که ابن عربی ردای خاتمیت را به تن عیسی شایسته‌تر می‌داند.^۱

هانری کربن

پرفسور هانری کربن نیز همانند شماری از مستشرقان^۲ از این موضوع

۱. شایسته است این صراحت کلام استاد، با آن احتمالاتی که درباره شیعه بودن ابن عربی از قول ایشان نقل می‌شود، مقایسه شود، چون هیچ حکیم شیعی حضرت عیسی را به نحو مطلق، خاتم اولیا قلمداد نمی‌کند. ایشان در هزار و یک نکته، نکته ۱۹۰، می‌نویسد: محیی‌الدین عربی در باب ۳۷۶ از کتاب *گران‌قدرش الفتوحات المکیة* گوید: آیه مبارکه «بسم الله الرحمن الرحيم» در تمام سوره‌ها، از قرآن است... باید توجه داشت این تنها نظر علمای امامیه است. بعضی از محترمین این کلمات استاد را دلیل بر شیعه بودن ابن عربی - البته کلماتی شبیه این کلمات را نیز از دیگر بزرگان نقل می‌کنند - می‌آورند. نک: احیاگر عرفان، ص ۲۲۹. البته باید به این نکته هم توجه داشت که استاد بزرگوار درباره شیعه بودن ابن عربی و بزرگانی چون فخر رازی و أمثالهم نظر مساعد دارد.

۲. یکی دیگر از کسانی که تا حدودی در عرفان و تصوف اسلامی صاحب نظر است ویلیام چیتیک اندیشمند آمریکایی است که از محضر علامه آشتیانی استفاده برده و خمیرمایه عرفانی خود را از آن محضر برگرفته است. وی نیز در رساله *عوامل خیال*، به نقل برخی از نظریات ابن عربی درباره «خاتم اولیا» پرداخته و پس از نقل و نقد مطالب ابن عربی، مصداقی را بر این موضوع تعیین نکرده است. نک: *عوامل خیال*، ترجمه قاسم کاکایی، ص ۱۵۹؛ یکی دیگر از این مستشرقان توشیهیکو ایزوتسو است. ایشان نیز در فصل شانزدهم کتاب *صوفیسم خود*، به تحلیل جایگاه «خاتم اولیا» در عرفان اسلامی به ویژه ابن عربی پرداخته است و خیلی مباحث را مصداقی نکرده است. مگر اینکه به بیان نظریات عبدالرزاق کاشانی پرداخته و حال آنکه در تبیین کلمات کاشانی هم به خطا رفته است. نک: *صوفیسم و تائوئیسم*، ترجمه محمدجواد گوهری، فصل شانزدهم، ص ۲۷۵-۲۸۵. آقای میگوئل آسین پالاسیوس، دانشمند و محقق مسیحی نیز درباره افکار و آثار ابن عربی کتابی به نام *زندگی و مکتب ابن عربی* نوشته است، که با مقدمه عبدالرحمان بدوی و ترجمه حمیدرضا شیخی از سوی انتشارات اساطیر به چاپ رسیده است. وی نیز به مناسبتی البته به طور پراکنده درباره «خاتم اولیا» مطالبی نوشته و مصداق «خاتم اولیا» را از دیدگاه ابن عربی حضرت عیسی دانسته است و این نظر از ایشان طبیعی است. چون او یک محقق و پایبند به آیین حضرت مسیح است و نمی‌تواند دل و جان خود را از جانب‌داری خالی نماید، و از طرفی برای یک مسیحی جالب است که یک دانشمند بزرگ مسلمان موضوعی را که آنان سال‌ها است در پی اثبات آن بودند، اثبات کرده است.

خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی / ۱۳۱

غفلت نکرده و در فصل دوم تاریخ فلسفه‌اش زیر دو عنوان «پیامبرشناسی و امام‌شناسی» به تبیین مسئله پیامبر و امام پرداخته و در ضمن مباحث نیز مسئله خاتمیت اولیا را بررسی کرده است.

او با الهام از آثار عارفان اسلامی و به‌ویژه فیلسوفان و عارفان شیعی سدهٔ اخیر، ولایت را به مطلقه و مقیده تقسیم کرده و با استناد به چند حدیث مشهور که از رسول خدا دربارهٔ امام علی نقل شده، حضرت مولی الموحّدین علی، علیه‌السلام، را خاتم اولیای مطلقه دانسته و از آن جهت که تمام امامان از دیدگاه شیعه و بر اساس احادیث وارده «کلهم نور واحد» نور واحدی هستند، فرزندان آن حضرت را نیز وارث این مقام و به‌ویژه حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، را خاتم ولایت محمدیه دانسته است. او در خصوص رسالت، نبوت و ولایت می‌نویسد:

رسالت به منزلهٔ پوسته و نبوت به منزلهٔ مغز و ولایت به منزلهٔ عصاره این مغز است... ولایت که باطن نبوت باقیه است، به ولایت مطلقه و مقیده تقسیم می‌شود... ولایت اولیا نیز هر بار مظهر ولایت مطلقه است که خاتم آن، امام اول است، در حالی که خاتم ولایت محمدیه، مهدی امام دوازدهم است. بدین سان، امامت محمدیه با مجموعهٔ دوازده امام، خاتم ولایت است.^۱

۱. هانری کربن، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه سیدجواد طباطبایی، ص ۶۶-۶۷.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی

مسئله ولایت و خاتمیت از جمله مسائلی است که نگاه جدی و عالمانه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی^۱ را به خود جلب کرده است و از این رو، در چندین اثر خود از جمله شرح مقدمه قیصری،^۲ شرح فصوص الحکم، شرح رسائل قیصری، مقدمه مشارق الدراری، مقدمه مصباح الهدایة الی

۱. سید جلال‌الدین آشتیانی به سال ۱۳۰۴ش در آشتیان به دنیا آمد. پس از پایان دوره ابتدایی مقدمات علوم دینی را در همان شهر فرا گرفت و سپس به سال ۱۳۲۰ش یا (۱۳۲۳ش) برای ادامه تحصیل به تهران رفت و پس از اقامت کوتاه در آن شهر، وارد حوزه علمیه قم شد و حدود نوزده سال بی‌وقفه در آن حوزه در محضر بزرگانی همچون: آیت‌الله العظمی بروجردی و علامه طباطبایی و دیگر اساتید به تحصیل پرداخت. آنگاه به قزوین رفت تا محضر علامه سید ابوالحسن قزوینی را نیز درک کند، پس از درک آن محضر شریف، اوایل سال ۱۳۳۵ش راهی نجف شد. حدود دو سال و اندی در آن حوزه بزرگ به تکمیل تحصیلات خود پرداخت، و در نیمه اول سال ۱۳۳۸ش به ایران بازگشت. در مهر همان سال در حوزه و دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به تدریس شد، و نزدیک به پنجاه سال در مشهد رضوی به تصنیف، تدریس و تحقیق روزگار گذراند و سرانجام در سوم فروردین ۱۳۸۴ش ندای حق را لیک گفت و در ششم فروردین در صحن آزادی در حجره ۳۷ غریبانه به خاک سپرده شد. از این حکیم الاهی حدود دویست اثر ارزشمند علمی، فلسفی و عرفانی (مقاله، رساله و کتاب: تصحیح، تألیف و تصنیف) به جا مانده است. برای آگاهی بیشتر، نک: محمد ملکی (جلال‌الدین): در امتداد فلسفه و عرفان: کتاب‌شناسی توصیفی علامه سید جلال‌الدین آشتیانی.

۲. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، باب دوازدهم.

الخِلافة والولاية و در مقاله «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی» و به طور پراکنده در دیگر آثار خود، این مسئله را مورد دقت علمی، فلسفی و عرفانی قرار داده و بعضاً اشکالات دیگران را نیز تذکر داده است.

علامه آشتیانی که از شایسته ترین افراد برای طرح این گونه مباحث عرفانی است، در مقدمه رساله الولاية قیصری که در واقع شرح رساله التوحید والنبوة والولاية است، بخش به بخش به شرح مطالب رساله پرداخته و در جایی که به شرح و توضیح نیاز داشته، شرح و مشکلات و رموزات آن را حل کرده است. در ذیل این بخش از سخنان قیصری: «إعلم أن الولاية مأخوذة من الولی، و هو القرب، لذلك يُسمی الحبيب ولياً لكونه قريباً من محبة، و فی الاصطلاح هو القرب من الحق سبحانه»^۱ و «و أعلم أن الولاية مأخوذة من الولی بمعنى القرب، والقربُ علی قسمین، قرب الهویة الإهية إلى الاشياء كما أشر إليه...»^۲ می نویسد:

ولایت به فتح (واو) به معنای نصرت و کسر آن، به معنای امارت و ربوبیت و محبت نیز آمده است؛^۳ و اما «ولی» علی ما صرح به بعض الأعاظم، فعیل به معنای فاعل باشد که بنده تسولی کند به طاعت او و حقوق او را علی الدوام رعایت کند. فعیل به معنای مفعول نیز آمده است؛ چنان که فرموده: «وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»^۴.

وی درباره اینکه در فهم حقیقت ولایت و نبوت اکثر باحثان در این مسئله دچار زلات شده اند، می نویسد:

وارث ولایت مطلقه محمدیه به حسب باطن، ولایت متحد و سعه ولایت او برابر با ولایت حضرت ختمی مقام است؛ با این

۱. داوود قیصری، رسائل قیصری، فصل دوم، مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، ص ۲۶.

۲. قیصری، شرح فصوص الحکم، مقدمه، ص ۹.

۳. ولایت نیز مانند وجود، یک حقیقت مشکک و دارای مراتب و مدارج نزول و صعود است و به چهار وجه تقسیم می شود: به ولایت مطلقه، مقیده، عامه و خاصه. نک: سید یحیی یربسی،

۴. اعراف، ۱۹۶.

فلسفه عرفان، ص ۱۷۹.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۳۵

فرق که این مقام، برای خاتم الانبیاء بالأصالة است و برای خاتم الأولیاء بالوراثه از این‌رو، در مقام ظهور و صورت، تابع ختمی مقام و در معنا با آن وجود شریف متحد است.^۱

استاد پس از این تقریرات، زیر عنوان «تحقیق عرشی» می‌نویسد:

به اعتباری ولایت کلیه الاهیة جمیع انواع و اقسام ولایت را از عامه و خاصه و مطلقه و مقیده در بر می‌گیرد. ولایت از صفات کلیه الاهیة است که به اعتباری ازلی و به لحاظ حکومت، این اسم کلی الاهی،^۲ در مظاهر خلقیه دولت آن، ابدی و غیر قابل نفاذ و زوال است؛ اگرچه نبوت تشریحی که جهت ظهور و صورت آن می‌باشد، پایان می‌پذیرد. چه آنکه آفتاب و خورشید سفارت و رسالت محمدیه غروب نمود و حقیقت ولایت او در مشکات وجود اولیای او، الی یوم القیامة متجلی است و کمال حقیقی آن در ولایت مطلقه، خاتم الأولیاء مهدی، صلوات الله علیه، ظهور به هم می‌رسانند.^۳

وی سپس با تحلیل اسم کلی «ولی» که از اسمای دائم الظهور است،^۴ مطالب خود را با مستندات عقلی بیان داشته در ادامه مباحث خود، می‌نویسد:

ولایت (بفتح) که به معنای قُرب است و به ولایت عامه و خاصه تقسیم، و ولایت خاصه نیز، به ولایت مطلقه و مقیده منقسم می‌شود، و

۱. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص ۸۶۵ چاپ امیرکبیر؛ مقدمه رسائل قیصری، ص ۱۵۳ و ۱۵۵.

۲. اسم در اصطلاح عارفان عبارت است از: اعتبار ذات با صفت معین؛ یا اعتبار ذات با تجلی از تجلیات حضرت حق. نک: مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، فصل دوم.

۳. همان، ص ۱۵۶.

۴. ولی، عالم به شریعت و حقیقت و آگاه از ظاهر و باطن است. در صورتی که حوزه بعثت انبیا و رسولان، تنها، شریعت و ظاهر است. افضل اسمای الاهی همان اسم «الولی» است، و منشأ هر موجود تعینی از اسمای الاهی است. بنابراین، آن موجودی که مظهر اسم «الولی» بوده و ناشی از تعین به آن باشد، از همه موجودات افضل خواهد بود. نک: فلسفه عرفان، ص ۱۸۰.

پس از تقسیم ولایت خاصه به مطلقه و مقیده، ولایت عامه را نیز به دو قسم تقسیم می‌کند، و با استناد به آیه شریفه: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»^۱ به بحث این نوع ولایت می‌پردازد؛ و آن دو قسم را به عام و خاص اختصاص می‌دهد و ابتدا و انتهای که از تخلیه نفس از رذایل اخلاقی و تجلیه آن به فضایل انسانی شروع، و به مقام قرب نوافل می‌رسد، ختم می‌کند.^۲

به نظر استاد ولایت خاصه، که در مقابل ولایت عامه است، اختصاص به حضرت ختمی مرتبت و اوصیای خاص او دارد، که از آنان در سنت به «عترت» و در کتاب به «اهل بیت» تعبیر شده است و دارای ابتدایی است که همان نهایت مقام «قاب قوسین»^۳ است، و همین ولایت خاصه محمدیه که متجلی در جمیع مظاهر وجودیه است، اگر مقید به حدی از حدود اسمی از اسمای کلیه و تجلیات ذاتیه شود، از آن به ولایت «مقیده محمدیه» و «ولایت قمریه» تعبیر می‌شود؛ اختصاص به امت محمد دارد که از این جهت ولایت امیه محمدیه نیز به آن اطلاق می‌شود... و این ولایت گاهی در وجود جزئی شخصی حضرت ختمی مرتبت ظهور پیدا می‌کند که در این صورت، از آن به «ولایت شمسیه»؛ گاهی در وجود اوصیای خاص آن حضرت که حضرت علی مرتضی و اوصیای او باشد ظاهر می‌شود، در این صورت از آن به «ولایت قمریه» تعبیر، و به اعتبار اتحاد و وحدت آن جناب با عترت و

۱. بقره، ۲۵۷.

۲. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح رسائل قیصری، ص ۱۵۷.

۳. «قاب قوسین» در اصطلاح عرفان، مقام قرب اسمایی است که به اعتبار تقابل میان اسمای الاهی که آن را دایره وجود نامند؛ مانند: آفریدن؛ و مقامی بالاتر از آن جز مقام «أو ادنی» وجود ندارد. چون مقام «أو ادنی» عین جمع ذاتی است که در آن جدایی وجود ندارد. نک: عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ذیل حرف «ق» و شرح رسائل قیصری، مقدمه، ص ۱۷۵.

به حسب اصل ولایت به هر دو «ولایت شمسیه» اطلاق می‌شود. قسم دوم از ولایت عامه، اختصاص به ارباب قلوب و کاملان از عبّاد سیّار سالک دارد که فانی در حق و باقی به بقای سلطان وجوداند و میان قُرب نوافل و فرائض جمع نموده‌اند.^۱

تمام عارفان اسلامی حضرت ختمی مرتبت را مصدر جمیع انوار و مبدأ کلیّه معارف الاهی دانسته‌اند و جمیع انبیا را مبشّر وجود و ظهور آن جناب و آنها را از شعب و فروع ولایت کلیه محمدیه می‌دانند. به مقتضای کشف و شهود و روایات مسلمّه وارده از مقام حضرت ختمی مقام برای عترت اهل بیت مقام خاصی قائل‌اند؛ به‌ویژه برای حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، که پس از انقطاع نبوت متصدی مقام ولایت است، و از آن جناب که سرسلسله اولیا است به «آدم اولیا»

۱. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح رسائل قیصری، ص ۱۵۹؛ مشارق الدرّاری، مقدمه، ص ۷۹؛ شرح مقدمه قیصری، ص ۸۹۱-۸۹۳؛ به عبارت روشن‌تر ولایت بر دو قسم «عامه» که از آن به «امکانی و خلقی» و خاصه که از آن به «وجوبی و حقی» تعبیر می‌گردد، تقسیم می‌شود. ولایت عامه که دایره آن وسیع‌تر از خاصه است و شامل همه مؤمنان و خود بر دو قسم می‌شود. یکم، ولایت ارباب سلوک که نخستین مرحله مقام ولایت است و از مرتبه تخلیه آغاز و با طی منازل و مراتب به مرتبه قُرب نوافل که از مراتب فناست، پایان می‌پذیرد و در همین مرحله است به حق الیقین و بطن‌هایی از قرآن دسترسی پیدا می‌کند. دوم، ولایت ارباب قلوب و واصلان به مقام قُرب نوافل و فرائض که اینان فانی در حق و باقی به بقای اویند. همه اولیای الاهی و انبیا و رسولان دارای این مقام هستند. بدین جهت، این مرحله را ولایت عامه نامیده‌اند که در مقابل آن ولایت خاصه قرار دارد. قسم دوم، ولایت خاصه محمدیه است که اختصاص به حقیقت محمدیه و اوصیای پاک او دارد. کسانی می‌توانند به این مقام برسند که به مقام فنای در حق و بقای به حق رسیده باشند، البته این جایگاه برای او مقام باشد نه حال؛ و همین فرق میان ولایت خاصه و شقّ دوم ولایت عامه است. نک: شرح فصوص الحکم قیصری، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی؛ حکیم قمشه‌ای، رساله الولایه، ذیل صفحات ۴۴۰-۴۶۳؛ و همچنین نک: فلسفه عرفان، ص ۱۷۹. نویسنده کتاب می‌نویسد: ولایت بدان لحاظ که صفتی از صفات الاهیّه است مطلق، و اعتبار استناد به انبیا و اولیا مقید است. هر مطلق ساری در مقید، و مقوم آن است، و هر مقیدی مقوم به مطلق است. وی در ادامه چهار قسم ولایت (عامه، خاصه، مطلقه و مقیده) را به تفصیل با زبان ساده توضیح داده است.

تعبیر نموده‌اند، که مراد خاتم اولیا علی بن ابی طالب است.^۱ علامه آشتیانی در مقدمه رسائل قیصری، می‌نویسد:

و لا یخفی علی أحد، که به تصریح شیخ اکبر و دیگر اکابر از عرفا، جمیع این مقامات بالوراثه برای عترت و اهل بیت او (پیامبر) ثابت و متحقق است؛ لکنهم وراثت حاله و مقامه و علومه و اسراره کعلی، علیه السلام، الذی عبروا عنه «بآدم الأولیاء» و اول ولی مفرد ورثه حالاً و مقاماً و علماً و سرّاً، كما صرح به الشيخ الأكبر و تلميذه الشيخ الكبير، والشارح الفرغاني والشارح الجندی و غیرهم، و صرحوا أيضاً بأن الولاية الخاصة المحمدية تختتم بالمهدی، علیه السلام، و لذا كان صلوات الله عليه، من اشراط الساعة.^۲

هیچ گونه ابهامی در عبارات استاد نیست، مطلبی که هست تصریحات اکابر عرفان در این موضوع است که در این رساله بعضاً به آن تصریحات، اشاره شده است. استاد در ادامه می‌نویسد:

لذا تمام انبیا و اولیا حتی شخص خاتم انبیا به اعتبار نبوت - نه ولایت - کسب معرفت از باطن ولایت خاتم الأولیاء می‌نمایند؛ چون به حسب باطن، ولایت عین حقیقت محمدیه و «اقرب الناس إلى الحقيقة الكلية الأحمدية» است.^۳

۱. نک: مشارق الدراری، مقدمه، ص ۷۷-۷۸. سید حیدر هم می‌نویسد: اکثر قدمای اهل معرفت مانند بایزید بسطامی، جنید بغدادی، شبلی و معروف کرخی که همگی صاحب کشف و شهوداند، حضرت مهدی را ختم ولایت مقیده می‌دانند. نک: المقدمات، ص ۵۷۷.

۲. رسائل قیصری، مقدمه، ص ۱۲۹. اشراط الساعة، از جمله فصولی است که عبدالوهاب شعرانی از این فصل مطالبی از ابن عربی در خاتمیت حضرت صاحب الامر نقل می‌کند که در کتاب الفتوحات المکیه که امروزه در دسترس است، وجود ندارد و در صفحات پیشین مورد بررسی قرار گرفت.

۳. آنچه را که در این مقام بیان کرده‌ایم باید به یاد داشت تا در مقام شرح کلمات مؤلف، علامه قیصری و مطالب منقول از فصوص الحکم، در تعیین خلافت و ولایت مطلقه خاتم اولیا علی بن ابی طالب و نحوه ختمیت ولایت صاحب العصر والزمان، دچار لغزش نشویم و میان ولایت عامه مخصوص جناب عیسی که مرتبه تعیین ولایت او از ابعاض و اجزای خلافت محمدیه و به حسب رتبه متأخر از ولایت اولیا محمدیین است، خلط ننماییم. نک: رسائل قیصری، ص ۱۳۸.

علامه آشتیانی برای هر یک از نبوت و ولایت دو اعتبار قائل است که از آن به تقید و اطلاق تعبیر می‌کند، و ولایت با این نگاه، باطن نبوت خواهد بود.^۱ این در واقع حقیقت خاتم اولیا و متحد با مقام اسم اعظم و واسطه میان حق و تمام انبیا و اولیا است. البته در اینجا مراد از خاتم اولیا، این نیست که بعد از او ولی نباشد،^۲ بلکه مراد کسی است که به حسب حیطة ولایت و مقام اطلاق و احاطه، محیط بر جمیع ولایات و نبوتات باشد. از این رو، از این مقام به ولایت خاصه، نیز تعبیر کرده‌اند که گاهی باطن مقام حقیقت حضرت ختمی مرتبت و گاهی مقید به اسمی از اسما و حدی از حدود الاهی است. بنابراین، مراد از خاتم ولایت مطلقه و خاصه شخص رسول‌الله است که مقام بقا بعد از فنا و صحو بعد از محو است و انصاف به این مرتبه البته، به گونه‌ای که جایگاه مقام باشد، نه حال، اختصاص به اولیای محمدی، صلی الله علیه و سلم، دارد^۳ که ائمه طاهرین هم خاتم ولایت مطلقه و هم خاتم ولایت خاصه محمدیه هستند. ولایت حقیقت محمدیه، صلی الله علیه و سلم، به وصف اطلاق، متجلی در جمیع مراتب ولایت انبیا و اولیا است. ظهور کامل او در عالم، در وجود شخصی خود مشکات تام حضرت خاتم ولایت محمد مصطفی و زان پس در وجود مبارک، قطب‌الأقطاب حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، با همان

۱. حکیم ترمذی در فرق میان نبوت و ولایت می‌نویسد: «الفرق بین النبوة والولاية أن النبوة كلام ينفصل من الله وحيًا معه روح من الله فينقض الوحي... والولاية لمن ولي حديثه على طريق الخزائن...؛ نبوت کلامی است که در قالب وحی به همراه روح از سوی خداوند بر پیامبر فرو فرستاده می‌شود و به خاطر همین وجود روح، همانند یک امر حقیقی مورد قبول پیامبر واقع می‌شود. اما در ولایت، خداوند عهده‌دار حدیثی است که از خزاین الاهی است و خود آن را به گوش ولی می‌رساند، و ولی با سکینه تمام آن را می‌پذیرد». نک: سیرة الاولیاء، بند ۶۷، ص ۴۶، و بند ۵۵، ص ۳۸.

۲. میرزا احمد آشتیانی نیز در رساله الولایة، به این مسئله اشاره کرده است.

۳. آشتیانی: «محبی‌الدین ولایت مطلقه را به جناب عیسی نسبت داده خطای روشن است». استاد در موارد زیادی به خطاهای او و این مورد پاسخ مستدل داده است.

وصف اطلاق متجلی است و این ولایت در اوصیای آن حضرت هم از آن رو که «انسان کامل» اند جاری و ساری است و به جمیع اوصاف در مشکات خاتم اولیا حضرت مهدی موعود، عجل الله فرجه الشریف، بروز و ظهور دارد.^۱

البته این موضوع با حقیقت ولایت قبله اهل یقین، حضرت علی، علیه السلام، که خاتم ولایت مطلقه است منافات ندارد؛ چرا که حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، خاتم اولیا در آخر زمان خواهد بود، چون تمام امامان به حسب اصل وجود و باطن ذات و مقام ولایت، متحد بالذات اند و اختلاف آنها به شئون و ظهورات و رتبه زمانی است. گرچه بنابه مفاد حدیث «کلُّهم نورٌ واحد» همه امامان از یک نور واحدند، ولی مولی الموحّدين حضرت قطب العارفين جایگاه خاص خود را دارد. چون تمام انبیا و اولیا از مظاهر خاتم رُسل اند و آن حقیقت کلیه، دارای اشعات و لمعات و رقایق و فروعی است که سلسله اولیا و انبیا را تشکیل می دهد، و ولایت حضرت علی، علیه السلام، نیز ولایت مطلقه کلیه و به اعتباری ولایت مقیده به معنای ولایت خاصه محمدیه است و او نیز خلیفه الله است.^۲

امامان معصوم، معارف حقیقیه و احکام الاهیّه را از مأخذی که خاتم رسل اخذ می نموده اخذ می نمایند. این اخذ از برای پیامبر بالأصالة و برای ائمه، علیهم السلام، به تبع وجود مبارک رسول خدا است. از این رو، اجماع شیعه بر آن است که علم امامان، لدنی و وهبی است. ائمه به حسب ذات، واجد جمیع حقایق، و علوم و معارف مربوط به حفظ احکام و بیان حقایق و تبلیغ شریعت اند.

۱. جمعی دیگر از بزرگان اهل معرفت نیز به اشاره و یا به صراحت، حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، را خاتم ولایت دانسته اند؛ همچون عزیزالدین نسفی که عیسی را ختم ولایت نمی داند و نیز شیخ محمد اسیری لاهیجی ناظم مثنوی اسرار الشهود، و شارح گلشن راز نیز به اشاره حضرت مهدی را ختم ولایت می داند. نک: آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۹۱۶؛ مثنوی اسرار الشهود، قصیده ۳، ت ۵. ۲. نک: مشارق الدراری، مقدمه، ص ۸۵-۸۷.

احادیث فراوانی از طرق عامه از حضرت رسول نقل شده است: حدیث ثقلین و منزلت، «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی، إلا أنه لا نبی بعدی»^۱ «أنا و علی أبوا هذه الأمة»^۲ و احادیث دیگری که نقل شده بر این معنا دلالت تام دارند. بر اساس احادیثی همانند حدیث: «كنت نبياً و آدم بین الماء والطين و إن كان آدم أول الخلق فقد صار محمداً قبله»^۳ و «كنت مع الأنبياء باطناً و مع رسول الله ظاهراً»^۴ و حدیث نبوی «أنا و علی من نور واحد»^۵ اشاره به افضلیت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، بر دیگر امامان دارد.^۶

به هر حال، با توجه به کلمات استاد علامه ولایت در اصطلاح اهل معرفت، حقیقتی است که شأنی از شئون ذاتی حق و منشأ ظهور و بروز و مبدأ تعینات و متصف به صفات ذات الاهی و علت ظهور و بروز حقایق خلقیه، بلکه مبدأ تعینات حضرت احدیت و انتهای عالم ملک و شهادت است که در جمیع حقایق از واجب و ممکن، مجرد و مادی سریان دارد. با این اوصاف، ولی باید فانی در حق و باقی در ربُّ الأرباب شود و صفات دنیایی او در وجود ربانی وی مستهلک شود. بنابراین، خاتم اولین، جز رسول گرامی اسلام نمی‌تواند کس دیگری باشد، در حالی که او مظهر جمیع اولیا و انبیا است.

۱. اصول کافی، ج ۸، ص ۱۰۶ و بحارالانوار، ج ۵، ص ۶۹ و ج ۳۱، ص ۴۳۲.

۲. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵. ۳. همان، ص ۴۰۲.

۴. مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، به نقل از: کلمات مکنونه، ص ۸۴ این حدیث در مجامع روایی با الفاظ مختلف نقل شده است؛ گرچه در معنای آن اختلافی نیست. مثلاً: «كنت مع الأنبياء سرّاً، و مع محمد جهرّاً».

۵. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۸۰. اولیای محمّدیین و وارثان مقام و علم و احوال آن حضرت در مقام متحدند؛ و از این اتحاد در حدیثی چنین تعبیر شده است: «لنا مع الله حالات لیس فیها ملک مقرب و لا نبی مرسل». بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۳۶۰ و مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۵. این حدیث با مختصر اختلاف در الفاظ و عبارات در منابع حدیثی آمده است. شبستری می‌گوید: نبی چون آفتاب آمد ولی ماه / مقابل گردد اندر لی مع الله. گلشن راز، ص ۳۹.

۶. نک: سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قبصری، ص ۸۱۹-۸۹۴.

بر اساس حدیث نبوی مانند: «أنا و علی من نور واحد» علی مرتضی شقیق رسول خدا است و خاتم اولیا و وصی و وارث مقامات و احوال و حقایق وجودی رسول خدا است که نزدیک‌ترین اولیا و أقرب الناس به خاتم الأنبیاء است، و این مقام در وجود مبارک حضرت وصی و در یازده فرزندش جاری و ساری است که طبعاً آنها نیز در مقامی هستند که جایگاه قطب الأقطاب العارفین، علی امیرمؤمنان است که آخرین آنها، خاتم اولیا حضرت مهدی موعود، عجل الله فرجه الشریف، است که البته خاتمیت امامان نسبت به حضرت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، زمانی و متأخر از او است و در واقع خاتم اولیا بودن ائمه یازده گانه نمود و مظهری از حضرت خاتم و حضرت وصی است.

از آنچه ذکر شد روشن می‌شود که حقیقت خلافت محمدیه به اعتباری منبئی از ذات و صفات و افعال حق است، و در هر مرتبه‌ای حکم خاص خود را دارد.^۱ نبوت آن حضرت در مقام اسما و صفات، و ولوج او در مقام احدیت، و ظهور آن حضرت به صورت عام و رحمت واسعة الاهیة و تجلی و هیاکل سکنه جبروت، و سیر در مظاهر در عروج تحلیلی «نبوت تعریفی»^۲ نام دارد و بعد از بلوغ به مقام «أو أدنی»^۳ در نبوت تشریحی و

۱. ابن فارض مصری چگونگی علوم اسماء و صفات را در ذیل این دو بیت از ابیات «تائیه» خود: و أسماء ذاتی عن صفات جوانعی / جوازا لأسرار بها الروح سرت؛ رموز کتوز عن معانی إشارة / بمکنون ما تخفی السرائر خفت؛ به تفصیل بیان نموده است. نک: سعیدالدین سعید فرغانی، مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض؛ مقدمه و تعلیقات، سید جلال‌الدین اشتیانی، ص ۵۶۶-۵۶۲ و صائین‌الدین علی ترکیه اصفهانی با شرح نظم الدر، تصحیح: اکرم جودی نعمتی، ص ۲۴۳-۲۴۴.

۲. «نبوت تعریفی» را «نبوت عرفانی» و «نبوت تشریحی» را «نبوت تغنیی» نیز می‌گویند.

۳. همه انبیا در ملکوت دارای مقام خاصی هستند، و تنها کسی که در زمین و آسمان، ملکوت و جبروت، مقام خاصی ندارد، حقیقت محمدیه است که مقام او، مقام «أو أدنی» است، و این مقام از آن کسانی است که از ویژگی‌های بشری خود را دور ساخته و از مقام جبروت فراتر رفته و به عالم لاهوت رسیده و داخل شده است. اگر دیگر انبیا به این مقام یا مقام «قاب قوسین» دست یابند که اختصاص به حضرت ختمی مرتبت و اوصیای او دارد، این مقام برای

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۴۳

خاتم الأنبياء و اولیا جلوه‌گر شده و تمام هستی ذیل کلام معجزه‌آسای آن حضرت «آدم و من دونه تحت لوائی»^۱ قرار می‌گیرد. در وجود مبارک حضرت محمد مصطفی، صلی الله علیه و سلم، نبوت به اعلا درجه کمال خود رسید و دولت اسمای حاکم بر مدارج نبوت به سر آمد؛ چه آنکه نبوت جهت «خلقی» و ولایت جهت «حقی» است و حکم آن ازلی و ابدی است و در اقطاب و کُمَل از محمدین سریان و ظهور دارد؛ و خاتم «ولایت محمدیه» که عیسی و خضر و هر ولی در امت مرحومه در دایره ختمیت او قرار دارد، حضرت مهدی موعود، عجل الله فرجه الشریف، است.^۲

خلاصه اینکه استاد علامه بر این اعتقاداند که خاتم اولیا در هر عصر و زمانی باید یک «انسان کامل» باشد و این صفت در وجود مبارک رسول خدا بروز و ظهور پیدا کرده و سپس حضرت وصی قابل و شامل این مقام شده و پس از او امامان معصوم مصداق کامل خاتم اولیا هستند که آخرین آنها حضرت موعود است. البته، این مقام، برای خاتم الأنبياء بالاصاله و برای ائمة إثنا عشر، بالوراثه است،^۳ پس مصداق «خاتم اولیا» از نظر علامه آشتیانی اولاً و بالذات، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی و ثانیاً بالعرض، جانشینان او، یعنی امامان شیعه که اولین آنها حضرت امیرمؤمنان علی، علیه السلام، و آخرین آنها حضرت صاحب‌الامر، عجل الله فرجه الشریف، است،^۴ و از آنجا که حضرت صاحب‌الامر در حال حیات است،

آنان «حال» است نه مقام؛ ابتدای این مقام که نهایت مقام «قاب قوسین» و بدایت مقام «أو أدنی» است، پایان سیر پیامبران اولوالعزم و آغاز سیر ویژه خاتم انبیا و خاتم اولیا است. نک: آقامحمد رضا قمشه‌ای، رساله الولایة، صفحه ۴۴۰-۴۶۳.

۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۲.

۲. سید جلال‌الدین آشتیانی، مصباح الهدایة إلى الخلافة والولایة، مقدمه، ص ۲۱-۲۲.

۳. نک: سید جلال‌الدین آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، کیهان اندیشه، شماره ۲۶، مهر - آبان ۱۳۶۸. شرح مقدمه قیصری، ص ۸۹۲ به بعد. شرح فصوص الحکم؛ ص ۴۲ به بعد؛ مقدمه شرح رسائل قیصری.

۴. برای اینکه خاتم اولیا باطن خاتم انبیا است؛ چون ولایت، باطن نبوت است. ظاهر نبوت اعلام

چه بسا از جانب ایشان مقام ولایت بر مؤمنان، به اولیایی از امت رسول خدا که دارای قابلیت و شرایط علمی و عملی باشند و به گونه‌ای بتوان «انسان کامل» بودن و یا «کاملاً انسان» بودن را به آنها اطلاق کرد، تفویض شود. این همان معنا و مفاد آیه شریفه «أولئك بعضهم أولياء بعض»^۱ است، که این نوع ولایت خیلی مربوط به امور دنیوی نیست؛ بلکه تصرفات و راهبری در سیر و سلوک انسان‌ها به سوی حضرت حق است.^۲

همان‌گونه که اشاره شد به سبب اهمیت موضوع، علامه آشتیانی در بیشتر آثار خود به‌ویژه آثار یاد شده به هر مناسبتی زاویه‌ای از زوایای تاریک این مسئله را روشن کرده است. وی در شرح مقدمه قیصری، می‌نویسد: «حضرت مولی‌الکونین و امام الثقلین علی، علیه‌السلام، خاتم ولایت مطلقه محمدیه است. به این اعتبار که دایره ولایت او وسیع‌تر از سایر اولیای محمدی است، و به اعتبار اینکه خاتم ولایت مقیده، آن حضرت است؛ چون به وجود جزئی مقید به بدن خاص، و ظهور به وجود مخصوص عالم ماده، حافظ مراتب ولایت جزئی و مقیده حضرت ختمی مرتبت است. عیسی بن مریم، خاتم ولایت عامه اولیا قبل از حضرت ختمی مرتبت است، به اعتبار ولایت عامه؛ و حضرت مهدی موعود در آخر زمان، خاتم ولایت مطلقه است به اعتبار احاطه و سریان در اولیای بعد از خود؛ خاتم ولایت مقیده، آن حضرت است به اعتبار ظهور در وجود جزئی و شخصی موجود در عالم ماده و زمان مخصوص به ظهور او در عالم امکان، و زمان و ماده و مدت به اعتبار اطلاق ولایت

خبر از غیب و باطن آن تصرف در امور انسان‌ها است، به همین دلیل خاتم اولیا همان خاتم انبیای بالاصاله و در امامان شیعه بالوراثه است.

۱. انفال، ۷۲.

۲. البته فرق است میان این نوع ولایت با ولایت فقیهی که در حکومت‌داری و فقه مطرح است. ولایت فقیه در فقه، همان نظارت فقیه در امور ظاهری و اجتماعی مسلمانان است و اما ولایت عرفانی، ولایت تصرفی است.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۴۵

مطلقه بر عامه؛ شیخ اعظم در *فصوص الحکم*، عیسی، علیه‌السلام، را خاتم ولایت مطلقه دانسته است و به اعتبار ظهور حضرت مهدی به وجود جزئی و طلوع روح خاص و مقید او در بدن مخصوص، آن حضرت را خاتم ولایت محمدیه دانسته‌اند؛ اگرچه آن حضرت به اعتبار ولایت مطلقه به معنای مذکور متجلی در مشکات وجود حضرت عیسی، علیه‌السلام، است.^۱

آشتیانی و نقد کلمات ابن عربی

استاد علامه ضمن اینکه از جناب ابن عربی با عباراتی چون «اعاظم عرفا»، «شیخ اکبر»، «متصلع در عرفان»، «بنیانگذار عرفان نظری»، «شیخ العرفا» و... یاد می‌کند و عظمت و بزرگی مقام وی را در عرفان و تصوف می‌ستاید، با این حال او را با حفظ عظمت و شخصیت، به نقد می‌کشد تا آنجا که از وی با توجه به مطالب سست و بی‌اساس او به «خصم الدّ شیعه» تعبیر می‌کند، و چنان سخنان او را تحلیل و نقد می‌کند که گویی هیچ علاقه‌ای میانشان وجود ندارد. این همان برخورد عقل و اندیشه است. وی در جایی از آثار خود نیز تذکری بر پیروان او می‌دهد که باید با آثار و کلمات ابن عربی از روی میزان برخورد کرد، می‌نویسد:

یک عیب اساسی در کار اتباع ابن عربی آن است که چشم بسته آنچه مرشد آنها نوشته است قبول کرده‌اند. از جمله آنکه در «فصّ اسحاقی» شیخ بر خلاف ظواهر کتاب و سنت، بلکه نصّ صریح، اسحاق را ذبیح دانسته است. اتباع او عذر آورده‌اند که «الشیخ معذور فیما ذهب إليه لانه به مأمور». حال آنکه به حکم قواعد شرعی و عقلی شیخ را باید مورد مؤاخذه قرار می‌دادند. وجه صحیح آن است که هیچ دلیل شرعی و عقلی بر عصمت شیخ از اشتباه وجود ندارد. در جای دیگر شیخ یکی از اکابر انبیا

۱. شرح مقدمه قیصری، ص ۸۹۵.

را متهم می‌کند که در بیان احکام شرعیه مأمور به اجتهاد بوده است، و اگر خطا کرده مأجور است و باسی بر او نیست.^۱

با توجه به نقد و نظر استاد سید جلال‌الدین آشتیانی که طبعاً نظر او که، از منغمران در عرفان نظری و عملی است و از بزرگ‌ترین ابن‌عربی‌شناسان معاصر به شمار می‌آید، مقدم بر هر نظر دیگر به‌ویژه نظر معاصران است و سزاوار نیست دقت، هوش و ذکاوت و عظمت فلسفی - عرفانی وی را با معاصرانش که در فلسفه عرفانی دستی دارند، مقایسه کرد.^۲

علامه آشتیانی در بررسی همه جانبه خود بدون هیچ‌گونه تعصب مسائلی را عالمانه تحقیق و در هر جا که ابن‌عربی به خطا رفته، گوشزد و در هر جا مطلب حقی را گفته، او را تحسین کرده است.^۳ از این‌رو، در مقام

۱. مقدمه شرح فصوص الحکم، ص ۶.

۲. ابن تیمیّه اولین کسی است که اندیشه ابن‌عربی را به نقد کشیده است و او در نقد اندیشه ابن‌عربی ثابت کرد که به هیچ‌یک از اصول نقد پای‌بند نیست، و بعضاً بی‌دلیل بی‌آنکه مطلب شیخ را بفهمد، او را به باد ناسزا گرفته است. یکی از آن مسائلی که ابن تیمیّه به رد آن پرداخته مسئله «ختم الأولیاء» است که همه این موضوع را «کلمات شیطانیّه» قلمداد کرده، می‌نویسد: اصطلاح ختم الولایه، اصطلاحی است بی‌اصل و نسب و حکیم ترمذی آن را وضع نموده و در کتاب و سنت چنین مسئله‌ای مطرح نشده است. تمام فتاوی ابن تیمیّه در مجموعه‌ای به نام مجموعه فتاویّه در سال ۱۳۸۲ق به دستور ملک سعود بن عبدالعزیز به چاپ رسیده است. محمود غراب ابن‌عربی‌شناس معاصر هم در مقام پاسخ برآمده، ولی ایشان نیز جانب اعتدال و تحقیق را رعایت نکرده، و جانب تعصب را گرفته است، چون در مسئله ختم اولیا، ابن‌عربی کلماتی دارد که خاتم اولیا را جناب عیسی، مرد عرب، و حضرت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، و خودش می‌داند، اما غراب همه را بررسی و هیچ اشاره‌ای به مسئله حضرت مهدی نکرده است. این موضوع نشانگر سمت و سو داشتن تحقیق غراب و عاری از تعصب بودن وی درباره شیعه است که این نوع تحقیق شایسته یک محقق نیست و معمولاً ارزش خود را از دست می‌دهد و مشمول مرور زمان می‌گردد و آنگاه به فراموش‌خانه تاریخ سپرده می‌شود. محمود محمودغراب، شرح کلمات الصوفیه، ص ۱ - ۱۲۴؛ شرح فصوص الحکم من کلام الشیخ الاکبر، ص ۵۳ - ۵۸. این اثر مجموعه‌ای است که غراب همانند چندین اثر دیگر، از آثار ابن‌عربی جمع و تدوین کرده است.

۳. اینکه بعضی‌ها می‌گویند: علامه آشتیانی مرید ابن‌عربی است، این مطلب بی‌اساس و عاری از حقیقت و دور از انصاف است. اگر کسی اندک شناختی از ایشان داشته باشد به خود اجازه نمی‌دهد که چنین حرف بی‌اساسی را بزند.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۴۷

نقد او) آنجا که ابن عربی در داستانی باطن شیعه^۱ را خنزیر معرفی می‌کند، می‌نویسد: «شیخ اعظم با آنکه به اهل بیت عصمت و طهارت عشق می‌ورزد، ولی او «خصم الدّ شیعة امامیه» است». نقل قسمتی از کلمات شیخ خالی از فایده نیست.^۲

شیخ در یکی از نواحی دیار بکر شخصی از این جماعت «أفراد»^۳ که از خواص او، کشف احوال روافض از فرقه امامیه بوده است «فکان یراهم خنازیر...» می‌نویسد: «اگر شیعه از سر صدق سنی می‌شد، صورت او مبدل به انسان می‌شد و اگر در رفض باقی بماند، صورت ملکوتی او به صورت خنزیر باقی می‌ماند»^۴ و باز علامه آشتیانی می‌نویسد: «شیخ اعظم با شیعه رابطه نداشته است، اگر رابطه‌ای هم میان شیعه و عامه بود، منحصر به فقه و علوم نقلی بوده است».^۵

در *الفتوحات المکیّة* در ادامه مطلب پیشین مطالبی درباره تجسم اعمال دارد که جناب آشتیانی در نقد آن مطلب می‌نویسد:

مطالبی که در منطقه دیار بکر و اطراف آن اتفاق افتاده از جانب علمای ناصبی‌ها که دشمنان امام علی، علیه‌السلام، بوده‌اند ساخته شده و در دو قضیه «رجیون» آثار جعل آشکار است و از آنجا که جناب شیخ اکبر به شیخین عشق می‌ورزیده آن را باور کرده است».^۶

۱. شایسته است آن دسته از کسانی که تلاش می‌کنند ابن عربی را شیعه معرفی کنند به مقدمه علامه آشتیانی در شرح فصوص مراجعه نمایند. بعضی از محترمین در توجیه کلمات ابن عربی می‌نویسند: مراد وی از شیعه در آثار خود، شیعه اسماعیلی بوده است، در حالی که در هیچ جای از آثار وی به شیعه اسماعیلی اشاره نشده است. آنچه هست مطلق شیعه است. از طرفی علامه آشتیانی تأکید می‌کند که ابن عربی خصوصاً با فرقه امامیه سر سازش نداشته است.

۲. شرح فصوص الحکم، مقدمه، ص ۴۳.

۳. «أفراد» به کسانی اطلاق می‌شود که محکوم به حکم «قطب» نیستند.

۴. مقدمه آشتیانی بر شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۴۳، به نقل از: *الفتوحات المکیّة*، چاپ دار

صادر، بیروت، ج ۲، ص ۸. ۵. همان، ص ۴۲.

۶. همان.

با این حال، به تصریح شیخ اعظم افضل الأولیاء و اشرف خلایق بعد از غروب خورشید نبوت، علی امیرمؤمنان است. از این رو، از علی، علیه السلام، به «آدم اولیا» تعبیر کرده است. اگرچه شیخ اعظم به طور کلی با شیعه، خصوصاً فرقه امامیه سرسازش ندارد. او گویا مطلقاً آثار ائمه شیعه را ندیده است. البته، در موارد معدود که حدیثی از ائمه شیعه، علیهم السلام، آن هم از طریق عامه نقل می‌کند آن چنان تجلیل و تکریم می‌کند که آدمی گمان می‌برد او شیعه‌ای عالی مقام، بلکه متوغل در تشیع است که به لسان مولی الموالی سخن می‌گوید. ناگفته نماند که ابن عربی و اتباع او در اصول علوی المشرب که «الولایه» محمدی المشرب و علوی المشهد است.^۱

در این بخش از سخن، اصول نقد کاملاً رعایت شده است. هم ضعف و عدم شناخت ابن عربی از شیعه امامیه بیان و هم علاقه او به اهل بیت را متذکر شده است. شاید در پاسخ گفته شود که مخالفان شیعه نمی‌توانند علاقه‌ای به اهل بیت داشته باشند و این یک قضیه کلی است که هر کس شیعه است علاقه‌مند به اهل بیت خواهد بود و عکس آن نادرست است. این مطلب نادرستی است؛ زیرا اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان از هر فرقه و مذهبی، علاقه‌مند به امام علی و خاندان او هستند.^۲

۱. همان، ص ۱۲ (مقدمه). البته ذکر این نکته ضروری است که استاد ابن عربی را «خصم الدمه» شیعه و شیعیان معرفی می‌کند، نه امام علی؛ چون علوی مشرب بودن یک چیزی و مخالفت با شیعیان چیز دیگری است؛ چون عده‌ای شیعیان را فرقه بدعت‌گذار و ساخته دست عبدالله سبا می‌دانند و در نظر آنان این فرقه هیچ ارتباطی با امام ندارد.

۲. اخوان موحد در کتاب ارزشمند توضیح و تحلیل فصوص الحکم که انصافاً کار شایسته‌ای است، این قضاوت علامه آشتیانی را از روی میزان ندانسته‌اند. به نظر می‌رسد بهتر بود این دو بزرگوار، اندکی بیشتر تأمل می‌کردند و سپس چنین قضاوتی در حق آشتیانی روا می‌داشتند. نک: ص ۹۰ ذیل عنوان «نوسان در میان خشم و شیدایی».

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۴۹

وی در الفتوحات می‌نویسد:

و إلى هذا العلم، كان يشير عليُّ بن الحسين بن عليِّ ابن أبي طالب،
زين العابدين، عليهم الصلاة والسلام، بقوله، فلا أدري هل هما من
قبيلة أو تمثل بهما:

يا ربّ جوهر علم لو أبوح به لقييل لي أنت ممن يعبد الوثنا
ولاستحلّ رجال مسلمون دمي يرون أقبح ما يأتونه حسناً

شیخ اعظم، بر خلاف شاگرد عظیم خود، شیخ کبیر، صدرالدین قونیوی اقوالی را مستند به شیعه امامیه دانسته که کذب محض است و شیخ آنها را واقعی پنداشته، در حالی که خود او بدون تحقیق در سند احادیث و روایاتی را که وضّاعین با کمال وقاحت از قول حضرت ختمی‌مقام، جعل کرده‌اند؛ چنان با آب تاب نقل و با ابتهاج شرح و تفسیر می‌کند که اشخاص ساده لوح را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از طرفی در بخشی از صفحات الفتوحات المکیه، سید رضی را با استناد به حدیث «سلمان منا أهل البيت»^۳ از اولیای کاملان دانسته و در ادامه همین مطلب پس از ذکر اقسام «خواطر» به مطاعن شیعه پرداخته و می‌نویسد:

أكثر ما ظهر ذلك في الشيعة ولا سيما في الإمامية منهم، فدخلت
عليهم شياطين الجنّ أولاً بحب أهل البيت؛ واستفراغ الحبّ فيهم و
رأوا أنّ ذلك من أسنى القربات إلى الله...^۴

۱. الفتوحات المکیه، (۱۴ جلدی) ج ۳، ص ۲۴۹ و شرح فصوص الحکم، مقدمه، ص ۴۵ و المقدمات من نصّ النصوص، ص ۴۱.

۲. الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۰۰ و ۳۲ و شرح فصوص الحکم قیصری، مقدمه، ص ۴۵. استاد آشتیانی ادامه این دو بیت را که در اصل چهار بیت است در پاورقی آورده است. نک: شرح فصوص الحکم، مقدمه، ص ۴۶.

۳. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۲۱، و ج ۱۷، ص ۱۶۹.

۴. الفتوحات المکیه، ج ۱، ص ۲۸۲. استاد در ادامه می‌نویسد: «از هیچ دیوانه‌ای چنین کلامی شنیده نشده است.»

شیخ این حدیث را از ابوهریره نقل کرده و حال آنکه خلیفه دوم وی را یهودی زاده می دانست و او را از نقل حدیث منع می کرد و عالمان مصر نیز لقب «بازرگان حدیث» به وی داده اند. به هر حال، با آنکه شیخ اکبر در مواضع زیادی ارادت خود را به اهل بیت ثابت کرده، ولی در الفتوحات المکیه^۱ پس از نقل پرسش های حکیم ترمذی و بیان پاسخ آنها از تعریف «آل محمد» طفره رفته و باز در جای دیگر به تدارک مطالب خود پرداخته است.^۲ این گونه آشفته سخن گفتن در شأن یک انسان عارف آن هم ابن عربی عجیب است و به یقین باید گفت که یا الفتوحات المکیه دست خوش نااهلان قرار گرفته و یا حکایت از عدم انسجام فکری وی می کند. ابن عربی می نویسد:

فکل نبی من لدن آدم إلى آخر نبی ما منهم أحد يأخذ إلا من مشكاة خاتم النبیین، و إن تأخر وجود طینته، فإنه بحقیقته موجود، و هو قوله، صلى الله علیه و سلم: «كنت نبياً و آدم بين الماء والطين» و غیره من الأنبياء ما كان نبياً، إلا حين بعث و كذلك خاتم الأولياء كان ولياً و آدم بين الماء والطين و غیره من الأولياء ما كان ولياً... فخاتم الرسل من حيث ولايته نسبته مع الخاتم للولاية نسبة الأنبياء والرسل معه.^۳

بنابراین، باید خاتم ولایت محمدیه و وارث مقامات و احوال و حقایق او، نزدیکترین اولیا و اقرب ناس به خاتم الأنبياء باشد و این خاتم در عصر ما مهدی، علیه السلام، است و این مطلب با گفته اهل تحقیق منافات ندارد

۱. همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

۲. سید جلال الدین آشتیانی، شرح فصوص الحکم، از ص ۴۶ تا پایان مقدمه.

۳. فصوص الحکم، تصحیح: ابوالعلاء عقیفی، ص ۶۳-۶۴ ابوالعلاء عقیفی می نویسد: مقصود پیامبر از این حدیث همان حقیقت است، نه به این معنا که پیش از آفرینش آدم، چنین مقلد شد که من نبی باشم، چنان که از ظاهر حدیث برمی آید، بلکه بدین معنا که حقیقت من و روح من که همان عقل الاهی است.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۵۱

که علی، علیه‌السلام، خاتم اولیا و وارث مقامات و احوال او است و نیز موافق است با نصّ کلام شارحان *فصوص الحکم* که فرموده‌اند: «مَنْ صَحَّتْ نَسَبَتُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صُورَةً وَ مَعْنَى فَهُوَ الْإِمَامُ، الْقَائِمُ مَقَامَهُ»^۱.
استاد در جای دیگر می‌نویسد:

به اعتباری همین ولایت خاصه محمدیه که متجلی در جمیع مظاهر و مجالس وجودیه است و جمیع نبوتات و ولایات، اشعه و انوار وجود سعی و حقیقت جمعی اویند، در مقام ظهور، مقید به حدی از حدود و مقید به اسمی از اسمای کلیه و تجلیات ذاتیه می‌شود. با اینکه به حبه ذات دارای اطلاق و شمول است، از آن تعبیر به ولایت «مقیده محمدیه» می‌نمایند، ... این نوع ولایت گاهی در وجود جزئی شخصی حضرت ختمی مرتبت تجلی می‌نماید و گاهی در مظهر یکی از اوصیای او که امام علی و اوصیای او باشند... و اگر در کلام اعظم، مثل شیخ اکبر دیده شد که به عیسی خاتم ولایت عامه و به مهدی، عجل الله فرجه الشریف، ولایت خاصه^۲ اطلاق شده است گمان نبرند که ولایت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، تابع ولایت عیسی، علیه‌السلام، است؛ چون مقام و مرجع ولایت کلیه محمدیه و اولیای محمدیین مقام «أو ادنی» و مرتبه عیسی مقام «قاب قوسین»^۳ است.^۴

در باب ششم که در معرفت خلق روحانی است بعد از بیان این معنا که اول تعین عارض بر وجود متجلی از حق، حقیقت حضرت محمد، صلی الله علیه و سلم، است، می‌نویسد:

-
۱. رسائل قیصری، سید جلال‌الدین آشتیانی، مقدمه، ص ۱۶۴.
 ۲. ابن عربی نیز در *فصوص الحکم*، صاحب ولایت خاصه را افضل از جمیع رسل و انبیا می‌داند و از همین ولایت به «خاتم الأولیاء» تعبیر نموده است. نک: شرح رسائل قیصری، ص ۱۶۱.
 ۳. شرح رسائل قیصری، ص ۱۵۹-۱۶۰، با مختصر تلخیص.
 ۴. درباره مقام «أو ادنی» و «قاب قوسین» در سیر و سلوک عرفانی و مراتب آن، نک: شرح رسائل قیصری، مقدمه، ص ۱۷۵-۱۷۶.

فلم یکن أقرب إلیه قبولاً فی ذلک الهبا إلا حقیقة محمد... و أقرب
الناس إلیه علی بن ابی طالب «امام العالم»^۱ و سرّ الأنبیاء أجمعین،
ثم سائر الأنبیاء والأولیاء...^۲

علامه آشتیانی با توجه به این متن فعلی *الفتوحات المکیّة* می نویسد:

شخص شخیص شیخ در *الفتوحات المکیّة*، ختم ولایت محمدی را
مشخص ساخته است. از او به «امام العالم» و «سرّ الأنبیاء والأولیاء» تعبیر
کرده است و صریح کلام او از این قرار است:

فلما أراد وجود العالم و بدأه علی حدّ ما علمه بعلمه بنفسه... إنه
تجلی ینوره... فلم یکن أقرب إلیه قبولاً... الخ، فکان مبتدء العالم
بأسره و أول ظاهر فی الوجود و أقرب الناس إلیه علی بن
أبی طالب، علیه السلام، و أسرار الأنبیاء أجمعین.^۳

برداشت استاد تا حدودی مقرون به صحّت است، گرچه در این عبارت
تصریح به خاتمیت امام علی نشده است و او را «امام عالمین و سرّ انبیاء»
دانسته که کسی چندان مخالفتی با این نظریه نکرده است و از طرفی
ابن عربی حرف جدیدی نگفته است. این مطلبی است که بسیاری از
عارفان و عالمان بر این باوراند و حتی برخی از عالمان مسیحی نیز به آن
حضرت به دیده احترام می نگرند و در برابر عظمت آن امام همام سر
فرود آورده اند.

۱. در نسخه های *الفتوحات المکیّة* «امام العالم» نیامده است. عبارت *الفتوحات*، «سید العالم» و «عین
العالم» است. ج ۱، ص ۱۱۹. و در بعضی از نسخه های خطی چاپ نشده «أقرب الناس إلی
رسول الله و سید العالم بأسره و أسرار الأنبیاء والأولیاء أجمعین» آمده است.

۲. *الفتوحات المکیّة*، ج ۱، باب ۶، ص ۱۱۹-۱۲۰ و سید جلال الدین آشتیانی، *رسائل قیصری*،
مقدمه، ص ۱۶۵. البته مختصری عبارت *الفتوحات المکیّة* با *رسائل* اختلاف دارد. در متن ابتدا
عبارت *رسائل* و سپس عبارت *الفتوحات* نقل شده است.

۳. *الفتوحات المکیّة*، ج ۱، ص ۱۱۹؛ و سید جلال الدین آشتیانی، *شرح فصوص الحکم*، ص ۲۷۰.
«ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، *کیهان اندیشه*، ص ۱۰۶. مختصر اختلافی در الفاظ این سه
منبع وجود دارد.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۵۳

خلاصه آنکه شیخ اکبر پس از بیانات مختلف در *الفتوحات المکیة*، مطلبی را آورده ضمن اینکه پرده از برخی از ابهامات برداشته، ولی باز از این موضوع به اجمال گذشته و می‌نویسد:

إعلم أیدنا الله، أن لله خليفة... من عتره رسول الله، صلی الله علیه و سلم، من ولد فاطمة، یواطی إسمه، اسم رسول الله، جدّه الحسن بن علی بن ابی‌یبايع بين الركن والمقام.^۱

ابن عربی این حدیث را که در صفحات پیشین هم به آن اشاره شد، دلیل بر ظهور قائم، زمانی که زمین پر از ظلم و جور می‌شود ذکر کرده و شارحان شیعی هم وجود این حدیث را در *الفتوحات اولیاً*، دلیل بر شیعه بودن او و در ثانی، دلیل بر خاتمیت حضرت مهدی دانسته‌اند، و حال آنکه مفاد حدیث به هیچ‌یک از موارد فوق دلالت ندارد،^۲ و جز اینکه به ابهام کلمات ابن عربی می‌افزاید، چیزی را ثابت نمی‌کند. علامه آشتیانی هم به ابهام در کلمات ابن عربی اشاره کرده، می‌نویسد:

باید عرض کنم کلمات شیخ در این باب، گاهی مبهم و در مواردی متشتت و در برخی از موارد قابل تطبیق بر علی و مهدی و عیسی، علیهم‌السلام، می‌باشد؛ ولی با تأمل و دقت کامل در عبارات مختلفه ابن عربی، خاتم ولایت مطلقه محمدیه به حسب

۱. *الفتوحات المکیة*، ج ۳، ص ۳۲۷-۳۲۸ و شرح رسائل قیصری، ص ۱۶۵. شیخ بهایی نیز این بخش از سخنان ابن عربی را در *الرابعین* خود آورده و در برخی نسخه‌ها عبارت «المسمی بالمهدی» آمده که در نسخه محقق و تعلیقه ملا اسماعیل خواجوی نیامده است. احتمالاً متعصبان شیعی این عبارت را وارد متن، و یا متعصبان سنی آن را از *الفتوحات* حذف کرده‌اند. والله اعلم بالصواب. این حدیث در بسیاری از منابع اهل سنت و شیعه نقل شده است. نک: شیخ بهایی، *الأربعون حدیثاً*، حدیث ۳۶، ص ۶۴۹؛ *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۲۹۰. حدیثی که در *بحارالانوار* آمده مختصر تفاوتی با عبارت *الفتوحات* دارد.

۲. مفاد حدیث این است که اگر زمین پر از ظلم و جور شود امام غایب ظهور می‌کند و زمین را از وجود ظالمان پاک می‌کند. شک و تردیدی در این نیست، ولی تردید در اینجا است که آیا این امام غایب همان خاتم اولیای مد نظر ابن عربی است یا غیر او است. البته این حدیث، حدیث نفس مسلمانان خموش و خمود است.

رتبه، یعنی بعد از غروب شمس نبوت ولایت محمدیه، در مشکات علی بن ابی طالب، علیهم السلام، طالع و به حضرت مهدی موعود، صلوات الله علیه، زماناً ختم می شود و حضرت عیسی خاتم ولایت عامه، یعنی ولایت موروثه از انبیای مقدم بر خود می باشد و اگر به آن خاتم ولایت مطلقه یا علی الاطلاق، اطلاق شود، مراد از مطلق عام است در مقابل ختم ولایت خاصه محمدیه، ولایتی که موروث از خاتم الأولیاء علی الاطلاق است که نفس نفیس خاتم الانبیاء باشد، چه آنکه آن حضرت همان طور که خاتم انبیا است خاتم الأولیاء نیز هست، و ولایت او فلک محیط بر جمیع ولایات است و قهراً خاتم او نیز باید از وارثان از امت محمد باشد که آن حضرت او را معین کرده اند.^۱

استاد با این بیان، که تنها فرق آن با نظر ابن عربی، در تقدم و تاخر خاتمیت است، به گونه ای منطقی در پی توضیح و تبیین ابهامات ابن عربی برآمده است؛ چون با توجه به کلمات ابن عربی در الفتوحات المکیة و فصوص الحکم، خاتمیت حضرت عیسی چه از نوع عامه و یا خاصه، ترجیح داده شده است، ولی استاد با توجه به تقسیمات خاتمیت به عامه، خاصه، مطلقه و مقیده، خاتمیت علی الاطلاق را از آن امیر مؤمنان، علیه السلام، البته به نحو وراثت از رسول الله، دانسته، ولی در مرتبه تاخر خاتمیت عیسی علیه السلام را هم نفی نکرده است.^۲ گرچه از کلمات استاد استفاده می شود که منظور وی از خاتمیت حضرت عیسی نسبت به اولیا و پیامبران پیشین است. از این رو، همه انبیا و اولیا از آغاز تاکنون تحت لوای خاتمیت حضرت رسول الله است، و استاد با توجه به کل کلمات ابن عربی می نویسد:

۱. سید جلال الدین آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، کیهان اندیشه، شماره ۲۶، مهر و آبان، ص ۱۰۰.

۲. تقسیم استاد با تقسیم ابن عربی از «ولایت» و «ولی» که در صفحات پیشین به آن اشاره شد فرق دارد. بر اساس تقسیم استاد اطلاق به خاتمیت امام علی، علیه السلام، انصراف دارد، ولی تقسیم ابن عربی، شامل این اطلاق مشخص و معین نمی شود.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۵۵

به عقیده ابن عربی، علی، علیه‌السلام، خاتم اکبر و مهدی، عجل الله فرجه الشریف، خاتم کبرا و عیسی، علیه‌السلام، خاتم صغرا و شخص ابن عربی خاتم اصغر است، ولی نه ختمیت موروث از خاتم ولایت محمدیه، و ولایت حضرت امیر، علیه‌السلام، و یکی از عترت در هر دوری از ادوار، ولایت شمسیه و ولایت اولیای از امت محمد، صلی الله علیه و سلم، «ولایت قمریه» یا «نجمیه» است. اگر ولایت شخص حضرت ختمی مقام را «ولایت شمسیه» و وارثان احوال و علوم و مقامات را «ولایت قمریه» بدانیم و ولایت ارباب عارفان از امت آن حضرت، ولایت «نجمیه» است.^۱

استاد در ادامه می‌نویسد: عارف محقق عبدالرحمان جامی^۲ در «فصل شیشی» از شرح خود بر *فصوص الحکم* گفته است:

إعلم أن الظاهر من كلام مؤيد الدين جندی أن مراد الشيخ بخاتم الأولياء نفسه و هو الظاهر كما يدل كلامه في الفتوحات؛ والشيخ شرف الدين داوود القيصری صرح بأن المراد بخاتم الأولياء هو عيسى، عليه السلام، مستدلاً بأن الشيخ صرح في الفتوحات بأنه، عليه السلام، خاتم الولاية المطلقة. والشيخ كمال الدين عبدالرزاق أن خاتم الأولياء هو المهدي، عليه السلام، ولكنه ينافی ما نقله القيصری^۳

۱. همان، ص ۱۰۰.

۲. نورالدین ابوالبرکات، عبدالرحمان بن نظام‌الدین احمد بن محمد جامی، شاعر، و حکیم نام‌آور قرن نهم (۸۱۷ق) در تربیت جام زاده شد. مقدمات را نزد پدر آموخت، سپس شاگردی خواجه علی سمرقندی، شهاب‌الدین محمد جاجرمی کرد و در نزد این عالمان و چند تن دیگر منطق، فلسفه، کلام، حدیث و فقه و اصول آموخت. پس از این دوره آهنگ سیر و سلوک کرد و به خدمت سعدالدین کاشغری نقشبندی درآمد و سرانجام به سال ۸۹۸ق در هرات درگذشت. از جامی آثاری به نظم و نثر به جا مانده است. *نقد النصوص؛ الفوائد الضیائیة؛ مثنوی هفت اورنگ و مثنوی سلمان و ابدال* از جمله آثار او است.

۳. آشتیانی: حق با شیخ شارح کاشانی است «علی ما صرح به الشيخ الأكبر نفسه»، و قیصری و جامی عبارت شیخ را ندیده است و یا انغمار در تعصب، مسبب شده که عبارات شیخ را ندیده بگیرند. نک: «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی» ص ۱۰۱، پانوش.

من الفتوحات. قال الشيخ صدرالدين القونيوى فى تفسير الفاتحة: أن الله ختم الخلافة الظاهرة فى هذه الأمة عن النبى، صلى الله عليه و سلم، بالمهدى، عليه السلام، و ختم مطلق الخلافة بعيسى، عليه السلام، و ختم الولاية المحمديّة لمن تحقّق بالبرزخيّة الثابتة بين الذات والألوهيّة...؛^۱ بدان که از ظاهر کلام مؤيدالدين جنسدى استفاده مى شود که مراد ابن عربى از خاتم اوليا همان گونه که در الفتوحات المکيه آمده خودش و بنابه نظر قيصرى مراد ابن عربى از خاتم اوليا حضرت عيسى، عليه السلام، و نظر عبدالرزاق کاشانى اين است مهدى، عليه السلام، خاتم اوليا است در حالى که اين بر خلاف نظر قيصرى است. صدرالدين قونيوى در تفسير سوره حمد خلافت و خاتميت ظاهرى را از آن حضرت مهدى و خاتميت مطلق را عيسى دانسته است.

«اینکه شيخ کبير، صدرالدين قونيوى فرمود: «و ختم الولاية المحمديّة لمن تحقّق بالبرزخيّة...» مرادش از متحقّق بالبرزخيّة بين الوجوب والإمكان که همان برزخيّت میان ذات و مقام غيب الغيوب و میان ألوهيت باشد، اختصاص به ختم ولايت خاصه محمديه دارد که مصداق آن به حسب زمان، مهدى موعود و به حسب رتبه على، عليهما السلام، است؛ و دليل بر مدّعاى حقير آن است که شيخ کبير، صدرالدين قونيوى در فکوک^۲ تصريح کرده است که حضرت مهدى خليفة الله و صاحب ولايت مطلقه موروثة از خاتم الأنبياء است و متحقّق به مقام برزخيّت اختصاص به حضرت ختم انبيا و ورثة احوال و مقامات و علوم آن حضرت دارد و عيسى، عليه السلام، متحقّق به برزخيّت کبرا و صاحب مقام «أو أدنى» نمى باشد، و مراد از

۱. همان، ص ۱۰۱؛ صدرالدين قونيوى، إعجاز البيان فى تفسير أم القرآن، تصحيح و تحقيق: سيد جلال الدين آشتياني، ص ۳۴۲.

۲. كتاب الفکوک، ترجمه، محمد خواجوى، فکة هارونى، ص ۳۰۲؛ سيد جلال الدين آشتياني، «ختم ولايت در اندیشه ابن عربى»، ص ۱۰۱ و شرح رسائل قيصرى، مقدمه، ص ۱۸۰.

خلافت مطلقه مضاف به عیسی، همان خلافت عامه که عیسی وارث آن از انبیای قبل از خود، نه آنکه عیسی وارث خلافت خاص محمد، علیه‌السلام، باشد، و مراد حضرت قونیوی از ختم خلافت ظاهر در امت محمدیه آن است که حضرت مهدی هم خاتم خلافت ظاهره است و خلافت او به نصّ حضرت نبوی ثابت شده است که «إِنَّ اللَّهَ خَلِيفَةُ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا...» و او هم ولیّ متصرف در باطن و هم متصرف در ظاهر و صاحب تمکین و دعوت نبوی است و دلیل بر آنکه حضرت مهدی، علیه‌السلام، جامع میان خلافت ظاهره و باطنه است به همین سبب است که شیخ کبیر قونیوی بر آن استدلال کرده است...»^۱

از شئون صاحب ولایت مطلقه، تصرف در باطن و ظاهر است و در ولایت صاحب تصرف در باطن، اخبار از جانب نبی، صلی الله علیه و سلم، واجب نیست به خلاف خلافت و ولیّ متصرف در ظاهر، که تعیین آن از اوجب واجبات است. از این رو، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخْبَرَ بِلِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ: «إِنَّ اللَّهَ خَلِيفَةُ اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنِيْتَهُ كُنِيْتِي وَ لَهُ الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ».^۲

مقام محمود، مقام «أو أدنی» است و صاحب این مقام متحقق است به برزخیه‌ی اولی بین الذات و مقام الوهیت و صاحبان ولایت مطلقه مظهر اسم «الله» ذاتی هستند، نه «الله» وصفی، کما لا یخفی علی العارف باصطلاحاتهم.

بعضی از شارحان فصوص الحکم از پیروان ابن عربی، رضی الله عنه، او را خاتم الأولیاء علی الاطلاق دانستند و درباره‌ی او سخن‌ها گفتند، ولی کم‌کم عقل بر احساسات آنها غالب آمده و به پیروی از شخص ابن عربی که از خلص عاشقان عترت و اولیای محمدیین است، او را خاتم صغرا و

۱. کتاب الفکوک، چاپ سنگی طهران، حاشیه منازل السائرین، ص ۲۸۸ و آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، ص ۱۰۱.

۲. مشارق الدراری، مقدمه، ص ۷۹ و کاشانی، شرح فصوص الحکم، ص ۱۲۷.

صاحب ولایت مقیده دانستند که تحت سیطره ولایت مطلقه حضرت علویه و مهدویه، علیهما السلام، قرار دارد و بدون شک دارای مقامی عالی و متعالی است و تا عصر ما برای او رقیبی به وجود نیامده است. او به اعتبار ظاهر شریعت حنفی مسلک و به حسب باطن از خلص مریدان و عاشقان عترت و اهل بیت، علیهم السلام، است، و اگر به روایات اهل بیت در اصول، عقاید، اخلاقیات و تفسیر دسترسی پیدا می‌کرد، قهراً ابوابی از معارف را اختصاص به بیان حقایق نهفته و مستور در مآثورات ولویه می‌داد.^۱

ابن عربی در «فصل شیخی» مطالبی را بیان کرده است که باید عارفی شیعه مسلک آن مطالب را بیان می‌کرد. عرفان و تصوف بر دو اصل اصیل استوار است: توحید و ولایت، چه آنکه توحید به معنای حقیقی آنکه ارباب عرفان در اطراف آن عالی‌ترین مطالب را تقریر کرده‌اند، همان مشرب آل‌البیت است و جناب ولایت مدار علی مرتضی سرسلسله متحققان در حقیقت توحید است.

مظهر حق در مقام تجلی و ظهور در مراتب و مظاهر وجود و به عبارت کامل‌تر مظهریت حق در مقام قبول تجلی و ظهور کلیه اسمای الاهیة، چه اسمای کلیه و اُمّهات صفات، و چه اسمای جزئیة که از تناکح در اسمای کلیه و اُمّهات اسما، ظهور پیدا می‌نمایند، اختصاص به حقیقت محمدیه و عین ثابت احمدیه دارد. به نحو اصالت و نیز اختصاص دارد به وارثان مقامات و علوم و احوال آن حضرت، یعنی عترت طاهره و اهل بیت بزرگوار آن حضرت بالوراثه و با رجوع به مآثورات ولویه و احادیث و

۱. آن‌گونه که از تقریر استاد استفاده می‌شود، علاقه محیی‌الدین ابن عربی به اهل بیت عترت، غیر از علاقه او به شیعه به عنوان محب اهل بیت است. او حساب شیعیان را از حساب اهل بیت جدا می‌کند. گویی ابن عربی این حضرات را وصله تن آن ذوات مقدسه نمی‌داند و با توجه به این دیدگاه و آموزه‌ها میانه خوبی با شیعیان ندارد.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۵۹

ادعیه وارد از اولیای محمدیین، و مراجعه دقیق به مطالب عالیّه مدوّنه در کتب اکابر عرفا جای شک و شبهه باقی نمی‌ماند.^۱

به هر حال، اولیای محمدیین که خاتم ولایت محمدیه‌اند، ولایت آنان مطلقه و افضل از انبیایی هستند که به حسب زمان، مقدم بر حضرت رسالت‌پناه می‌باشند و محققان اهل تصوف و عرفان بر این مشرب‌اند و معرفت آنان در این باب ناشی از تعبد نمی‌باشد، بلکه شهوداً متحقق بر این اصل اصیل‌اند و متمسک به روایات ولویه و نبویه‌اند.^۲

فإن الرسالة والنبوة - أعني نبوة التشريع و رسالته - تنقطعان والولاية لا تنقطع أبداً. فالمرسلون من كونهم أولياء لا يرون ما ذكرناه إلا من مشكاة خاتم الأولياء فكيف من دونهم من الأولياء... الخ.^۳

حضرت خاتم انبیا به نبوت تعریفی و وساطت فیض در مقام تجلی حق به اسم اعظم در حقیقت محمدیه متصف است و کلیه انبیا و اولیا از ابعاض و اجزای او، و اسمای حاکم بر مظاهر امکانی از سوادن^۴ اسم اعظم نبوی

۱. با این وصف، با کمال تأسف باید عرض کنم، جمعی مخالفت با علم توحید و ولایت را دفاع از اسلام و فرقه‌ای دفاع از تشیع دانسته‌اند که در باطن شمشیر بر فرق صاحبان ولایت کلیه فرود می‌آوردند و در دورانی مذکران و روضه‌خوان‌ها ناسزا نثار حکما و عرفا می‌نمودند و در دورانی اظهار عداوت نسبت به مشایخ علم توحید و ولایت از لوازم و شئون حجة الاسلامی بود. بهترین شرح بر اصول کافی از ملاصدرا است، حکیم و عارفی که چند سفر پیاده به مکه معظمه رفته است و توغل و تحقق او به حقیقت عبودیت و بندگی منکر ندارد. با این وصف، محدثی در مقام بیان و معرفی اصول کافی شیخ اعظم کلینی گفته است: «أول من شرحه بالكفر صدرالدین الشیرازی...» میرزا ابراهیم فرزند ملاصدرا را مصداق «یخرج الحي من الميت» دانسته است. وقتی حکیم و عارف متعبد صاحب قلبی را که در بین بزرگ‌ترین از محققان و متفکران بی‌نظیر و دست‌کم، کم‌نظیر باشد، این قسم جاهلانه و بدون احساس مسؤولیت دینی مورد اهانت قرار دهند، تکلیف ابن‌عربی و ملای رومی معلوم و روشن است که به مسلک اهل سنت بوده‌اند. آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن‌عربی»، ص ۱۰۲-۱۰۳.

۲. «ختم ولایت در اندیشه ابن‌عربی»، ص ۱۰۵.

۳. فصوص الحکم، «متن»، فص شیشی، ص ۶۲ و کاشانی، شرح فصوص الحکم، ص ۱۲۶.

۴. سوادن جمع سوده، به معنای آستانه آمده است.

محسوب می‌شود و این مقام از باب اتحاد معنوی خاتم انبیا با حضرت ختمی ولایت برای خاتم اولیا نیز ثابت است و حدیث «كنت نبياً و آدم بین الماء والطين» و «نحن السابقون الآخرون» دلالت بر نبوت تعریفی دارد. لذا می‌توان گفت: جمله «كنت ولیاً و آدم بین الماء والطين» بر خاتم اولیا نیز صادق است و خاتم اولیا نیز به وجودی نوری و عقلانی قبل از نزول فیض در مظاهر خلقی و عالم شهادت و دارتغییر و انفعال تحقق دارد.^۱ استاد در ادامه می‌نویسد:

«ناظران در کلام ابن عربی در این مسئله مهم که مراد شیخ از خاتم الأولیاء چیست و شخص خاتم الأولیاء چه کسی است؟ اختلاف دارند، با آنکه وارث مقامات و علوم و احوال شخص خاتم الأنبیا را باطناً عترت طاهره می‌دانند در این مقام یا تعصب به خرج داده‌اند یا از اهل حدیث و فقیهان اشاعره واهمه داشته‌اند، چه آنکه همین محدثان و فقیهان اشعری مسلک‌اند که با تصدیق این مهم که روایات نبویه در فضایل امیر ارباب توحید «لا تُعَدَّ و لا تُحْصَى» است گفته‌اند، سلف صالح متفق‌اند که در خلفای راشدین افضلیت در رتبه اول و دوم و سوم اختصاص دارد به ابوبکر و عمر و عثمان و علی در رتبه چهارم قرار دارد.

سخن در این اصل مهم بود که مراد از خاتم الأولیاء به عقیده شیخ ابن عربی کیست؟ آیا او خود را ختم اولیا می‌داند که این کلام از شیخ بعید است، بلکه به حرف مجانبین شبیه است و امکان ندارد شیخ معتقد باشد که فیض وجود از باطن او به همه انبیا و اولیا می‌رسد.

مراد او از عیسی، علیه‌السلام، نیز چنین است که چون عیسی به دو درجه منزل از مقام ختم خاص ولایت محمدی است که از مقامات

۱. «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، ص ۱۰۵.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۶۱

صاحب مقام «أو أدنی» و از درجات دارای درجه اکمالت و تمخّض و تشکیک است و حسنات او نهایت ندارد.^۱

جناب عیسی از سلسله کَمَل انبیا است و جزو عالم وجود است، ناچار نسبت به علی مأموم است و حق از ناحیه تجلی به اسم جامع الله در حقیقت علویّه عیسی را خلق کرده است و عیسی، علیه‌السلام، صورت و ظاهر، و علی، علیه‌السلام، ملکوت و باطن و روح و معنا است. پس به نصّ کلام شیخ در الفتوحات المکیّة امیر موحدان و اولیا، علی بن ابی طالب خاتم الأولیاء است رتبه و نیز به نصّ کلام شیخ خاتم الأولیاء علی نحو الاطلاق امام محمد مهدی، عجل الله فرجه الشریف، خاتم الأولیاء است و چون دایره ولایت آن حضرت اوسع است از دایره ختم ولایت عامه که عیسی، علیه‌السلام، خاتم آن می‌باشد، ناچار خاتم حقیقی مقام سرّ و باطن عیسی، یعنی شخص خاتم ولایت محمدیه مهدی، علیه‌السلام، است.

ثم أن عیسی إذا نزل إلى الأرض فی آخر الزمان أعطاء ختم الولاية الكبرى من آدم إلى آخر نبی تشریفاً لمحمد، صلی الله علیه و سلم، حیث لم یختم الله الولاية العامة فی کلّ أمة إلا برسول تابع إیاه، صلی الله علیه و سلم، و حیثئذ له ختم دورة الملک و ختم الولاية أعنی الولاية العامة، فهو من الخواتم فی العالم.^۲

از عبارت بالا روشن می‌شود که عیسی، علیه‌السلام، خاتم ولایت عامه موروثه از انبیای قبل از خویش است و اگر در جایی شیخ محقق، ابن عربی از عیسی به خاتم ولایت مطلقه نام برده، مراد از اطلاق عموم است، ختم ولایت مطلقه یکی از افراد عترت است که شخص اول اهل‌البیت علی، علیه‌السلام، است که خاتم ولایت مطلقه محمدیه است به حسب رتبه و صاحب‌الامر والزمان خاتم است زماناً. شیخ برای آنکه به کلی جایی برای

۱. آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، ص ۱۰۶.

۲. الفتوحات المکیّة، ج ۳، ص ۵۱۴.

ابهام نگذارد در مقام معرفی ختم ولایت موروثه از حضرت ختمی مقام،
علیه السلام، می فرماید:

و أما خاتم الولاية المحمدية و هو الختم الخاص لولاية أمة
محمد الظاهرة، فيدخل في حكم ختمته عيسى، عليه السلام،
و غيره كإلياس و خضر و كلّ ولى الله تعالى من ظاهر الأمة،
فعيسى، عليه السلام، و إن كان ختماً فهو مختوم تحت ختم هذا
الخاتم المحمدي و علمت حديث هذا الخاتم المحمدي بفاس من
بلاد المغرب سنة أربعة و تسعين و خمسمائة عرقنى به الحق و
إعطاني علامته.^۱

افرادی که در این باب حکومت کرده‌اند بسیار تعصب به خرج داده‌اند.
وقتی خود شیخ در الفتوحات از علی، علیه السلام، به «امام العالم و أقرب
الناس إلى رسول الله و سرّ (أسرار) الأنبياء» تعبیر می‌کند و نیز تصریح
می‌فرماید که عیسی «مختوم بهذا الختم المحمدي» است، نباید اتباع شیخ اکبر
این قسم تعصب از خود نشان بدهند.^۲

عیسی، علیه السلام، خاتم ولایت عامه است، یعنی ولایت موروثه از
انبیای پیش از خود و بعد از طی دوره او، نوبت ولایت مطلقه محمدیه
است و به گمان شیخ، شخص او، خاتم ولایت خاص امت محمد است و
مراد از امت محمد، اولیای غیر از عترت و وارثان مقام خاص محمدی
است. دلیلی نداریم که ولایت منحصر به ائمه باشد، بلکه دلیل داریم بر
اینکه خلفاء الله وارثان مقام و حال و علم حضرت ختمی مقام، صاحب
ولایت مطلقه‌اند و به اعتباری ولایت آنها مقیده است.^۳ به حسب مفاد

۱. همان.

۲. تردیدی در این نیست که اتباع شیخ اکبر در این موضوع تعصب به خرج داده‌اند، ولی برداشت
آنها از عبارت شیخ مبنی بر خاتم اولیا بودن حضرت عیسی خیلی ناصواب نیست.

۳. برخی بر این باوراند که: عیسی، علیه السلام، صاحب ولایت کبرا است و برخی دیگر او را
صاحب ولایت اکبر دانسته‌اند؛ و علی، علیه السلام، صاحب ولایت صغرا و برخی دیگر گفته‌اند:

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۶۳

بعضی از روایات در امت محمد اولیایی هستند که ولایت آنها مستند به انبیای پیش از شخص ختمی مقام است.

در خاتمه عرض می‌کنم ولایت مطلقه نبویه و علویه و باقریه و رضویه و مهدویه و سایر ائمه شیعه، علیهم‌السلام، وهبی و شئون و لوازم ولایت آنها که عصمت و طهارت ذاتیه در علوم و احوال و مقامات و اقوال و روش گفتار آنها باشد نیز، موهوبی است نه کسبی؛ آنکه این مقامات را کسبی می‌داند، اصلاً از حقیقت نبوت و باطن آنکه ولایت است غافل است. در اولیایی که ولایت آنها به ولایت اُمیه مشخص شده است کسب در ولایت آنها مدخلیت دارد، ولی بعد از صحو در تجلی افعالی میدان؛ میدان واهب الصور است.^۱ شایسته است در پایان این بخش از این نوشتار که به بیان نظریات علامه آشتیانی اختصاص دارد، خلاصه نظر آن استاد ذکر شود که به نوعی نتیجه‌گیری مباحث نیز خواهد بود.

علامه آشتیانی در شرح مقدمه قیصری، ذیل عنوان «تحقیق عرشی»^۲ می‌نویسد:

مراد از خاتم اولیا، این نیست که بعد از او ولتی نباشد، بلکه مراد از خاتم اولیا، کسی است که به حسب حیطة ولایت و مقام

صاحب ولایت کبرا و مهدی، علیه‌السلام، موسوم به محمد خاتم صفرا و یا خاتم ولایت مقیده محمدیه است. این افراد خلط مباحث و مصادیق کرده‌اند و بین خلافت و ولایت امت محمد، صلی الله علیه و سلم، با خلافت و ولایت عترت محمد، صلی الله علیه و سلم، فرق نگذاشته‌اند. آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، ص ۱۰۴.

۱. ابن عربی در بحث امامت، از طایفه شیعه متأثر نیست. بلکه روایات مسلمة منقول از طرق مشایخ سنت و دیگر شهود و مکاشفه باطنی در مرتبه تجلیات اسمایی او را به اظهار مطالب مهمه‌ای در امامت و ولایت عترت واداشته است و کثیری از حقایق را که بیان فرموده باید آن حقایق را یک نفر محقق شیعی جعفری به سلک تحریر درمی‌آورد. طریقه شیخ اعظم در ظاهر، طریقه عالمی حنبلی مذهب و در اصول، علوی المشرب والمهدی المسلک است. لذا در رساله سرالمکتوم گوید: «الولاية محمدی المحدث و علوی المشهد». نک: سید جلال‌الدین آشتیانی، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، کیهان اندیشه، شماره ۲۶، ص ۱۱۰.

۲. استاد در مقاله «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی» مطالب این «تحقیق عرشی» را نیز آورده است.

اطلاق و احاطه و محیط بر جمیع ولایات و نبوات باشد. نزدیک‌ترین موجودات به حق را اصطلاحاً «خاتم ولایت» می‌نامیم. از این ولایت، تعبیر به ولایت خاصه نیز نموده‌اند. حقیقت محمدیه، به حسب باطن ذات و مقام کلی ولایت، محیط بر جمع مراتب وجودی است. در این مراتب وجودی، عالی‌ترین مقام و قرب که اهل عرفان از آن به «مقام جمع الجمع و قباب قوسین» تعبیر می‌کنند، این مقام به خاتم الانبیاء و خاتم الأولیاء اختصاص دارد. ولایت خاصه که همان باطن حقیقت حضرت ختمیه است، گاهی مقید به اسمی از اسما و حدی از حدود است و گاهی مطلق و معرّاً از قیود و حدود اعتبار می‌شود. ولایت حقیقیه محمدیه اعتبارات و اطلاقاتی دارد که بر جمیع مراتب جاری و ساری است. به یک اعتبار، ولایت عامه، عین ولایت مطلقه است؛ و ولایت مقیده، عین ولایت خاصه است. ولایت حقیقت محمدیه به وصف اطلاق، متجلی در جمیع مراتب ولایت، خاتم انبیا و اولیا، حضرت محمد مصطفی است و ظهور کامل او در عالم، در وجود شخصی خود مشکات تام حضرت خاتم ولایت محمدیه، علی مرتضی است. این ولایت با جمیع اوصافش در مشکات خاتم اولیا حضرت مهدی ظهور و بروز می‌نماید. البته با این فرق که در وجود مبارک امیر توحید علی، علیه السلام، به اطلاق و در وجود حضرت مهدی زمان لحاظ شده است.

ولایت عامه از آن حضرت عیسی است که از تجلیات ولایت حقیقت محمدیه است و در واقع حضرت عیسی خاتم ولایت عامه اولیای قبل از حضرت ختمی مرتبت است، که ممکن است، این تجلیات با ظهور جزئی خود در وجود حضرت عیسی و دیگر افراد اهل الله متجلی شود، چون جمیع انبیا و اولیا از مظاهر رسل می‌باشند. آن حقیقت کلیه محمدیه دارای

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۶۵

اشعاعات و لمعات و رقایق و فروعی است که سلسله اولیا و انبیا را تشکیل می‌دهد. بنابراین، با توجه به مطالب مذکور، هم ابن عربی و هم هر عالم و عارف بالله می‌تواند از مصادیق خاتم اولیا باشد. البته خاتمیت اینها اشعه‌ای از اشعاعات خاتم انبیا محمد مصطفی و خاتم اولیا علی مرتضی است که خاتمیت اینان بالاصاله و خاتمیت ابن عربی و حتی حضرت عیسی و مانند اینها عارضی است. از اینکه مخیی‌الدین، ختم ولایت مطلقه را به عیسی نسبت داده و بعضاً خود را نیز از مصادیق آن دانسته و گاهی عیسی را پس از پیامبر اکرم افضل خلایق و گاهی او را از ائمه اثنا عشر نیز افضل دانسته، به خطا رفته و وجوه اشتباهات او را بیان کردیم و همان‌طوری که اشاره شد کلمات محیی‌الدین در این زمینه متناقض است، ما در شرح بر فصوص این مسئله را مفصل تشریح کرده‌ایم.^۱

مقایسه دیدگاه آشتیانی و ابن عربی

در مقام مقایسه، باید کلمات این دو حکیم الهی را در محک نقد و نظر قرار داد تا سره از ناسره و صواب از ناصواب تفکیک شود، ولی پیش از این مقایسه، باید به مقایسه دو اندیشه که خاستگاه آن، آموزه‌های دو مکتب شیعه و سنی است که، تأثیر بسزایی در اندیشه این حکیم الهی گذاشته است، پرداخت.

شکل و شیوه ورود و خروج به مباحث خاتمیت در آموزه‌های این دو حکیم الهی تفاوت اساسی با هم دارند. ابن عربی از دیدگاه یک عالم سنی و با توجه به افکار و آثار عقلی و نقلی، در عین حال بی‌آنکه نظم و ترتیبی داشته باشد مباحث را طی کرده و به بحث پرداخته است. در کلمات وی انسجام فکری، دست‌کم در ارتباط با این موضوع به چشم نمی‌خورد. وی به گونه‌ای به موضوع نگریسته که گویی اعتقادی به مسئله نداشته و صرفاً

۱. سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۸۹۰-۹۲۴.

به طرح نظریه علمی و یا عرفانی - فلسفی پرداخته است. بنابه فرموده استاد او در بعضی مواقع چنان حرف می‌زند که کلمات او به سخنان مجانبین شبیه است. امکان ندارد شیخ معتقد باشد که فیض وجود از باطن او به همه انبیا و اولیا می‌رسد.^۱ در مقابل، استاد علامه، مباحث خود را، مستدل و با استناد به کلمات عارفان و یافته‌های فلسفی و عرفانی و با اعتقاد به اصلی از اصول باورهای خود که مستفاد از قرآن، عرفان و احادیث شیعی، و با اصل قرار دادن «انسان کامل» که ولایت او بر دیگران، به حکم آموزه‌های دینی به‌ویژه قرآن، سنت و فلسفه و برهان ثابت است، به این مسئله نگریسته و نتیجه گرفته که مصداق کامل این مقام انبیا، به‌ویژه حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی و امامان و اولیای الهی هستند.^۲

این قول در میان همه عقلائی عالم پذیرفته شده است که اولیای الهی در مقام و احوال رتبه و شأن خاص خود را دارند و هیچ عاقل مسلمان و هیچ عالم فقیه و هیچ فیلسوف و عارف، منکر این موضوع نیست که شأن و مقام رسول خدا، شأن و مقام ویژه‌ای است که با عنایت حضرت حق حاصل شده و پس از آن بر اساس احادیث پرشماری این مقام شایسته عترت او است و سپس به اولیای دیگر الهی می‌رسد. استاد با تبیین فلسفی و عرفانی این جایگاه، به این نتیجه منطقی رسیده است که خاتم اولیا، باید انبیای الهی و رسول خدا و عترت پاک او و زان پس اولیای الهی باشند.

۱. همو، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، ص ۱۰۰.

۲. البته ناگفته نماند استاد علامه در برخی از آثار خود، یعنی شرح مقدمه قیصری؛ مقدمه شرح فصوص الحکم؛ شرح رسائل قیصری؛ مقدمه مشارق الدراری؛ مقدمه مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية و مقاله «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی» این مسئله را طرح کرده است، مختصری تکرار مکررات به چشم می‌خورد. البته تکرار غیر از اضطراب در کلمات است، و این تکرار هم قابل توجیه است، چون این چهار اثر در فاصله زمانی (سی سال) با همدیگر نوشته شده است، و بعضاً هم به خاطر تغییر رأی کلمات با هم همخوانی ندارد و این امر در عالم تحقیق ناپسند نیست.

همان‌طوری که ذیل دیدگاه ابن‌عربی گذشت او گاهی خاتم اولیا را به «امام العالم و سرّ الأنبياء والأولياء» تعبیر کرده است، و گاهی خود را ختم اولیا دانسته است «أنا ختم الأولياء دون شك» و گاهی در عبارتی پر از ابهام حضرت امیر توحید را، لایق این مقام دانسته است. البته به آن صورتی که شارحان *فصوص الحکم* و *مروجان مکتب ابن‌عربی* به‌ویژه با نگاه شیعی چنین تفسیر کرده‌اند. گاهی با صراحت تمام حضرت عیسی را خاتم اولیا و ولی مطلق معرفی کرده که برخی از مفسران شیعه بی‌آنکه دلیلی اقامه کنند عبارت وی را «ولایت مطلقه» به «ولایت عامه»^۱ تفسیر کرده‌اند و از این مسئله غفلت نمودند که این جمله از عبارت شیخ هیچ تفسیر بردار نیست، چون بر خلاف بقیه مطالبش از وضوح کافی برخوردار است.

او گاهی یک مرد عرب و گاهی حضرت مهدی را از جمله مصادیق خاتم اولیا دانسته است. آری، همه اینها هست و قطعاً مواردی که ایشان برشمرده از جمله اولیاء الله هستند، ولی سخن در خاتمیت «ولی الله» در روی زمین است که بقیه خواتم اشعه‌ای از اشعات نورانی خاتم الانبیاء و خاتم الأولیاء هستند. ابن‌عربی نتوانسته و یا نخواسته مصداق «خاتم اولیا» را به صراحت تعیین و تبیین نماید. بلکه سخنان او در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و افراد و مصادیقی را که به عنوان «خاتم اولیا» معرفی کرده به‌گونه‌ای است که آن خاتمیت شایسته حضرت مصطفی و حضرت مرتضی را بایسته این مصادیق دانسته است. از این‌رو، فرق اساسی دو نظریه در اینجا است که ابن‌عربی، چندین تن از اولیا و انبیا را مصداق کامل خاتم اولیا

۱. فرق است میان «ولایت عامه» و «ولایت مطلقه»؛ ولایت عامه یک نوع نظارتی است که از جانب ولی امر، بیشتر در امور دنیوی و بعضاً اخروی بر اعمال عموم مردم اعمال می‌شود و اما «ولایت مطلقه» اطلاق تام و تمام دارد و به‌گونه‌ای که یک انسان کامل، ولی مطلق مردم است و دست او از هر گونه تصرفات معنوی و مادی درباره مسلمانان باز است و حکم راهبری کامل انسان‌ها را دارد و مصداق این «ولی» به جز رسول خدا و امامان شیعه و اوحدی از اولیای الهی کس دیگری نمی‌تواند باشد.

معرفی می‌کند و حال آنکه با این فرض خاتمیت بی‌معنا می‌شود. چون هر یک از افرادی که ابن عربی مصداق خاتم اولیا دانسته، در واقع، مصداق خاتم اولیایی هستند که باید خاتمیت و خاتم اولیا بودن بالأصالة در آنها خاتمه یابد و حال آنکه چنین نیست.^۱

در مقابل، علامه آشتیانی به وضوح مسئله را روشن کرده، مصداق اکمل خاتم اولیا را رسول خدا دانسته از باب اتحاد ذاتی و مصداقی، انسان کامل بودن حضرت وصی، علیه‌السلام، خاتمیت آن جناب در حضرت امیر توحید، علیه‌السلام، بروز و ظهور نموده و سپس از آن حضرت به فرزندان و پس از آن به حکم خلافت و ولایت و نیابت، از آخرین آنها (حضرت مهدی) به اولیای الهی و انسان‌های کامل، که با تأیید قرآن و روایات و عقل، «بعضی اولیای بعضی دیگر هستند» با توجه به رتبه و مقام و جایگاه با سیر نزولی در آنها مصداق پیدا کرده است. این نگاه در مسئله ولایت و عدم انقطاع آن - بر خلاف نبوت که منقطع شد - کاملاً با منطق و با توجه به معانی‌ای که عارفان و فیلسوفان از «ولی و ولایت» کرده‌اند، منطبق است. در عوض در نگاه ابن عربی، ولایت بنابر آنچه که او نوشته است باید در یکی ختم شود. حال یا رسول خدا و یا خود او و یا مرد عرب و یا هر کس دیگر؛ این نگاه بیشتر با نبوتی که پایانی دارد سازگارتر است تا ولایت مستمر؛ گویا همین موضوع باعث شده که طرفداران و مروّجان مکتب ابن عربی در مقام تأیید و مبراً جلوه دادن ابن عربی از اشتباه، به دام توجیه بیفتند و پناه به مجاز و تأویل و تعبیرهای بی‌مورد ببرند.

البته، نگارنده خود را در مقامی نمی‌بیند که قدحی بر ابن عربی وارد نماید، اساساً کسی نیست که چنین تصویری بنماید. مقام ابن عربی بزرگ‌تر

۱. شاید کسی بگوید: این مسئله درباره ائمه، علیهم‌السلام، هم صادق است، ولی در اینجا این‌گونه نیست، همان‌طوری که استاد آشتیانی متعرض شده‌اند این مسئله در وجود رسول خدا بالأصالة و در ائمه دوازده‌گانه بالوراثه و در اولیای الهی بالنیابه است.

از آن است که نگارنده ضعیفی همچو منی، بتواند خود را در آن مقام و جایگاه ببیند، - اگر خدای ناخواسته چنین تصور شود پناه به خدا می‌برم - ولی آنچه گفته آمد عین کلمات آن بزرگ مرد است، و مسئله دیگر اینکه نگارنده به هیچ وجه در پی آن نیست که، ابن عربی را سنی و یا شیعه معرفی نماید. هر چه هست او مرد بزرگی است که در دنیای اسلام و عرفان و معرفت، تحولی ایجاد کرده و ابن عربی «بما هو ابن عربی» به راستی ستودنی است، ولی آنچه هست و پیش روی ما است، کلمات این مرد بزرگ است که اگر با دقت عقلی و به دور از هر گونه تعصب سنی‌گری و شیعه‌گری، سیری در الفتوحات المکیه بشود آموزه‌ها و اصول اعتقادی تسنن و تشیع به معنای مصطلح، نود به ده است،^۱ یعنی تمام آثار او با مقیاس آموزه‌ها، اساس و اصول اعتقادی اهل سنت و اهل تشیع، سنجیده شود، شاید بتوان ده درصد مطالب او را موافق با اهل تشیع یافت، حال چه لزومی دارد این ده درصد به تمام آن نود درصد ترجیح داده شود و همه آن نود درصد با گریزگاه تقیه نگریسته شود و نگاه‌ها به این ده درصد و اندی سوق داده شود. این مرد هر چه باشد از افتخارات اسلام و مسلمانان است.

به نظر می‌رسد مقایسه میان آشتیانی و ابن عربی مقایسه میان دو اندیشه تسنن و تشیع است که آبشخور هر دو اسلام است؛ ولی با قرائت‌های

۱. گرچه خلاف این را از بعضی بزرگان معاصر نیز نقل کرده‌اند: «بررسی اساسی‌ترین مسائل اسلامی در مکتب ابن عربی، نشان می‌دهد که هیچ‌کدام از آنها بر مبانی اهل تسنن طرح نشده است، بلکه بر مبانی دقیق امامیه پایه‌گذاری شده است». نک: *آوای توحید*، ص ۸۳-۸۴، به نقل از: *احیاگر عرفان*، ص ۲۳۱. در مقابل این نظریه، استاد آشتیانی او را یک سنی حنفی یا حنبلی می‌داند و می‌فرماید: او با آموزه‌های شیعه آشنا نبوده به احادیث ائمه دسترسی نداشته است. از این گذشته اگر کتاب‌های *أسرار الصلاة* و *أسرار الطهارة*؛ *أسرار الحج* و *أسرار الزکاة*، که بخشی از جلد اول *الفتوحات المکیه* را به خود اختصاص داده بررسی شود بسیاری از مسائل آن با آموزه‌های اهل سنت پی‌ریزی شده و حتی یک مسئله از شیعه نقل نشده است. آیا عقلایی است که همه مسائل این کتاب‌ها را به تقیه حمل کرد؟ نک: *الفتوحات المکیه*، ج ۱، باب‌های ۶۸ تا ۷۲.

متفاوت. چاره کار در این است که شارحان، چه شیعه و چه سنی، از تأویلات و تفسیرهای بی جا و بی مورد، دست شویند و مباحث را بی هیچ تعصبی بررسی کنند.

ابن عربی در نگاه آشتیانی

به یقین می توان گفت: علامه آشتیانی پیشرو شایستگان عرفان و برجستگان فلسفه در عصر حاضر است.^۱ از این رو، شایسته است در بخش پایانی کتاب، دیدگاه آشتیانی درباره ابن عربی، گرچه به اشاره، بیاید. علامه آشتیانی داوری است توانا و آشنا به تمام مبانی عرفان و فلسفه، به ویژه آثار ابن عربی که می توان گفت: در رأس ابن عربی شناسان قرار دارد. از این رو، داوری های او دقیق و عمیق و از روی میزان و عقل است. آشتیانی ابن عربی را ستوده و او را مرد بزرگ و بنیادگذار عرفان نظری قلمداد می کند و به نظر آشتیانی همو است که توانست یافته های شهودی را در قالب استدلال درآورد و سر و سامانی درخور عقل به آن بدهد و این کار کمی نیست، و از همین رو است که او مورد تمجید بیشتر عارفان قرار گرفت، و حق هم همین است. علامه آشتیانی ضمن تأیید ابن عربی، در دو محور اساسی او را مورد نقد جدی قرار می دهد و کاستی های عقاید و باورهای مذهبی او و دیگر نظریات وی از دید تیزبین علامه به دور نمانده است.

درباره مذهب و عقاید او نظریات مختلف است. شماری او را شیعه اسماعیلی، زیدی و اندکی در عصر حاضر او را شیعه دوازده امامی قلمداد کرده اند. عده ای سنی و پاره ای دیگر او را سنی متعصب می دانند.^۲ آشتیانی

۱. اخیراً از استاد با عنوان «پدر فلسفه ایران» یاد کرده اند که به حق شایسته این مقام و جایگاه است.

۲. سید جعفر مرتضی العاملی؛ ابن عربی سنی متعصب، بیروت، المرکز الإسلامی للدراسات، ۱۴۳۰.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۷۱

با توجه به آثار ابن عربی که تنها راه شناخت دقیق و علمی هر فرد تاریخی است، وی را سنی حنبلی و احتمالاً مالکی مذهب می‌داند.^۱ استاد درباره افکار و عقاید او می‌نویسد:

شیخ اعظم با آنکه به اهل بیت عصمت و طهارت عشق می‌ورزد،^۲ ولی «خصم الدّ شیعة امامیه» است. شیخ در یکی از نواحی دیار بکر شخصی از جماعت را زیارت کرده که از خواص او، کشف احوال روافض از فرقه شیعه امامیه بوده است «فکان یراهم خنازیر» حاصل کلام آنکه رافضی اگر از سر صدق سنی می‌شد، صورت او مبدل به انسان می‌گردید. شیخ اعظم به طور کلی با شیعه، خصوصاً فرقه امامیه، عظم الله شأنهم، سر سازش ندارد، او گویا مطلقاً آثار ائمه شیعه را ندیده است. البته، در موارد معدود احادیثی از ائمه شیعه، علیهم السلام، آن هم از طریق عامه نقل می‌کند و آن چنان تجلیل و تکریم می‌کند که آدمی گمان می‌برد او شیعه عالی مقام، بلکه متوغل در تشیع است. شیخ اعظم بر خلاف شاگرد عظیم خود، شیخ کبیر صدرالدین قونیوی، اقوالی را مستند به شیعه، و به قول او خصوصاً الإمامیه من الشیعة، دانسته که کذب محض است و شیخ آنها را واقعی پنداشته.

۱. گرچه ابن عربی عالم بزرگی است که هیچ نیازی به تقلید از امام احمد حنبل و یا امام ابوحنیفه و غیره ندارد، ولی با قبول خلفا در سلک اهل سنت شمرده می‌شود، به ویژه اینکه افضلیت خلفا را به همان ترتیب خلافت آنان می‌داند.

۲. فکذلک أمة محمد، صلی الله علیه و سلم، لو خلدت فی النار لعاد العار والقدح فی منصب النبی، صلی الله علیه و سلم، ولهذا یقول أهل النار «ما لنا لا نری رجلاً کنا نعدهم من الأشرار» و هو من دخل النار من أمة محمد، صلی الله علیه و سلم، التي بعث إليها فی مشارق الأرض ومفاریها فکما طهر الله بیت النبوة فی الدنیا بما ذکره مما یلیق بالدنیا كذلك الذی یلیق بالآخرة إنما هو الخروج من النار فلا یبقی فی النار موحد، ممن بعث إليه رسول الله، صلی الله علیه و سلم، بسل ولا أحد ممن بعث إليه یبقی شقیاً و لو بقی فی النار فإنها ترجع علیه «برداً و سلاماً» من بركة أهل البیت فی الآخرة فما أعظم بركة أهل البیت، ... و فهكذا الناس یوم القیامة فی بركة أهل البیت ممن بعث إليه، صلی الله علیه و سلم، ... نک: الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۲۷.

استاد طی چندین صفحه در مقدمه شرح فصوص، مواردی از این گونه کلمات وی را نقل و نقد می‌کند که ذکر همه آنها در این مقال نمی‌گنجد.^۱ علامه آشتیانی در آثار خود (شرح فصوص الحکم، شرح مقدمه قیصری، شرح رسائل قیصری، مقدمه مشارق الدراری، مصباح الهدایة الی الخلاقه والولایة^۲ و مقاله «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»)^۳ اشتباهات ابن عربی را گوشزد کرده و از اظهار نظر درباره آثار وی غفلت نکرده است.^۴ استاد ضمن تأیید کلیت آثار وی، در مواردی کلمات محیی‌الدین را خارج از موازین علمی، عقلی، فلسفی و عرفانی دانسته و می‌نویسد:

ابن عربی بر خلاف محقق قونیوی، در آثارش بین غث و سمین و زشت و زیبا جمع کرده و گاهی انسان خیال می‌کند دشمنان او برخی از مطالب را وارد در آثار او کرده‌اند در برخی از آثارش متوکل و در بعضی دیگر سفاک‌ترین حکام را از اقطاب شمرده و در مواردی دچار تعصب ناپسند نیز شده است؛ مثل اینکه نقل می‌کند از رجیون که رفضه را در مکاشفات خود در صورت خنازیر دیده‌اند در حالی که رجیون از باب صفای باطن از پیروان علی مرتضی هستند.^۵

همچنین استاد به مناسبتی در مقدمه شرح فصوص الحکم می‌نویسد:

شارحان و مریدان ابن عربی از ناحیه شور، نه شعور و از جانب احساسات، نه عقل و منطق، او را خاتم ولایت محمدیه به

۱. سید جلال‌الدین آشتیانی، مقدمه شرح فصوص الحکم، ص ۴۲-۵۲.

۲. متن این اثر از امام خمینی است که بنابه درخواست مرحوم حاج احمدآقا خمینی، استاد آشتیانی آن را شرح نموده و در قالب مقدمه در قسمت اول کتاب که چند برابر متن است به چاپ رسیده است. استاد در این شرح تمام مشکلات متن را حل و بعضاً نواقصات آن را نیز به سامان کرده است.

۳. بسیاری از نظریات استاد از این منابع نقل شده است.

۴. در این نوشتار به پاره‌ای از آن نقدها اشاره شده است. جهت تفصیل به آثار یاد شده مراجعه شود.

۵. مقدمه نقد النصوص، ص ۳۲-۳۴، چاپ انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۸.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۷۳

وصف اطلاق دانستند و درباره او سخن‌ها گفتند... برخی از تحقیقات ابن عربی به قدری عمیق و باجبروت است که از ناحیه تفکر به دست نمی‌آید. ولکن يجب أن يُعلمَ أن في الكتاب زلاتٌ مُسلمةٌ لا يمكن لأحد أن يدعی أن ما في الكتاب كُلُّهُ منزل من الحق أو الرسول من دون زیادة و نقصان و اشتباه و زلات علی باطن الشيخ و ظاهره.

این سخن پایانی استاد، میزانی است که می‌تواند ملاک قضاوت درباره آثار ابن عربی و هر گونه آثار مکتوب باشد.

ذکر و اعتذار

در پایان یادکرد نکته‌ای ضروری به نظر می‌رسد، و آن اینکه اخیراً رساله‌هایی به شرح زندگی و تبیین آثار و افکار ابن عربی پرداخته‌اند. با نگاه کلی به این آثار، روشن می‌شود که مؤلفان محترم برخی یک‌جانبه به موضوع نگاه کرده‌اند. اگر انصاف را میزان قرار دهیم و دست از هر گونه جانبداری شیعه‌گری و سنی‌گری بشوئیم و با بررسی دقیق آثار او به‌ویژه الفتوحات المکیه، که یک دایرةالمعارف بزرگ فلسفی و عرفانی است، و در آن از رطب و یابس سخن به میان آمده و هر کسی با هر نگاهی می‌تواند منویات خود را از این اثر استخراج و به آن استناد کند، چون این کتاب دریایی است با امواج مختلف و هر گونه موج‌سواری در آن امکان‌پذیر است و این، از ویژگی و خصوصیات آثار دایرةالمعارفی است، و نیز فصوص الحکم به این نتیجه می‌رسیم که به راحتی نمی‌توان وی را شیعه یا سنی نامید. از این‌رو، آن دسته از محققانی که در پی اثبات این شیعه‌گری او هستند، باید به کتاب فصوص الحکم او مراجعه و استناد کنند، چون آخرین و دقیق‌ترین اثر ابن عربی است.

۱. شرح فصوص الحکم فیصری، تصحیح و مقدمه: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۳۱۸.

برخی از نویسندگان محترم این رساله‌ها - که در نوع خود ارزشمند و آثار قابل عرضه‌ای هستند، و بنده نیز در تدوین این اثر، از آنها بهره بردم - در تبیین مذهب و نظر ابن عربی دربارهٔ مصادیق خاتم اولیا یک‌سویه قضاوت کرده‌اند و با استناد به بعضی از کلمات وی و آثار بزرگان معاصر با جزم یقین او را شیعه قلمداد کرده‌اند و تمام عقاید او را که با شیعه سازگاری ندارد، حمل بر تقیه کرده‌اند. بر فرض که پذیرفتیم ابن عربی حضرت امیرمؤمنان و حضرت مهدی، علیهماالسلام، را خاتم اولیا می‌داند، و بنابه نظر این سروران، همین موضوع دلیل بر شیعه بودن جناب محیی‌الدین است، ولی کجا و در چه کتاب شیعه آمده که خلافت به حق، آن هم به ترتیب خلفای راشدین و جانشین رسول خدا بودن معاویه بن ابی سفیان و یزید بن معاویه، متوکل، هارون الرشید، و افضلیت خلفای سه‌گانه بر امیرمؤمنان، و حضرت عیسی بر رسول خدا و اِلی ما شاءالله، و از این قبیل طُرُحات، با عقاید شیعه می‌سازد که شما با استناد به پاره‌ای از سخنان بزرگان به‌ویژه معاصران آنها، در پی اثبات تشیع ابن عربی هستید؟ در کدام کتاب کلامی و روایی شیعه این عبارت «و منهم من یکون ظاهراً الحکم و یحوز الخلافة الظاهرة، كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کأبی بکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویه بن یزید و عمر بن عبدالعزیز و المتوکل»^۱ آمده است که این افراد از اقطاب و کُمل عارفان‌اند.^۲ بله، بزرگانی چون: فیض کاشانی، قاضی طباطبایی، علامه طباطبایی، علامه آشتیانی، کتاب الفتوحات المکیة را ستوده‌اند و از طرفی هم ابن عربی را

۱. الفتوحات المکیة، ج ۲، ص ۶، باب الاقطاب.

۲. به راستی چگونه باید این مطلب را توجیه کرد که حضرت محیی‌الدین شفی‌ترین ناصبی را که متوکل باشد از کسانی می‌شمارد که دارای خلافت باطنی است. جناب ابن عربی در چند صفحهٔ اول جلد دوم الفتوحات المکیة، مطلبی را فرموده که در قوطی هیچ عطاری پیدا نمی‌شود. چنان سست و بی‌معناست که ارزش آن را ندارد که از آنها ذکر به میان آید. نک: الفتوحات، ج ۲، ص ۱-۱۰.

پذیرفته‌اند، ولی در کجای کلمات این بزرگان که شما نقل می‌کنید، تصریح به تشیع ابن عربی شده است؟ اگر هم باشد صرفاً احتمالاتی است که به واسطه وجود کلماتی است که در *الفتوحات* آمده و برخی از آنها نیز نقل شد و این بزرگان هم نقل کرده‌اند. برای نمونه، ابن عربی از ائمه شیعه حدیث نقل کرده است، که این چیز تازه‌ای نیست؛ زیرا اهل سنت و جماعت نیز از امامان شیعه، علیهم‌السلام، حدیث نقل کرده‌اند.^۱ یعنی اهل بیت رسول خدا در نزد ابن عربی به اندازه آن راوی که عمری به شترچرانی و بیابان‌گردی گذرانده و چند حدیث از پیامبر و ائمه شنیده و آنها را حفظ و نقل کرده ارزش ندارد، هر کسی از امامان معصوم، علیهم‌السلام، حدیث نقل کند شیعه است؛ پس با این حساب هیچ احدی از این جماعتی که ولایت حضرت امیرمؤمنان علی، علیه‌السلام، را به سینه می‌زنند، و چیزی که نمی‌دانند همان معنا و مفهوم ولایت است، نباید بر اهل سنت خرده بگیرند، چون بسیاری از محدثان اهل سنت نیز از ائمه، علیهم‌السلام، حدیث نقل کرده‌اند؛^۲ کافی است یک‌بار صحاح ستّه اهل سنت تورقی بشود و احادیثی که - شمار آنها کم هم نیست - از امامان معصوم، علیهم‌السلام، نقل شده جمع‌آوری و تدوین شود، که خود یک

۱. و کلمات دیگری که بعضاً با آموزه‌های شیعه سازگار است، از طرفی اهل سنت و اهل تشیع در بسیاری از مسائل با هم اشتراک رأی دارند و اختلافات آنان در برخی از مسائلی است که شماری از آنها اصول و شمار دیگری از فروع است، ولی هیچ‌یک دلیل بر شیعه بودن گروهی و سنی بودن گروه دیگر نمی‌شود، بلکه، آنچه این دو فرقه را از هم جدا می‌کند عمده در مسائل امامت پس از رسول خدا است که ابن عربی هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرده است، بقیّه مسائل آموزه‌های سنت نبوی است که هر عالمی به فراخور حال خود سنت را تفسیر و تأویل کرده است و این اختلاف برداشت از سنت و حتی کتاب در میان هر فرقه‌ای از مسلمانان وجود دارد، چه برسد به دو فرقه با دو مشرب جدا از هم؛ در نتیجه این‌گونه کلمات قابل استناد نخواهد بود، مگر همان اصل الاصول که در آثار ابن عربی بر مذاق اهل سنت آمده است.

۲. نک: علی احمدی میانجی و سید مهدی روحانی، *احادیث اهل البیت عن طرق اهل السنه*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۲۱.

کتاب مستقل روایی می‌شود، اینها همه از اهل سنت‌اند. حتماً در پاسخ خواهید گفت که همه اینها تقیه کرده‌اند. از همه مهم‌تر ابوحنیفه، امام اهل سنت از امام باقر و امام صادق، علیهما السلام، حدیث نقل کرده است و یا حمایت ابوحنیفه از علویان^۱ و یا ارتباط و دوستی امام جعفر صادق، علیه السلام، با امام مالک و احترام آن حضرت به مالک بن انس، و نقل گفتار امام صادق، علیه السلام، توسط وی، دلیل بر شیعه بودن این دو امام اهل سنت است؟!^۲ در مقابل ابوالفتوح رازی حدود ۲۵۰ حدیث از ابوهریره نقل کرده، پس باید نتیجه گرفت که رازی هم از اهل سنت و ابوهریره را که در بعضی از منابع به او بازرگان حدیث لقب داده‌اند، پذیرفته است.^۳ عارفان و مدرّسان بزرگ، ابن عربی و آثار او به‌ویژه *فصوص الحکم* را تأیید و بعضاً تدریس کرده‌اند و حق هم همین است و بعضاً هم با توجه به بخش‌هایی از سخنان وی چنین احتمالاتی داده‌اند، برای نمونه، مرحوم میرزا علی آقا قاضی فرموده‌اند: کتاب *الفتوحات المکیّة*، کتاب خوبی است و همین‌طور هم هست، ولی این دلیل شیعه بودن ابن عربی می‌شود؟

بزرگ‌ترین مشکل شیعه و سنی، عدم شناخت کافی از آموزه‌های یکدیگر است. هر یک از این دو فرقه اعتقادات و مسائل کلامی خود را با مسائل تاریخی مخلوط کرده‌اند و همه قضاوت‌های خودشان را بر اساس مسائل تاریخی به دکه قضا برده و پیروز برگشته‌اند. اگر علاقه به اهل بیت

۱. درباره حمایت ابوحنیفه از علویان که از شیعیان بصره و کوفه بودند، نک: «ابوحنیفه و قیام علویان»، فصلنامه میثاق/امین، شماره دوم، ص ۹۷-۵۳.

۲. درباره ارتباط امام جعفر صادق، علیه السلام، و دوستی عمیق آن حضرت با امام مالک و همچنین احترام متقابل آنها به یکدیگر، نک: «مروری بر منش‌های مالک و مکتوب ماندگارش»، موطأ، فصلنامه میثاق/امین، شماره چهارم، ص ۱۶۵-۱۹۹.

۳. حدود پانصد فقره حدیث از ابوهریره در مجامع روایی شیعه که نوعاً هم از منابعی هستند که مورد تأیید شیعه است نقل و تأیید شده است. نک: فصلنامه میثاق/امین، شماره دوازدهم، پاییز ۱۳۸۸، مقاله استاد قاسم جوادی.

و نقل حدیث از دلایل شیعه بودن باشد، ابن ابی‌الحدید معتزلی، جرج جرداق مسیحی، عبدالفتاح عبدالمقصود و شیخ محمد عبده که وقایع‌نگاران روزگار امام علی، علیه‌السلام، و از شارحان نهج‌البلاغه او هستند باید شیعه اصطلاحی مدّ نظر ما باشند، گرچه در واقع اینها شیعه علی هستند. حلّ این مشکل در این نیست که با نقل «حدیث یملاً الأرض» به واسطه ابن عربی او را شیعه قلمداد کرد و تمام مشکلات اعتقادی خود را با تفسیر و تأویل الفتوحات المکیه، حل کرد. اهل سنت واقعی دوست‌دار اهل بیت رسول خدایند، و همان‌گونه که اهل تشیع عامل به سنت رسول خدا است. در واقع، سنی واقعی شیعه و شیعه واقعی همان سنی است. آیینی را که رسول‌الله از طرف خدا به ملّتی ابلاغ کرده و طبعاً پس از او اختلافی در تفسیر و تأویل آن پیش آمده و این امر طبیعی است، اگر غرضی و یا سوء نیتی در کار نباشد فقط صرف اشتباه و یا غفلت در این برداشتها و تفسیرها رخ دهد، هیچ‌یک از اینها دشمن همدیگر نخواهند بود و همه دوستدار رسول خدا و اهل بیت و دین او هستند، حال اسم گروهی شیعه و گروهی دیگر سنی باشد. ولی اگر غرض و سوء نیتی در این امر اعمال شود هر دو گروه در وهله اول دشمن خود و آموزه‌ها و اخلاق انسانی خود هستند و در ثانی دشمن همدیگر محسوب می‌شوند.

مسئله دیگر تقیه است، چه لزومی دارد که همه اشتباهات ابن عربی که هیچ‌گونه اغراضی از قبیل وجود شرایط تقیه در آن دخالت ندارد، حمل بر تقیه شود و با این وسیله منویات خود را به اثبات رساند و حال آنکه منویاتی که مدّ نظر است در غیر الفتوحات المکیه هم به راحتی اثبات می‌شود و هیچ نیازی به این‌گونه تلاش‌ها نیست. بعضی از این رساله‌ها با استناد به سخنان بزرگانی که نوعاً هم به‌طور شفاهی نقل شده است می‌خواهند بگویند که ابن عربی به یقین شیعه بوده است. اولاً، بیشتر سخنان بزرگان صراحت و وضوحی ندارد، نوعاً با توجه به بخش‌هایی از کلمات

ابن عربی این احتمال را داده‌اند و این شایسته تحقیق و علم نیست که احتمالات آنها به جزم و یقین تبدیل شود. در مقابل این بزرگان، بزرگان دیگری هستند که احتمال دیگری داده‌اند و در نتیجه با استناد به کلمات این بزرگان که هم صراحت و هم وضوح بیشتری دارد، سنی بودن او را ثابت می‌کند، و دست‌آویز قرار دادن این نوع کلمات که نوعاً ناقض همدیگر نیز هستند، زوایای تاریک تاریخ و این نوع مسائل را روشن نمی‌کند. نقل همه کلمات بزرگان، دامن این نوشته را می‌گستراند و ذکر آنها موجب تکرار نیز می‌شود، برای اطلاع به رساله ذی‌قیمت احیاگر عرفان مراجعه شود.^۱ و یا بعضاً دیده شده است که کسانی را با عنوان دسیسه‌گران و دساسانی معرفی می‌کنند که دستی بر کتاب *الفتوحات المکیه* برده‌اند، و آن بخش از *الفتوحات* را که به امامت امام علی و خاتمیت وی و یازده فرزندش تصریح نموده، حذف کرده‌اند؛^۲ همان‌گونه که در یکی از رساله‌ها آورده‌اند: دسیسه‌گران اسامی دوازده‌گانه ائمه را که شعرانی در *الیواقیت از الفتوحات* نقل کرده حذف کرده‌اند، این‌گونه سخن گفتن صرفاً ادعای بدون دلیل است. با این احتمالات، برخی از مسائل علمی و تاریخی که در هاله‌ای از ابهام است روشن نمی‌شود. چه‌بسا طرف مقابل هم ادعا کند که دسیسه‌گران این اسامی را وارد *الیواقیت* شعرانی کرده‌اند، شاید ادعای اینها به دلیل نزدیک‌تر باشد، چون در هیچ‌یک از نسخه‌های *الفتوحات المکیه* آن قسمتی که شعرانی نقل کرده نیامده است، و حال آنکه در حال حاضر در تمام نسخه‌های *الیواقیت* ادعای آنان موجود است، و یا در جایی از رساله نوشته‌اند که ابن عربی به خدمت امام زمان رسیده است، و حال آنکه خودش در جایی از *الفتوحات* که در صفحات پیشین نشانی آن داده شده است می‌گوید: «من هیچ وقت از خدا نخواستم که به دیدار

۱. نک: احیاگر عرفان، پژوهشی در زندگی و مذهب شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی،

۲. نک: آوای توحید، ص ۸۵

وی نائل شوم». این حضور نیز بر اساس مفاد حدیث مشهور از قول امام عصر که می‌فرماید: هر کسی ادعا کند که مرا دیده است و اظهار کند کذاب است.^۱ ابن عربی محبت اهل بیت را که از طریق شیعه امامیه اظهار می‌شود از إلقانات شیطان دانسته و می‌نویسد: «وَأَكْثَرُ مَا ظَهَرَ ذَلِكَ فِي الشَّيْعَةِ وَ لَا فِي الْإِمَامِيَّةِ مِنْهُمْ، فَدَخَلَتْ عَلَيْهِمْ شَيَاطِينُ الْجِنِّ أَوْلَا بِحُبِّ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ اسْتَفْرَاغِ الْحُبِّ فِيهِمْ»^۲ این چگونه با فرهنگ شیعی سازگار است که پاره‌ای وی را از جمله شیعیان خاموش می‌شمارند.

بعضی از محققان از مجموعه بیانات ابن عربی چنین نتیجه گرفته‌اند:

ساختار اصلی این تفکر (تفکر ابن عربی)، همان تفکر و فرهنگ شیعی است که معتقد است بعد از رسول‌الله در هر زمانی باید یک نفر در مقام رسول‌الله باشد که عین او باشد و حتی رسول‌الله در رسالتش از باطن آن، استرزاق نماید، یعنی درست است که ولایت او از رسول‌الله است، اما چون ولایت آنها نور واحد است و ولایت خاتم اولیا با ولایت باطنی رسول‌الله متحد است و در باطن دو عین هم‌اند... پس رسول‌الله هم در رسالتش، از خاتم اولیا استفاده می‌کند...^۳ اگر این

۱. مانند «...مَنْ يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ؛ سَيَأْتِي شَيْعَتِي... يَدْعِي الْمَشَاهِدَةَ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ...». ابی‌جعفر، محمد بن علی بابویه قمی، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶ چاپ جامعه مدرسین؛ بحارالانوار، ج ۵۱ ص ۳۶۱ و ج ۵۲ ص ۳۱۸ و شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۹۵. البته این به معنا نیست که تاکنون هیچ‌کسی به محضر امام عصر، عجل الله فرجه الشریف، مشرف نشده است، چه بسا بودند کسانی که به خدمت امام رسیده‌اند و علامه مجلسی هم در جلد ۵۳ بحارالانوار، برخی از این تشریفات را ذکر کرده است. سخن اینجا است، کذاب کسی است که خود ادعا کند که من به محضر آن امام مشرف شدم، نه اینکه دیگران، حال از چه طریق فهمیده‌اند، این تشریف‌فرمایی را نقل و یا تأیید کنند، کذاب خوانده شوند. از طرفی نظر این نیست که ابن عربی خود ادعا کرده است.

۲. الفتوات المکیه، ج ۴ (۱۴ جلدی)، ص ۲۸۰-۲۸۱. ابن عربی در این صفحات مطالب دیگری نیز در رد شیعه دارد، مراجعه شود. برای تفصیل این موارد نک: ابن عربی سنی متعصب، چاپ بیروت، ۱۴۳۰.

۳. اگر مراد ایشان از خاتم الانبیاء و خاتم الاولیاء وجود مبارک شخص رسول خدا است که با دیگر

بحث به درستی تبیین شود، می‌توان به راحتی تشیع محیی‌الدین را نتیجه گرفت.^۱

به هر حال قضاوت، آن هم دربارهٔ چنین مرد بزرگی باید همه‌جانبه و بدون هیچ جانبداری انجام شود. واقعیت این است که با استناد به کلمات ابن عربی به ویژه *الفتوحات المکیة* نمی‌توان قضاوت قطعی کرد، چون در این کتاب، کلماتی وجود دارد که دلالت بر شیعه بودن ابن عربی می‌کند. گرچه، این کلمات صراحتی ندارند، باید با تأویل و تفسیر و با حمل بر تقیه و غیره، این چنین قضاوت کرد، و از طرفی کلماتی هست که حجم آنها چندین برابر کلمات فوق است و صراحت بیشتری نیز نسبت به کلمات فوق‌الذکر دارند و افزون بر این، ظاهر آنها نیز دال بر سنی بودن وی است. جمع این کلمات ناهمگون اصل موضوع را خدشه‌دار می‌کند و نتیجه‌ای نیز ندارد. باز هم نباید جانب احتیاط را از دست داد و نباید با جزم و یقین سخن گفت.

حضرت آیه‌الله سید عزالدین حسینی زنجانی^۲ در *مقدمة أشعة اللمعات* و حضرت امام خمینی در *تعلیقه خود بر فصوص الحکم* سخنانی در

ائمه به ویژه امام علی، علیه‌السلام، یک عین هستند. استفاده یک ذات از ذات خود، به چه معناست؟ و اگر استفاده ذات از ذات دیگری باشد در نتیجه عینیت معنا نمی‌دهد. اگر مراد محقق محترم این باشد که رسول خدا در رسالتش از آن جنبهٔ خاتم الأولیاء بودنش استرزاق می‌کند، مطلب حقی است و اگر از وجود مبارک امام علی و جنبهٔ خاتمیت او استرزاق می‌کند، این بیشتر شبیه به حرف غالیان است. گرچه تصور نمی‌شود مراد نویسندهٔ محترم این باشد.

۱. *درس‌های عرفان نظری*، ص ۲۹۵-۲۹۶. اگر این فرهنگ شیعی است این عبارت را چگونه باید تفسیر کرد: ابن عربی در مسئله جانشینی رسول خدا می‌نویسد: «و لهذا مات رسول الله، صلی الله علیه و سلم، و ما نصّ بخلافته عنه إلى أحد، و لا عینه، لعلمه أن فی أمة من يأخذ الخلافة عن ربه فیکون خلیفة عن الله مع الموافقة فی الحکم المشروع». نک: *فصوص الحکم*، ص ۱۶۳؛ این فرمایش ابن عربی مخالفت صریح با اصول مسلم شیعه است. برای آگاهی بیشتر نک: سید جعفر مرتضی عاملی؛ *ابن عربی سنی متعصب*.

۲. حضرت آیه‌الله سید عزالدین زنجانی از جمله فقیهان و مراجعی است که افزون بر تسلط کامل در فقه و اصول و مجتهد مسلم این علم، از مدرسان بزرگ فلسفه و عرفان نیز هست. طبعاً قضاوت چنین شخصی می‌تواند راه‌گشا باشد.

خاتم اولیا از دیدگاه علامه سید جلال‌الدین آشتیانی / ۱۸۱

خصوصاً نص بر ولایت و دیدگاه ابن عربی درباره نصب الاهی و یا بشری، دارند که جای تأمل و دقت است. آیه‌الله معظم می‌نویسد:

اکنون به بیان شطری از انحرافات رب‌النوع عرفان نظری، محیی‌الدین ابن عربی می‌پردازیم:

وی در مورد حضرت سیدالشهدا چنین آورده است: «إِنَّ يَزِيدَ إِمَامُ زَمَانِهِ وَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ كَانْ غَيْرَ مَشْرُوعٍ وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ قُتِلَ بِشَرِيعَةِ جَدِّهِ؛^۱ یزید پیشوای زمان خودش و خلیفه خدا در زمین بود و خروج حسین مشروع نبود. بنابراین، حسین بر اساس شریعت جدش کشته شد».

محیی‌الدین در *فصوص الحکم* می‌نویسد:

«و لهذا مات رسول الله، صلى الله عليه و سلم ما نصَّ بخلافته عنه على أحد...»^۲ رسول خدا رحلت کرد و بر شخصی به عنوان جانشین تصریح نقرموده و او را معین نکرده است، زیرا می‌دانست که در امتش کسی هست که خلافت را از ناحیه پروردگارش به دست می‌گیرد. آیا با این تصریح باز جایی برای توجیه می‌ماند.^۳

۱. نک: محیی‌الدین ابن عربی، *رسالة الغوامض والعواصم*، ص ۲۳۲، به نقل از سید باقر قرشی: *حياة الإمام حسين*، ج ۳، ص ۴۰۳ و *أشعة اللمعات*، نورالدین جامی، تحقیق: هادی رستگار مقدم، مقدمه آیه‌الله زنجانی، ص ۱۳-۱۴. عده‌ای در انتساب این رساله به ابن عربی تردید کرده‌اند، و آن را از «ابن‌العربی فقیه» دانسته‌اند. اما محسن جهانگیری این رساله را از جمله آثار محیی‌الدین برشمرده است. نک: محیی‌الدین چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۱۳۰. گویا آیه‌الله معظم نیز این انتساب را تأیید کرده‌اند که مطلب آن را نقل نموده‌اند (والله اعلم بالصواب).

۲. نک: *فصوص الحکم*، فص داوودیة، ص ۱۶۳؛ امام خمینی در ذیل این عبارت تعلیقه‌ای دارند و می‌نویسند: «أما الخلافة... من شئون الإنبا والرسالة التي هي تحت الأسماء الكونية فهي واجب اظهارها و لهذا نصَّ رسول الله صلى الله عليه و آله على الخلفاء الظاهرة والخلافة... يكون التنصيص على الخلافة من أعظم الفرائض على رسول الله... نعوذ بالله من شرور أنفسنا»؛ نک: تعلیقات علی شرح *فصوص الحکم*، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ و مقدمه آیه‌الله زنجانی، ص ۱۶.

۳. استاد علامه آشتیانی و علامه آقامحمدرضا قمشه‌ای نیز ذیل این عبارت ابن عربی، تعلیقاتی دارند و مطلب وی را بی‌اساس خوانده‌اند. نک: شرح *فصوص الحکم*، قیصری، تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، ص ۹۵۵-۹۵۸.

کتاب‌شناسی توصیفی برخی از منابع

۱. محیی‌الدین ابن عربی، محمد بن علی طایی، الفتوحات المکیة فی معرفة الأسرار المالکیة والملکیة^۱

دریاره زندگی و آثار ابن عربی رساله‌ها و کتاب‌های بسیاری نگاشته‌اند، که این اثر گنجایش ذکر سوانح زندگی ابن عارف نامی را ندارد، ولی آنچه مسلم است می‌توان او را به حق، بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین بنیادگذار نظام عرفان نظری یا فلسفه عرفانی یا حکمت الاهی عرفانی در تاریخ اسلام به شمار آورد، و حتی گزافه نیست اگر بگوییم که وی بزرگ‌ترین اندیشمند عرفانی همه دوران‌ها است.^۲ برای ابن عربی پانصد و یازده جلد کتاب و رساله برشمردند و خود وی نیز، در بعضی از رساله‌هایش به تعداد قابل توجهی از آنها اشاره کرده است. نام ابن عربی با الفتوحات المکیة و فصوص الحکم، قرین شده و اندیشه او با وحدت وجود گره خورده است. الفتوحات المکیة در شش فصل (معارف، معاملات، احوال، منازل،

۱. از آنجا که منابع اصلی این رساله کتاب الفتوحات المکیة؛ فصوص الحکم، شرح فصوص الحکم قیصری، شرح مقدمه قیصری از آشتیانی، شرح رسائل قیصری، کتاب خاتم الأولیاء حکیم ترمذی، البواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأكابر، آثار سید حیدر آملی و چند شرح فصوص دیگر است. از این رو، پایان‌بخش این رساله به کتاب‌شناسی توصیفی این آثار اختصاص داده شد تا خواننده با بصیرت کامل به بررسی موضوع پردازد.

۲. برای آگاهی بیشتر از افکار و اندیشه و سوانح زندگی وی، افزون بر ده‌ها کتاب و رساله، نک: محسن جهانگیری، ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

منازلات و مقامات) و پانصد و شصت باب، از معارف تا مقامات، فراهم آمده است. به قول مولانا: «از مقامات تبَّلت تا فنا/ پله پله تا ملاقات خدا».^۱ ابن عربی در این شش فصل، بسیاری از معارف الاهی و حکمت علمی و عملی را با ذوق عرفانی مورد بحث و بررسی قرار داده است. سخت‌ترین بخش این کتاب، مقدمه آن است که ابن عربی در این مقدمه با رمز و کنایه مسائل بسیار پیچیده و دشواری را مطرح کرده که در واقع بُراعت استهلال کتاب *عظیم الفتوحات المکیّة* است. مهم‌ترین قسمت مقدمه نیز، حقیقت وجودی است که با زبان رمز و کنایه، سخن گفته و با اشاره به «حقیقت محمدیّه» و نشئه «کُن»، ظهور کائنات را نمایانده است.^۲

وی در شهر مکه به سال ۵۹۹ق به‌طور رسمی *تصنیف الفتوحات المکیّة* را آغاز و در ۶۳۶ق دو سال پیش از فوت، آن را به پایان رساند. کتاب *الفتوحات المکیّة*، یک دایرةالمعارف بزرگ عرفانی است. به‌رغم شهرت نامش، از حیث مطالب مهجور مانده و تاکنون تحقیقی جامع و ارزشمند درباره آن صورت نگرفته است. *نثر الفتوحات*، نثری است مشکل و پیچیده، تعبیرات و اصطلاحات غریب و ناآشنا و آشنا در کتاب موج می‌زند و بی‌مایه ادبیات عرب و آن هم در سطح عالی و آشنایی کامل با علوم اسلامی به‌ویژه عرفان و فلسفه، استفاده از این کتاب را با مشکل مواجه ساخته است؛ گرچه در بیشتر موارد نثری آهنگین، زیبا و شاعرانه دارد.^۳ محیی‌الدین پس از مقدمه پرراز و رمز خود که نماد و سیاه‌های از کُل کتاب است، معارفی را در قالب چندین باب که، برخی از آنها را به تفصیل و برخی دیگر را به اختصار بررسی کرده است.

فصل اول «فی المعارف» ابن عربی این فصل را با بابی درباره شناخت روح، با اندک تأملی، آغاز کرده و سپس با تفصیل به شناخت حروف و بیان علم الحروف و مراتب آن و ارتباط آن با سایر اسمای حُسن و اسراری

۲. نک: *الفتوحات المکیّة*، ج ۱، ص ۲-۱۰.

۱. مثنوی، ج ۲، دفتر سوم، ص ۲۴۱.

۳. نک: همان، ج ۴، ص ۳۳۲.

که در حروف نهفته است بیان می‌کند. وی در همین فصل، علت معجزات مسیح را، وقوف او به اسرار حروف می‌داند و برخی از عارفان، مانند حلاج را از صاحبان این علم معرفی می‌کند. از دیگر مطالبی که در این فصل به تفصیل به آن پرداخته شده است، مبحث ظاهر و باطن شریعت و اسرار عبادات است که مؤلف در هفت باب به شرح و تبیین مطالب آن پرداخته، آنگاه مسئله ایمان، یعنی شناخت «لا إله إلا الله و محمد رسول الله» را، مورد بحث و بررسی قرار داده است. وی در ادامه (در پنج باب) به مباحثی درباره اسرار الطهارة؛ اسرار الصلاة؛ اسرار الزکاة؛ اسرار الصوم و اسرار الحج، می‌پردازد. این فصل شصت و چهار باب دیگر نیز دارد که مؤلف در هر کدام به اختصار به بیان مطالب و اسراری پرداخته است. مباحث اسرار عبادات بیشترین حجم این فصل را به خود اختصاص داده است. وی در پایان این فصل، با عنوان «فی معرفة عدد...»، یکصد و پنجاه پرسش را مطرح کرده که به اعتقاد وی پاسخ آنها را باید از میان مشاهدات اهل معرفت یافت. او به برخی از این پرسش‌ها، پاسخ داده است.

فصل دوم «فی المعاملات» این فصل در یکصد و پانزده باب تدوین شده که در آن به بیان مطالبی پرداخته که سالک در طی سلوک خود باید به آنها توجه داشته باشد، و دیگر بیان مراتب سالک است که پس از عمل به دستورالعمل‌هایی که در این باره آمده، به آن مراتب دست می‌یابد. وی مباحث این فصل‌ها را با توبه آغاز و در مقام معرفت به پایان می‌رساند، این باب و باب بعدی که با توجه به حدیث «كنت كنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لكي أعرف...»^۱ که درباره محبت است، معرفت و محبت را دو اصل جهان‌بینی عارفان می‌داند و بیشترین حجم مطالب این فصل همین دو باب است. مؤلف پس از این باب‌ها یازده باب دیگر را نیز، که در شناخت سالک و سلوک است، این فصل را به پایان می‌رساند.

۱. بحار الأنوار، ج ۸۴، باب دوازدهم، ص ۱۹۸.

فصل سوم «فی الأحوال» این فصل هفتاد و نه باب دارد. وی در این باب‌ها بنا را بر اختصار گذاشته است، گرچه تنوع مطالب، بیشتر از باب‌های دیگر به چشم می‌خورد. او در این باب‌ها به شرح مسائلی چون شَطْح، مکاشفه، تجلی، تخلی، فنا، بقا و مشهودات اهل معرفت می‌پردازد. برداشت محیی‌الدین از واژه «احوال» غیر از آن است که در کتاب‌های صوفیه مطرح شده است. آنگاه باب‌هایی را به بیان مسائل نفس و ارتباط آن با اسمای حُسنای الاهی، ذکر، خلقت عالم هستی، و بیان اسرار بسمله و سوره حمد، تسبیح و تهلیل و تکبیر، اسراری از اسمای الاهی و اسرار نفس می‌پردازد. در پایان این فصل نیز، دوباره مطالبی را در شناخت روح بیان می‌دارد و پس از آن، علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

فصل چهارم «فی المنازل» این فصل، بیشترین حجم کتاب *الفتوحات المکیة* را به خود اختصاص داده است که در یکصد و سیزده باب تدوین شده و هر بابی، به شناخت منزلی از منازل عرفانی اختصاص دارد. در این بخش از کتاب مطالبی مطرح شد که مخالفان و موافقانی پدید آورده است تا حتی برخی او را ولی کامل، قطب‌الاقطاب خواندند و برخی دیگر او را تا حد کفر تنزک و او را «ممیت‌الدین» لقب داده‌اند. صدرالدین شیرازی نهایت احترام برای او قائل است و او را بر پورسینا و فارابی ترجیح داده است،^۱ و در همین فصل با بابی با عنوان «فی معرفة منزل القطب...» به بیان مطالبی درباره مرتبه امامت می‌پردازد و بر این باور است که از میان انبیا حضرت محمد، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق، علیهم‌السلام، و از میان اولیا امام حسن و حسین، علیهم‌السلام، به مقام امامت نائل شده‌اند، و در همین فصل بابی را در بیست و سه وصل تنظیم و در هر وصلی، به بیان معارفی

۱. مرتضی مطهری، *آشنایی با علوم اسلامی*، ج ۲ (حکمت عملی، عرفان و کلام)، ص ۱۳۱. گرچه این ترجیح بلامرجح است.

می‌پردازد که در هر مرتبه اسراری از فیض الاهی به سالک افاضه می‌شود، و در باب دیگر، به بیان اسراری می‌پردازد که آن اسرار متعلق به حقیقت محمدیه است و بقیة ابواب به دیگر مشهودات و مکشوفات عرفانی وی اختصاص دارد و در پایان، بابی با عنوان «فی معرفة العظمة الجامعة...» آمده که در آن چهارده منزل و حکم را مورد بررسی قرار داده که نخستین آن ویژه حضرت صاحب‌الامر و بقیة اختصاص به امام، اوتاد و ابدال دارد. او بر این باور است که خداوند با این احکام، دنیا را حفظ می‌کند. از جمله نکات مهمی که باید به آن توجه کرد عبارات ابن عربی در این باب است. در هیچ موضوعی مانند موضوع ختم ولایت، عبارات وی مضطرب و متضاد به نظر نمی‌آید.

فصل پنجم «فی المنازلات» است که مشتمل بر هفتاد و هفت باب است که مؤلف در هر باب به شرح یک حدیث قدسی پرداخته و اسراری از معارف الاهی را بیان کرده که از شهودات مرتبه خاتم پیامبران است. در این باب، مطالب بسیار گزیده آمده است، گرچه به همه مسائل به‌طور یکسان پرداخته شده است. بحث حجاب و ستر از مباحث پایانی این فصل است. مؤلف در پایان می‌نویسد که، ما در اینجا بیان اسرار الاهی را متوقف کردیم؛ چون از حد برون است.

فصل ششم «فی المقامات» آخرین فصل کتاب است که پنجاه و شش باب دارد و به بیان مقامات اقطاب محمدی و جایگاه و مرتبه ایشان اختصاص یافته است. مؤلف در هر یک از باب‌های این فصل به بیان ویژگی‌ها و مرتبه و جایگاه قطبی از اقطاب می‌پردازد و پس از بیان احوال اقطاب، باب بسیار مختصری را در شناخت ختم اولیا بیان می‌کند. ابن عربی در این باب، به نکاتی اشاره می‌کند که برخی از عارفان شیعه، مانند آقامحمد رضا قمش‌ای و سید حیدر آملی (قرن هشتم ق) آن را گواهی بر تشیع محیی‌الدین قلمداد کرده‌اند و بر اساس همین مطالب، خاتم اولیا

بودن حضرت امام عصر را اثبات می‌کنند. مؤلف در ادامه مباحثی را به شناخت اسمای حُسنای الاهی اختصاص داده که بیشترین حجم این فصل به همین موضوع اختصاص دارد. وی در این باب به بیان حدود یکصد «حضرت» از حضرات الاهی پرداخته که هر یک مشتمل بر یک یا چند اسم از اسمای حُسنای الاهی است. وی ضمن بیان اسرار این اسما به جایگاه هر یک نیز، در میان اسمای الاهی اشاره می‌کند. مؤلف در ادامه بابی را عنوان می‌کند که خلاصه مطالب این فصل است که او خود آن را اشرف ابواب کتابش معرفی می‌کند که بسیاری از معارف و انوار الاهی در آن نهفته است. آخرین باب کتاب، اختصاص به وصایای مؤلف به سالکان راه حق و حقیقت دارد که بسی خواندنی و به گوش جان شنیدنی است.

ابن عربی *الفتوحات المکیة* را در دو نوبت نوشته است. وی ابتدا بی آنکه نظم و سامان خاص به کتاب بدهد آن را نوشته و سپس آن را تحریر و تدوین کرده است. این اثر با دست‌خط خود مؤلف در سی و هفت جلد در کتابخانه استانبول نگه‌داری می‌شود. متأسفانه نسخه‌هایی از تحریر اول نیز پخش و باعث سردرگمی شده است. چه‌بسا شیخ اکبر مطالبی در تحریر دوم حذف و یا اضافه کرده است. در حال حاضر، سه نوع چاپ از این اثر در دسترس است. یکم، چاپ دارالصادر بیروت، که در چهار جلد رحلی از روی چاپ مصر افسست شده که به چاپ کشمیری هم معروف و مشهور است و بیشتر از چاپ‌های دیگر مورد استفاده و استناد پژوهشگران است.

دوم، چاپ چهارده جلدی که با تحقیق عثمان اسماعیل یحیی در مصر و بیروت چاپ شده که شامل جلد اول و بخشی از جلد دوم، از چهار جلدی است که با فوت مرحوم عثمان یحیی ناتمام مانده است.

سوم، چاپ دار احیاء التراث العربیة، در نه جلد وزیری است که اخیراً چاپ و منتشر شده است. از همه دقیق‌تر همان چاپ چهار جلدی است.

۲. **سید جلال‌الدین آشتیانی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم**
عنوان کتابی است تحقیقی، انتقادی، تکمیلی در شرح و تبیین مبانی عرفان نظری به زبان فارسی.

فصوص الحکم، از جمله آخرین آثار ابن عربی است که یک دوره کامل و فشرده در عرفان نظری است، در بیست و هفت فصل (حقیقت شیء) و هر فصلی به یکی از پیامبران، که نام بسیاری از آنان در قرآن آمده است، اختصاص دارد و با عنوان «کلمة»، حکمت و معارفی را که بر قلب آن نبی و رسول الهام شده با استناد به آیات و احادیث نبوی بیان می‌کند.^۱ بنابه تصریح نویسنده در یک مکاشفه رؤیای گونه‌ای مطالب آن از سوی جناب رسول‌الله، صلی الله علیه و سلم، به وی القا شده است.^۲ شروح و تعلیقات زیادی بر این کتاب نوشته شده است که، تعداد ۱۶۵ شرح عربی، فارسی و ترکی، ۳۵ ردیه و ۳۳ دفاعیه تاکنون گزارش شده است.^۳ از این شروح عده‌ای با بیان عصاره افکار ابن عربی کتاب مستقلی با توجه به متن **فصوص الحکم** تألیف کرده‌اند؛ مانند: کتاب **الفکوک**؛ و **نصوص صدرالدین قونیوی و لمعات فخرالدین عراقی**؛ و عده‌ای دیگر با آوردن متن اصلی به شرح و بسط آن پرداخته‌اند؛ از این جمله‌اند: شرح مؤیدالدین جنّیدی؛ شرح عبدالرزاق کاشانی؛ شرح تلمسانی؛ شرح عبدالرحمان جامی؛ شرح تاج‌الدین خوارزمی؛ شرح صائین‌الدین علی بن محمد ترکه اصفهانی؛ شرح بابارکنا شیرازی؛ و شرح داوود قیصری. بی‌شک دقیق‌ترین و عمیق‌ترین شروح مقدمه، شرح علامه آشتیانی است.

۱. نک: استاد آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ص ۱-۴۲.

۲. گرچه این ادعا با توجه به بعضی از مطالب **فصوص الحکم** به‌ویژه در بحث ولایت جای تردید است، لیکن بدون شک این کتاب از مهم‌ترین آثار در عرفان اسلامی است.

۳. نک: مقدمه عثمان یحیی به المقدمات من کتاب نصّ النصوص فی شرح فصوص الحکم؛ و مقدمه چاپ دوم، انتشارات توس، ص ۱۲.

شرح قیصری دارای دو بخش کلی است: بخش نخستین آن مقدمه‌ای است که حاوی دوازده فصل و مشتمل بر قواعد و اصول مباحث عرفانی است که در واقع کتاب مستقلی است، و اهمیت و شناخت اسرار فصوص الحکم نیز، به همین مقدمه موقوف است.

دومین بخش آن، بدنه اصلی کتاب است که قیصری با استفاده از خمیرمایه عارفان و کشف و شهود، و با به‌کارگیری ادبیات عالی سعی دارد نخست به صورت کلاسیک، مشکلات کتاب را حل کند، آنگاه به شرح مشکلات معانی می‌پردازد.^۱ «فصوص الحکم، یکی از کتاب‌های نفیس عرفانی و سالیان متمادی است که جزو کتاب‌های درسی تصوف و عرفان در حوزه‌های علمیه و دانشگاه‌ها در سطح عالی است. به همین جهت حواشی و تعلیقات و شروح زیادی بر این کتاب نوشته شده است. به عقیده نگارنده، شرح قیصری از جهاتی برای تدریس و قرائت نزد استاد به سایر تعلیقات و شروح ترجیح دارد».^۲

داوود قیصری (۷۵۱ق) در این مقدمه، اصول عرفان نظری را بر اساس مشرب محیی‌الدین در دوازده فصل تنظیم کرده که شهرت و ارزش علمی این مقدمه از اصل کتاب کمتر نیست، و از همان زمان نگارش تاکنون مورد توجه خاص فیلسوفان و عارفان قرار گرفته است. سرفصل‌های آن عبارت‌اند از: در وجود و اینکه آن حق است، در اسما و صفات ایزد تعالی، در اعیان ثابته و تنبیه به مظاهر اسمائیه، در جوهر و عرض به طریقه اهل الله، در بیان عوالم کلیه و حضرات خمس الاهیّه، در آنچه متعلق به عالم مثالی است، در مراتب کشف و انواع آن به اجمال، در اینکه عالم، صورت حقیقت انسانیّه است، در بیان اخلاق حقیقت محمدیّه و اینکه او قطب‌الاقطاب است، در بیان روح اعظم و مراتب اسمای آن در

۱. مقدمه قیصری، ترجمه منوچهر صدوقی سها، ص ۱۶.

۲. سید جلال‌الدین آشتیانی، مقدمه چاپ اول، ص ۵۵.

عالم انسانی، در عود روح و مظاهر آن در ایزد تعالی به قیامت کبریا، و فصل دوازدهم اختصاص به نبوت و رسالت و ولایت دارد.

این مقدمه به اختصار به بیان مسائل عرفانی می‌پردازد و بیشتر موارد آنکه صعوبت و غوامض خاصی دارد، حکیمی مانند علامه آشتیانی می‌خواهد تا مشکلات آن را حل کند. حضرت آشتیانی با احاطه کامل به مبانی محیی‌الدین و آثار وی و تمامی الفتوحات المکیّة و با توجه به تفسیر آیات، و آثاری چون مفتاح الغیب حمزه فناری و دیگر کلمات عارفان با استدلال و با ذکر مأخذ، به شرح و توضیح مجملات و عویصات مقدمه پرداخته است که به حق تاکنون چنین اثری، از حیث حجم و دقت نظر در شرح و بیان این مقدمه نوشته نشده است.

از دیگر ویژگی‌های این شرح، بیان موارد اختلاف عارفان و حکیمان است که با استناد به اقوال عارفان و حکیمان حتی المقدور تمام مسائل را با براهین تطبیق داده است. قیصری در مواردی هم، مثل مسئله علم واجب، مباحث را به طور کامل بیان نکرده و استاد این گونه موارد را نیز، به کمال تحقیق کرده و بر اساس آموزه‌ها و قواعد عرفانی و مبانی حکمت متعالیه مشکلات آن را روشن ساخته است. از طرفی قیصری، قسمتی از مطالب نفیس بحث ولایت را به اجمال و اهمال گذرانده است. بنابراین، حضرت آقای آشتیانی در این بخش مهم نیز، بر اساس قواعد اهل ذوق و شهود و کشف و با استناد به براهین عقلی به تفصیل وارد بحث شده و شاید تاکنون کسی به این زیبایی و دقت نظر، مسئله ولایت را از دیدگاه عارفان و فلسفه بیان نکرده است.^۱

همان گونه که ذکر شد تاکنون شرح‌های زیادی بر این مقدمه نوشته شده، ولی این مطلب بر اهل تحقیق روشن و مبرهن است که هیچ‌یک از آنها جامعیت این شرح را ندارند؛ چون افزون بر اینکه، حاوی همه

مطالب شروح پیشین است، در بردارنده نقدهای استاد نیز هست که در آثار دیگران یا اصلاً نیامده و یا اگر هم آمده به اشاره و اجمال از آن گذشته‌اند. اگر بخواهیم این اثر را به‌طور کامل معرفی کنیم شاید در پنجاه صفحه، حق مطلب ادا نشود. بنابراین، ما در اینجا به همین مقدار اکتفا کرده و پژوهشگران می‌توانند به مقدمه‌هایی که استاد بر همین شرح نوشته مراجعه نمایند.^۱

این شرح با مقدمه عالمانه پروفیسور هانری کربن به چاپ رسیده است. در همین مقدمه است که جناب کربن از استاد علامه آشتیانی با عنوان «ملاصدرای دوم» یا «ملاصدرای عصر ما» یاد می‌کند و آثار آن حکیم الاهی را با کمال ادب می‌ستاید. متن فرانسوی این مقدمه در پایان کتاب آمده و دکتر سید حسین نصر این مقدمه را ترجمه کرده است و او نیز با چه شوقی استاد را در این مقدمه ستایش کرده است. ای کاش، آن دسته از خراسانیان که قسم خورده بودند که نگذارند آب خوش از گلوی استاد پایین برود، این مقدمه را بخوانند و اگر اهل عبرت‌اند، عبرت بگیرند.

استاد در اردیبهشت ۱۳۴۴ خورشیدی، بنابر آنچه در پایان چاپ سوم کتاب آمده، به نگارش این کتاب جامع و بی‌نظیر پرداخته و چاپ اول آن را انتشارات باستان مشهد در همان سال منتشر کرده است. انتشارات امیرکبیر چاپ دوم (۱۳۶۴ش) و سوم (۱۳۷۰ش) آن را با قطع وزیری در ۹۹۸ص+۵ صفحه مقدمه فرانسوی چاپ و منتشر کرده و پس از آن دفتر تبلیغات اسلامی قم، چاپ چهارم آن را در سال ۱۳۷۲ خورشیدی با همان قطع منتشر کرده است. امید است، دفتر مزبور با حروف‌چینی و ویرایش مجدد به چاپ و نشر دوباره این اثر پردازد.

۱. در خصوص معرفی این شرح، خود استاد مطالبی در مقدمه آورده به‌ویژه از ص ۷۴-۸۴ که در صورت نیاز مراجعه شود.

۳. محمد داوود قیصری رومی ساوجی، شرح فصوص الحکم

عنوان کتابی است در تبیین و شرح اصول و قواعد عرفانی بر اساس مشرب عرفانی محیی‌الدین عربی به زبان عربی و تصحیح و تحقیق: سید جلال‌الدین آشتیانی.

درباره ابن عربی، داوود قیصری و کتاب فصوص الحکم در معرفی شرح مقدمه قیصری به اختصار مطالبی آورده شد که دیگر نیازی به تکرار آنها نیست. آنچه لازم است در اینجا آورده شود، اجمالی از مقدمه شصت صفحه‌ای استاد است. این مقدمه در دو بخش تدوین شده است: در بخش یکم آن، مختصری به معرفی ابن عربی و جانشین وی صدرالدین قونوی و شاگردان معروف قونوی و نیز برخی شارحان فصوص الحکم، مانند استاد بی‌نظیر عرفان در قرن اخیر آقامحمد رضا قمشه‌ای پرداخته شده است. سپس استاد تعلیقات و شروح فصوص الحکم را برشمرده و به بررسی محتوایی آنها پرداخته و در مجموع شرح قیصری را جامع‌تر یافته است. در بخش دوم خبط و خطای ابوالعلاء عقیفی و قیصری و ابن عربی را در فصوص الحکم و بعضاً در الفتوحات المکیه با ذکر بخش‌هایی از این دو اثر برشمرده، آنگاه به نقد و رد آنها پرداخته و در پایان، مختصر اشارتی به مقامات انسان و حقیقت محمدیه کرده است. استاد در این بخش از مقدمه با طرح مباحث دقیق و عالمانه، ابوالعلاء عقیفی و تعلیقات وی را بر فصوص الحکم بررسی کرده و ایراداتی بر آن وارد کرده است. استاد می‌نویسد: «این شخص فقط عربی می‌دانسته است و رشته علمی هم که تحصیل کرده ربطی به مبدأ و معاد ندارد. عظمت کتب شیخ خصوصاً فصوص الحکم او را مسحور کرده. به توصیه نیکلسون، که معتقد به نبوت خاتم الأنبیاء نبوده و قرآن را داستان فرض کرده، او را به ورطه هولناک کشانده است.»

استاد نظریات وی را درباره حلولی بودن حلاج نقد کرده و بی‌اساس دانسته است. مقدمه دوازده فصل دارد و خود این مقدمه دوازده فصلی نیز،

دارای چند صفحه مقدمه است، با حواشی بسیار دقیق و عالمانه که با عدد «۱۲» معین و مشخص شده^۱ و حواشی حکیم عارف آقامحمدرضا قمشهای، که برخی از این تعلیقات بسیار طولانی و در حد یک رساله مختصر است، و تعلیقه شخصی به نام غلامعلی شیرازی^۲ و بعضی اعظم به صورت پی نوشت، آمده است. حواشی علامه آشتیانی که با علامت اختصاری «ج» مشخص شده توضیحی و نقد نظریات شارح و ماتن است. پس از مقدمه، حواشی امام خمینی بر مقدمه فصوص الحکم،^۳ که دوازده صفحه است، آمده و استاد نیز، در بعضی موارد به حواشی امام تعلیقه زده و در پانوشت همان صفحه آورده است. بعد از آن، حواشی مفصل میرزا حسن جلوه بر مقدمه قیصری با تصحیح استاد آمده که تاریخ تصحیح این مقدمه و این تعلیقه، ششم مرداد ۱۳۶۶ خورشیدی است. پس از حواشی میرزا ابوالحسن جلوه، تعلیقات استاد بر حواشی میرزای جلوه آمده که به زبان فارسی و عربی نگاشته شده است. گویا در حین تصحیح حواشی میرزای جلوه، تعلیقاتی نیز همزمان بر این حواشی نوشته‌اند. چون تاریخ هر دو، یعنی پایان تصحیح حواشی میرزا و پایان حواشی خود استاد، ششم مرداد ماه ۱۳۶۴ خورشیدی است.

پس از پایان مقدمه و تعلیقات آن (۶۰+۲۸۶ص) بدنه اصلی کتاب آغاز می شود که در بیست و هفت فص تنظیم و تصنیف شده است و در این بخش از کتاب، تمام تعلیقه‌ها در پاورقی آمده که بیشترین و دقیق‌ترین آنها از

۱. در پایان بعضی از حواشی عدد «۱۲» آمده بر من روشن نشد که صاحب این حواشی چه کسی است. از عبارت صفحه ۵۷ مقدمه استاد برمی آید که متعلق به خود استاد باشد؛ ولی چرا مثل متن با حرف «ج» مشخص نشده است.

۲. غلامعلی شیرازی از شاگردان حکیم آقامحمدرضا قمشهای است که فصوص الحکم را نزد آن حکیم قرائت و حواشی مرحوم قمشهای را در حواشی کتاب خود نوشته و آن را با دقت زیر نظر استادش تصحیح کرده است. نک: شرح فصوص الحکم، مقدمه، ص ۵۷.

۳. نگارنده این تعلیقه را در مقاله‌ای به طور مفصل در فصلنامه کتاب‌های اسلامی، شماره پانزدهم (زمستان سال ۱۳۸۲) معرفی نموده است.

آن خود استاد است. گرچه مطالب استاد به صورت تعلیقه آمده است، ولی هم از جهت تفصیل و هم از جهت مشکل‌گشایی و یا نقد متن، در حکم شرح مفصّلی است. اگر تعلیقات استاد به مقدمه و بدنه کتاب در رساله‌ای جداگانه چاپ شود، خود، کتاب مستقلی در شرح مشکلات و بیان مراد قیصری و ابن‌عربی خواهد بود، ولی همان‌گونه که بر اهل تحقیق روشن است، عادت استاد بر این بود که آثار گذشتگان را با نوشتن تعلیقه‌های ارزشمند و مفصّل خود احیا کند. ضمن اینکه بیشترین تعلیقات را علامه آشتیانی بر این کتاب نوشته است، تعلیقه‌های امام خمینی، آقامحمدرضا قمشه‌ای، عبدالرحمان جامی، غلامعلی شیرازی، عبدالرزاق کاشانی، ملا هادی سبزواری، میرزا هاشم اشکوری و یک مورد نیز از میرزا مهدی امیرکلایی که استاد، شرح منظومه را به سفارش میرزا مهدی آشتیانی نزد همین استاد قرائت کرده، آورده و در پایان هر تعلیقه نام افراد ذکر شده است و تعلیقه‌هایی که خود استاد بر متن کتاب نوشته با حرف «ج» مشخص و معین شده است.

این اثر اولین بار در سال ۱۳۷۵^۱ خورشیدی از سوی انتشارات علمی و فرهنگی در قطع وزیری در هزار و دویست صفحه با تصحیح و تعلیقات مفصّل چاپ و منتشر شده است. در پایان کتاب نیز، حدود صد و سی صفحه فهرس مختلف آمده است که در نهایت ۱۳۲۵ صفحه کل کتاب را تشکیل داده است. بنابر آنچه خود استاد در پایان کتاب مرقوم داشته‌اند، تصحیح و تعلیقه بر *فصوص الحکم* ۱۳۷۱ خورشیدی (۱۴۱۲ق) پایان یافته و در سال ۱۳۷۴ خورشیدی مقدمه‌ای مفصّل که در آن به معرفی ابن‌عربی و مکتب وی، داوود قیصری و محتویات کتاب پرداخته، نوشته است. این شرح با کیفیت نسبتاً خوب همراه با فهرست‌ها و اعلامی که لازمه چنین کتابی است عرضه شده گرچه از غلط‌های چاپی بی‌بهره نیست، ولی با توجه به حجم کتاب قابل اغماض است.

۱. اولین چاپ سنگی آن به سال ۱۲۹۰ قمری در تهران انجام شده است.

۴. محمد داوود قیصری رومی ساوجی، شرح رسائل قیصری

عنوان مجموعه‌ای است در عرفان اسلامی شامل: رسالة التوحید والنبوة والولاية؛^۱ اساس الوجدانية؛ نهایة البیان فی درایة الزمان و رساله‌ای در مباحث ولایت کلیه از حکیم قمشه‌ای و شرح سید جلال‌الدین آشتیانی. یکی از رسائل این مجموعه رسالة التوحید والنبوة والولاية، است که این رساله به روش محققان از عارفان پیروان شیخ اکبر ابن عربی و اهل عرفان تحریر شده و به بیان معنوی توحید، نبوت و مسئله ولایت و خاتم اولیا پرداخته است. وی این موضوعات را به طرق اهل عرفان و کشف مورد بررسی قرار داده است. این اثر شامل یک مقدمه و سه مقصد است. مقدمه آن در دو فصل تدوین شده که درباره علم و مبادی و مسائل و طریق وصول إلى الله و فرق میان ذات و مرتبة احدیت است. حضرات خمس و تنزلات الوجودیه و وجود الاهی و اسما و صفات عالم مثال در مقصد اول؛ و طریق وصول إلى الاصول در مقصد دوم؛ و جمع و توحید در مقصد سوم، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، و در خاتمه درباره خلافت و ولایت و اینکه هیچ عصری از وجود «انسان کامل» خالی نمی‌ماند بحث کرده است.

حکیم آشتیانی این مجموعه را در حدود دویست صفحه شرح کرده که در آن تمام مشکلات رساله‌ها به‌ویژه رسالة اول را به نحو احسن و عالمانه حل کرده است. این شرح در قالب مقدمه کتاب از صفحه ۱-۱۹۲ آمده است. این اثر را اولین بار انجمن حکمت و فلسفه اسلامی به سال ۱۳۵۷ در ۳۳۲ صفحه چاپ و منتشر کرد و در سال ۱۳۸۲ چاپ دوم آن نیز منتشر شده است.^۲

۱. با حواشی عارف محقق آقامحمد رضا قمشه‌ای.

۲. نک: در امتداد فلسفه و عرفان، ص ۱۳۹-۱۴۲، چاپ اول.

۵. حکیم ترمذی، کتاب ختم الأولیاء

ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن بن بشر بن هارون مؤذن ترمذی معروف به «حکیم ترمذی» از عارفان و محدثان بزرگ سده سوم هجری است که در شهر ترمذ به دنیا آمد و همان‌جا نیز درگذشت. زندگی او از همان آغاز کودکی تا سرانجام در هاله‌ای از ابهام مانده است، چرا که در تذکره‌های مربوط به صوفیان نخستین مطلبی درباره او نیامده است. در زندگی‌نامه خودنوشتی که با عنوان *بِدْوُ شَأْنِ اَبِي عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِ الْحَكِيمِ التِّرْمِذِيِّ*^۱ از وی به جا مانده است، بیشتر به مسائل معنوی و سلوکی زندگی او و مکاشفات خود و همسرش پرداخته شده و از جزئیات زندگی وی خبری نیست.^۲ حکیم ترمذی بین سال‌های ۲۰۵-۲۱۵ در خانواده روحانی به دنیا آمد، پدرش، علی بن حسن ترمذی از عالمان و محدثان بنام ترمذ بود. تحصیلات رسمی ترمذی در هشت سالگی آغاز شد و تا بیست و هفت سالگی به سفر حج رفت در فقه و حدیث به کمال رسیده بود. در مکه حالتی معنوی به او دست داد و پای در راه سلوک نهاد. پس از بازگشت به ترمذ مدتی سرگردان بود تا اینکه به کتابی از انطاکی دست یافت و راه درست را پیدا کرد و به ریاضت پرداخت. او در سراسر عمر

۱. عثمان یحیی این رساله را تحقیق و در مقدمه کتاب *ختم الأولیاء* از ص ۱۳-۳۲ به چاپ رسانده است. او صراحتاً در این رساله یادآور می‌شود که همواره مورد اذیت و آزار عالمان ترمذ قرار داشته و آنان پیوسته با دیده شک به او می‌نگریستند و وی را مورد انواع اتهامات قرار می‌دادند.

۲. ترمذ شهری در ساحل راست رود جیحون (آمو دریا) و در نزدیکی سرچشمه رود سرخان است. در قدیم‌ترین متن جغرافیایی فارسی ترمذ به همراه بخارا و سفد و سمرقند و خجند و فرغانه و اخسیکت و اوزکند و بناکت و چند شهر دیگر جزو شهرهای ماوراء النهر به شمار آمده است و نه از شهرهای خراسان، اما در منابع دیگر ماوراء النهر را توسعاً بخشی از خراسان بزرگ دانسته‌اند. نک: لغت‌نامه دهخدا، ج ۵، ص ۱۶۶۸؛ *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، ص ۱۰۵-۱۱۸؛ و غلامحسین مصاحب، *دایرةالمعارف فارسی*، ج ۱، ص ۶۳۳. مصاحب ذیل مدخل «ترمذی» می‌نویسد: حکیم ترمذی مقام ولایت را بر مقام نبوت ترجیح می‌داد و به همین سبب تکفیر شد. البته ایشان اگر بیشتر در این موضوع تحقیق می‌کرد این نسبت را به حکیم ترمذی نمی‌داد.

خود آماج اتهام عالمان ترمذ بود و بر همین اساس مجبور شد به بلخ برود و در حضور والی آنجا تعهد کتبی دهد که دیگر از این سخنان نگوید. وی به احتمال قوی بین سال‌های ۲۹۵-۳۰۰ در سنین پختگی و پیری درگذشته است.^۱ حکیم ترمذی نویسنده‌ای پرکار است و از جاحظ که بگذریم، از هیچ‌یک از دانشوران سده سوم این همه آثار باقی نمانده است. گوشه‌گیری ترمذی این امکان را به او داده بود که به تألیف و تصنیف پردازد. مشهور است که او خیلی ضد شیعه بوده و رساله‌ای نیز با عنوان *الرد علی الرافضة*، دارد، با اینکه یکی از مشایخ وی به نام صالح بن سعید ترمذی شیعه بوده و از مشایخ ابن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق به شمار می‌رود.^۲

اما آثاری که تاکنون از وی به چاپ رسیده عبارت‌اند از: *اثبات العلل*، از این اثر با عناوینی چون *علل العبودیة فی الاحکام*، و *کتاب العلل*، و *علل الشرایع*، هم یاد کرده‌اند؛ *ادب النفس؛ الأمثال من الکتاب والسنة؛ بدو شأن ابی عبدالله محمد الحکیم الترمذی؛ جواب کتاب من الری؛ جواب المسائل الّتی سألها أهل سرخس عنها؛ کتاب ختم الأولیاء؛ الصلاة و مقاصدها؛ کتاب الریاضة؛ الکلام علی معنی لا إله إلا الله؛ منازل القریة؛ المنهیات و نوادر الاصول فی معرفة اخبار الرسول*.^۳

کسی که به دیده تحقیق محتوای کتاب *ختم الأولیاء* را مورد مطالعه قرار دهد و روش بحث و ورود و خروج او در مسائل و موضوعات آن را پی‌گیری کند، خواه ناخواه بر چیره‌دستی حکیم ترمذی در موضوع مورد

۱. برند راتکه، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ص ۲۰. خواجه محمد پارسا تاریخ

وفات وی را سال ۲۵۵ق نوشته است که نمی‌تواند درست باشد. نک: *فصل الخطاب*، ص ۵۸.

۲. خالد زهری، *تعلیل الشریعة بین السنة والشیعة*، ص ۱۷۱.

۳. برای آگاهی بیشتر از زندگی حکیم ترمذی، نک: عبدالحسین زرین کوب، *جستجو در تصوف*

ایران، ص ۴۹ به بعد؛ *مبانی عرفان و احوال عارفان ایرانی*، ص ۲۹۹-۳۰۱ و *ترجمه فتوحات*

مکیه، ص ۵۳، مقدمه و محمد سوری، ولایت از دیدگاه حکیم ترمذی (پایان‌نامه)، ص ۲۸-۳۷.

بحث و احاطه کامل او به جوانب مسئله اعتراف خواهد کرد و آن را خواهد ستود. چه اینکه او این اثر را در دوران پختگی از عمر و در سال‌های منتهی به پایان حیاتش به رشته تحریر درآورده است.

کتاب از حیث ساختار و روش، به‌طور کلی در چارچوب گفت‌وگوی دو جانبه و مصاحبه‌ای علمی میان استاد و شاگرد تنظیم شده است، بدین صورت که در هر مسئله‌ای شاگرد به عنوان نوآموزی جوان، پرسش‌هایی را مطرح می‌کند و استاد در قالب سالکی آزموده و مرشدی پیر به آرایه‌ی طریق می‌پردازد و گاه به تفصیل پاسخ‌ها را بیان می‌دارد. درست به همین دلیل کتاب نه تنها فاقد یک سیر منطقی و انسجام کلی در طرح مسائل و موضوعات مورد بحث است، بلکه گاه یک مسئله چندین بار به تکرار، مورد گفت‌وگو و بحث قرار می‌گیرد و در همان حال مسئله‌ای دیگر چنان مغفول واقع می‌شود و در هاله‌ای از ابهام می‌ماند که گویی اصلاً طرح نشده است!

مجموع مطالبی را که در سراسر کتاب مورد بحث واقع شده، می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

یکم، فعالیت‌های روحی و سیر و سلوک معنوی در دو مدار صدق و منت و عطای خداوندی.

دوم، تبیین و بررسی مشکلات ظاهر و باطن و چگونگی حل آنها.
سوم، نبوت، ولایت، رسالت و ختم اولیا، نقطه‌های تلاقی و اشتراک هر یک با هم و نیز ویژگی‌های منحصر به فرد آنها.

حکیم ترمذی اولین کسی است که مسئله «خاتم اولیا» را از نگاه عرفانی تدوین و در واقع این مسئله را از جمله مسائل عرفانی شمرد و بر اساس عرفان و تصوف این مسئله را بررسیید. اگر از نگاه تاریخی به این موضوع نگریسته شود طبعاً باید پایه‌گذار این مسئله را از افتخارات و

ابتکارات ترمذی که از اهل سنت است،^۱ شمرد؛ چون در تاریخ این علم دیده نشده کسی پیش از وی به این مسئله پرداخته باشد و یا کتاب و رساله‌ای در خصوص آن نوشته باشد. پایه‌گذار در واقع هموست که این موضوع را همچون اصلی اساسی تأسیس کرد. حتی می‌توان پا را فراتر گذاشت و اهل سنت را تدوینگر آغازین رساله‌های تصوف و عرفان صوفیانه دانست. گرچه عرفان و تصوف از بدنه آموزه‌های شیعه غیر قابل انفکاک است.

اما کتاب ختم اولیا، با وجود نسخه‌های متعدد از این رساله که نوعاً هم در کتابخانه‌های استانبول نگه‌داری می‌شود، تاکنون نسخه منقح و کامل از این رساله به دست نیامده است، با این حال محققانی این رساله را تحقیق و به چاپ رسانده‌اند که اغلب هم در مصر این کارها صورت پذیرفته است. از آنجا که بخشی از متن این رساله را از آثار دیگران، مثل ابن عربی که بخش‌هایی از آن را نقل کرده، جمع و تدوین کرده‌اند، سبک و سیاق و سیر منطقی در رساله به چشم نمی‌خورد. به هر حال متنی که با عناوین مختلف از جمله: خاتم اولیا یا ختم اولیا یا کتاب خاتم الأولیاء یا کتاب ختم الأولیاء و یا رساله ختم الأولیاء یا کتاب سیرة الأولیاء در دست است،^۲ از صد و پنجاه و هفت پرسش در قالب بیست و نه فصل فراهم آمده است که فصل چهارم آن بیشترین حجم رساله را به خود اختصاص داده است.^۳ او پس از مقدمه مختصر در فصل اول رساله، اولیا را به دو صنف: اولیای

۱. در این باره نک: راتکه و جان اوکین؛ مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ترجمه مجدالدین کیوانی، نشر مرکز؛ و میراث تصوف، ج ۱، ویراسته لئونارد لویزن، ترجمه مجدالدین کیوانی، ص ۱۴۷-۱۷۸.

۲. همه این عناوین نمایانگر یک رساله است.

۳. عادت حکیم ترمذی در بیشتر رساله‌هایی که از او به یادگار مانده بر این است که شاکله اصلی رساله‌ها را در قالب پرسش و پاسخ تدوین و تصنیف کرده است. نک: کتاب الریاضة؛ کتاب ادب النفس و کتاب الحکمة. گرچه در کتاب ختم الأولیاء، این اسلوب به تمامه رعایت نشده است.

حق‌الله و اولیاء‌الله تقسیم می‌کند و سپس طی بیست و نه فصل به تفصیل این دو صنف را بررسی کرده است. همان‌گونه که اشاره شد وی این مسائل را در قالب سائل و مُجیب آورده است. عناوین فصول به ترتیب عبارت‌اند از: اصناف اولیا؛ دعوة الحق و إجابة العبد؛ ولیّ حق‌الله و ولیّ الله؛ المسائل الروحانية؛ علم الأولیاء و علم الأنبیاء؛ ولیّ الله؛ خصال الولاية العشر؛ خاتم الأولیاء و خاتم الأنبیاء؛ النبوة و الولاية؛ علامات الأولیاء؛ إلقاء الشیطان و نسخ الرحمن؛ أهل القربة؛ خاتم الأولیاء؛ البشری؛ الكتاب والروح؛ تفکیر عامة المؤمنین و تفکیر خاصة الأولیاء؛ عقد والولاية و عقد النبوة؛ منکر و احوال الأولیاء؛ الولاية والسعادة والمحبة؛ الولیّ والخطیئة؛ الولیّ والأسرار الالهیة؛ المهتدی والمجتبی؛ المدة والجذبة؛ المجذوب؛ خاتم الأولیاء، أولیاء الزور؛ دولة الخیر و دولة الشر؛ اهل الدین والأعمال والدرجات.

حکیم ترمذی تمام عناوین فوق را که نوعاً محققان برای فصول این کتاب انتخاب کردند با صبغة عرفانی مورد بحث و بررسی قرار داده و کلمات خود را با آیات و روایات نبوی پرشماری مستند کرده است. این استناد به گونه‌ای است کمتر در رساله‌های عرفانی و آثار صوفیه به چشم می‌خورد.^۲

افراد و محققان گوناگونی این رساله را تحقیق و به چاپ رسانده‌اند؛ از جمله: احمد عبدالرحیم السایح دو نسخه تقریباً متفاوت از هم را با دو عنوان تحقیق کرده و به چاپ رسانده است؛ یکی *أجوبة ابن عربی علی أسئلة الحکیم الترمذی* که در ۲۷۲ صفحه از سوی انتشارات مکتبة الثقافیة

۱. فصل چهارم رساله بیشترین حجم کتاب را به خود اختصاص داده است. به گونه‌ای که از ۴۴۶ صفحه کتاب حدود ۲۰۰ صفحه فصل چهارم را تشکیل می‌دهد، و همین فصل شامل ۱۵۷ پرسش و پاسخ است، یعنی اول این فصل پرسش نخست و آخر آن پرسش ۱۵۷ است. در فصول دیگر کتاب در قالب پرسش و پاسخ نیامده است. آنچه در *الفتوحات المکیة* بنا عنوان کلمات و رساله حکیم ترمذی آمده بخشی در همین فصل است که ابن عربی در پرسش سیزدهم آن را نقل کرده است.

۲. ابوطالب مکی نیز در *قوت قلوب*، ابونصر سراج در *اللمع* نیز چنین روشی را انتخاب کرده‌اند، ولی ترمذی پا از آنها هم فراتر گذاشته است.

الدینیة، در بیروت به سال ۱۴۲۶ به چاپ رسیده است. این رساله نیز در قالب پرسش و پاسخ تدوین شده که پرسش سیزدهم آن درباره خاتم اولیا و جایگاه آن است. دومین نسخه‌ای که امروزه در دسترس است با عنوان کتاب ختم الأولیاء از سوی همین سایح تحقیق شده و در بیروت از سوی مکتبة الثقافة الدینیة، به سال ۱۴۲۶ چاپ شده است. این رساله، همان فصل چهارم اصل کتاب است که در قالب پرسش و پاسخ تدوین شده است. البته عناوینی که محقق برای فصل‌های این رساله انتخاب کرده است با عناوین عثمان یحیی فرق دارد. سومین نسخه از این کتاب به اهتمام بیرند رودلف راتکه در بیروت چاپ شده است. این نسخه چندان فرقی با نسخه سایح ندارد. اختلاف در تعداد پرسش‌ها است که در این نسخه به جای ۱۵۷ پرسش، ۱۶۲ پرسش آمده است. فرق دیگر اینکه برخی پرسش‌های این نسخه در نسخه‌های دیگر نیامده است و از سویی زیاد بودن پرسش‌ها به این است که راتکه مقدمه و مؤخره کتاب را نیز از جمله پرسش‌ها شمرده است و بعضاً پس و پیش در پرسش‌ها نیز دیده می‌شود، ولی تحقیق و دقت راتکه نسبت به سایح مشهود است، گرچه تحقیق عبدالرحمان بدوی تکمیل‌تر است. فرق دیگری که این نسخه با نسخه‌های دیگر دارد این است که، نسخه راتکه فاقد هر گونه عنوان است که گویا اصل رساله هم، چنین بوده است، و از طرفی راتکه عنوان کتاب سیره الأولیاء بر این رساله برگزیده است. این کتاب را انتشارات دارالنشر فرانتس شتاینر شتو تکارتر در ۱۳۵ صفحه با قطع وزیری به سال ۱۹۹۲ در بیروت، به همراه دو رساله دیگر «جواب المسائل الّتی سألها أهل سرخس عنها و جواب کتاب من الرّی» که روی هم رفته ۲۰۹ صفحه می‌شود چاپ و منتشر کرده است.^۱ چهارمین نسخه از این کتاب که شامل دقیق‌ترین و

۱. این انتشارات از جمله مؤسساتی است که هلموت ریتر رئیس جمعیت مستشرقان آلمانی آن را در بیروت تأسیس کرده است.

مفصل‌ترین تحقیق و تعلیقه است، متعلق به عثمان اسماعیل یحیی است که به همراه یک رساله دیگر در ۵۸۳ صفحه در مصر چاپ شده است. از این تعداد صفحات حدود ۱۴۵ صفحه رساله بدو شأن و حدود ۱۴۰ صفحه ملحق تاریخی به خود اختصاص داده و بقیه متن رساله است. همان‌طوری که اشاره شد این متن شامل ۱۵۷ پرسش و پاسخ در قالب بیست و نه فصل آمده است که این تعداد پرسش و پاسخ صرفاً در فصل چهارم آمده است.^۱

در میان نسخه‌های موجود، این تحقیق بهترین و مفصل‌ترین تحقیقاتی است که بر این کتاب نوشته شده است. افزون بر این تحقیقات که در پانوشت صفحات آمده است، در بخش پایانی کتاب، فصلی با عنوان «ملحق تاریخی: نصوص غیر منشوره متعلقة بالنبوة والولاية والتوحيد و مقامات العارفين»، آمده است که در آن نظریات شماری از عارفان و صوفیان مسلمان از آغاز قرن اول تا پایان قرن نهم، درباره خاتم اولیا، که نخستین آن امام علی، علیه‌السلام، و آخرین آن ابن‌خلدون است، زینت‌بخش صفحات پایانی این کتاب شده است. در این تحقیق تمام مصادر اقوال، احادیث و آیاتی که درباره نبوت، ولایت و توحید آمده استخراج شده و در پایان هم سیاهه مفصلی از همه موارد فوق آمده است که در واقع تحقیق به معنای واقعی کلمه در این رساله عینیت بخشیده شده است. در این بخش از معرفی این رساله شایسته و بایسته است گزارشی مختصر از این ملحق تاریخی داده شود، گرچه ذکر همه آن موارد لازم و ضروری می‌نمود، ولی بیم آن می‌رود که دامن این رساله گسترده و خوانش آن ملال‌آور شود. از این‌رو، به همین گزارش اکتفا شد. «ملحق تاریخی» عنوان چهارمین بخش از ملحقات کتاب ختم الأولیاء است که

۱. پس از حکیم ترمذی مدتی این پرسش‌ها بی‌پاسخ ماند تا اینکه ابن‌عربی در دو جا اقدام به دادن پاسخ کرد. یکی در رساله‌ای به نام الجواب المستقیم عما سأل عنه الترمذی الحکیم. این رساله جزو آثار خطی ابن‌عربی شمرده می‌شود، ولی به نظر می‌رسد همین رساله أجوبة ابن‌عربی علی أسئلة الحکیم الترمذی، باشد. دوم در الفتوحات المکیة.

محقق آن عثمان اسماعیل یحیی آن را در قسمت پایانی کتاب افزوده است. این ملحق شامل آن دست از متون و منابعی است که از قرن اول تا نهم هجری توسط بزرگان دینی و اندیشمندان اسلامی اعم از شیعه و سنی، و در موضوعاتی همچون نبوت و ولایت و توحید و شمایل اولیا و مقامات عارفان و اقطاب اظهار گشته است. وی این اظهارات را از منابع مختلف حدیثی، تاریخی، فلسفی و عرفانی استخراج و طی پنجاه و پنج عنوان ارائه کرده است، و همچنین در دو جا، یکی در صفحه سوم و دیگری در صفحه ۴۴۷ کتاب، منابع مذکور را، منابعی خطی و چاپ نشده معرفی کرده است که برای اولین بار در دسترس قرار گرفته است. ولی او خود در پاره‌ای موارد، پس از ذکر متن‌های یاد شده، خواننده را به منابعی چاپ و منتشر شده، همراه با محل چاپ و ذکر صفحه ارجاع می‌دهد. گرچه ملحق مذکور از ترتیب خاصی پیروی نمی‌کند، اما با عنایت به محتوای مطالب مطرح شده در آن، می‌توان آن را به چهار قسمت زیر دسته‌بندی کرد:

دسته اول، به منابعی اختصاص یافته که عموماً حدیثی‌اند و در آنها از رسول خدا، صلی الله علیه و سلم، و دیگر ائمه مانند امام علی، علیه السلام، و نیز برخی صحابه و تابعین رسول خدا، صلی الله علیه و سلم، حدیث نقل شده و از حدیث‌نگارانی مانند حکیم ترمذی و ابوجعفر کلینی و نیز از مفاهیمی مانند: ولایت، نبوت و صفات و نشانه‌های اولیاء الله، علامت محبت خدا و خاتم الأولیاء سخن به میان آمده است. برای نمونه، به حدیثی از امام علی، علیه السلام، اشاره می‌کنیم که روزی به یکی از یارانش به نام نوف بگالی فرمود: ای نوف، آیا می‌دانی شیعیان من کیستند؟ پاسخ داد: خیر. فرمود: پیروان من همانان‌اند که شکم‌هاشان همواره خالی، راهبان شب و شیران روزانند... که زمین را فرش خویش و قرآن را شعار و دعا را دثار خود قرار داده و عیسی‌وش زندگی می‌کنند.

دسته دوم، منابعی هستند که عموماً صبغه عرفانی و صوفیانه دارند و در آنها مسئله نبوت، ولایت و مقامات العارفين والسالكين از نگاه عرفانی تشریح شده است. در این قسمت می‌توان، به‌ویژه از حکایات و اقوالی یاد کرد که از صوفیایی مثل: ذوالنون مصری، ابراهیم ابن‌ادهم، محاسبی، حلاج، عین القضاة همدانی، شهاب‌الدین سهروردی، صاحب عوارف المعارف، عمّار بدلیسی، مجدالدین بغدادی، نجم‌الدین کبری، ابن‌دبّاغ، محیی‌الدین ابن‌عربی (شیخ اکبر)، فرغانی، علاءالدوله سمنانی، داوود بن محمود قیصری و بالأخره حیدر بن العلوی الأملی نقل شده است.

و اما سومین بخش این ملحق به نقل سخنانی از ابن‌تیمیّه اختصاص یافته که درست برعکس دسته سوم، اندیشه ختم‌الولایه و کشف و شهودهای عرفانی و سلوک‌های صوفیانه را مورد نقدی جدی قرار داده و آن را مخالف ظاهر کتاب و سنت معرفی کرده است. برای نمونه، او پس از نقد نظریه نبوت فلاسفه و متصوفه می‌نویسد: این اندیشه‌ای است که تنها ملحدانی مانند ابن‌عربی، ابن‌سبعین و دیگر ملحدان شیعه از آن پیروی می‌کنند که تماماً در تضاد با آموزه‌های اصیل دینی و ظواهر کتاب و سنت است.

و سرانجام آخرین بخش از این ملحق، به گزارش‌هایی اختصاص دارد که ابن‌خلدون از دیدی تاریخی از آرا و اندیشه‌های عارفان و متصوفان ارائه کرده است. این گزارش‌ها در کتاب *شفاء السائل لتهذیب المسائل* آمده که طی آن ابن‌خلدون به پرسش‌هایی که در این خصوص از او شده است، پاسخ داده است. او بدون هیچ نوع رد یا قبول اندیشه‌های صوفیان، یادآور می‌شود که بر اساس تحقیقات و تتبعاتی که در این باره کرده‌ام این گزارش‌ها را می‌دهم. به گفته ابن‌خلدون صوفیان جهاد با نفس و ریاضت را به سه نوع: *مجاهدة التقوی*، *مجاهدة الاستقامة* و *مجاهدة الکشف والاضطلاع* تقسیم می‌کنند و برای رسیدن به آنها شرایطی را برای هر کدام منظور می‌نماید.

این رساله از سوی مطبعة الكاثولیکية در بیروت چاپ و منتشر شده است. متأسفانه در این چاپ هیچ‌گونه مسأله فنی و آرایش کلمات و صفحه‌آرایی مناسب و حتی انتخاب حروف مناسب، رعایت نشده است و از سویی هم ناشران دیگر از روی همین چاپ آن را افست و روانه بازار کتاب کرده‌اند که بر اثر این کار ریختگی حروف و غیره زیاد به چشم می‌خورد. خلاصه اینکه در مجموع چاپ مناسبی نیست و نیاز به ویرایش و آرایش مجدد دارد.

تاکنون دو ترجمه از این کتاب به دست داده شده است. یکم، راتکه آلمانی این رساله را با عنوان مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ترجمه و گزارش کرده است. گرچه این اثر را نمی‌توان ترجمه این رساله به شمار آورد، بلکه یک گزارش با توجه کامل به متن کتاب است. دومین ترجمه را آقای محمد خواجه‌جوی به‌طور خلاصه انجام داده که در ضمن ترجمه الفتوحات المکیة (معارف) باب هفتاد و سوم آورده است.

۶. سید حیدر بن علی العلوی الأملی، المقدمات من کتاب نصّ النصوص فی شرح فصوص الحکم لمحبی الدین ابن العربی

سید حیدر، نمونه‌ای از عارف شیعی ایرانی است که در سال ۷۲۰ در آمل، واقع در طبرستان در جنوب دریای خزر به دنیا آمده است. سید حیدر جوانی مرفه‌ی داشت و بعد از تحصیلات در دو شهر ایران در حدود ۲۵ سالگی به آمل باز می‌گردد. حاکم طبرستان ملک فخرالدین حسن، او را در زمرة نزدیکان خود قرار داده و سرانجام به وزارت منصوب می‌کند. سید حیدر در سی سالگی دست‌خوش بحران معنوی ژرفی می‌شود که شرح حال خودنوشت او گزارشی رازآلود و پرهیجان ارائه می‌کند. سید با اعراض از آینده‌شغلی درخشان و با قطع پیوندهای خانوادگی و انجمن دوستی، خرقه‌ای بز تن می‌کند و به اماکن مقدس

کتاب‌شناسی توصیفی برخی از منابع / ۲۰۷

شیعیان در عراق می‌رود (۷۵۰ و ۷۵۱). در پی دوره ایرانی زندگی وی، دوره عراقی می‌آید که سی سال طول می‌کشد و تمامی این دوره مصروف تحریر حدود سی اثر می‌گردد که به فارسی و عربی به نگارش درآمده است.

از میان این آثار، سه اثر به نام‌های *جامع الأسرار*؛ تفسیر عرفانی و حکمی بزرگ قرآن در هفت مجلد با عنوان *المحیط الاعظم*، و *بالآخره نصر النصوص*، از حیث عمق و گستره مطالب از اهمیت خاصی برخوردار است و از جمله مهم‌ترین آثار او به شمار می‌آیند.

نصر النصوص شرح مفصلی است که سید حیدر آملی بر کتاب *فصوص الحکم* ابن عربی نوشته که مدت هفت سده مورد مطالعه و تأمل عارفان اسلامی قرار گرفته است. این شرح با مقدمه‌ای آغاز شده که نه تنها دیباچه‌ای بر اثر، بلکه خلاصه‌ای از آن نیز به شمار می‌آید که از دیدگاه شیعی امامت مباحث عرفان نظری را مورد بحث قرار داده است.

این مقدمه و شرح، مبین آن است که عارفان شیعی تا چه حدی میراث خاص خود را در نزد ابن عربی باز یافته‌اند و از حیث رسوخ ابن عربی در حکمت شیعی امامی سندی مهم به حساب می‌آید.

بنابه اظهار صریح سید حیدر *نصر النصوص* مشتمل بر دو جلد بزرگ بوده است؛ جلد نخست آن به بیان مقدمات و شرح پنج فصّ اول اختصاص یافته است و جلد دوم مشتمل بر بقیه فصّ‌ها است. اما سوگ‌مندانه آنچه تاکنون به دست آمده، دست نوشته‌ای است که شامل مقدمات و شرح تنها پنج فصّ از بیست و هفت فصّ *فصوص الحکم* می‌باشد و از جلد دوم تاکنون اطلاعی به دست نیامده است، و از جلد اول نیز آنچه در اثر حاضر آمده است، و تنها قسمتی از مقدمات آن است که در سه عنوان کلی (تمهیدات، ارکان و دوائر)، مورد بحث واقع شده‌اند. مؤلف در تمهیدات طی سه تمهید مباحث اساسی فلسفه نبوی و به‌ویژه بحث

خیال مطلق را طرح کرده و یادآور شده است که بدون آن از نظر وجودی نمی‌توان مکاشفات پیامبر و مکاشفات به‌طور کلی را به درستی فهمید. در تمهید نخست موضوع فضیلت پیامبر از دو دیدگاه بررسی شده است. یکم، شخص پیامبر از دیدگاه ظاهری در زمان حضور او در این جهان و از دیدگاه باطنی واقعیت معنوی حقیقت محمدیه؛ دوم، دو کتابی که رسالت پیامبر در میان آن دو قرار گرفته است، یعنی فضیلت کتاب *النازل علیه* و فضیلت کتاب *الصادر منه الذی هو الفصوص*. تمهید دوم از فضیلت ابن عربی بر مشایخ متقدم و متأخر، کیفیت وصول کتاب *فصوص الحکم* و فضیلت کتابی که به فیضان الاهی از او صادر شده، یعنی کتاب *الفتوحات المکیة* بحث می‌کند.

سرانجام تمهید سوم از تمامی وجوه سلسله مراتب باطنی بحث کرده و ضمن تأکید بر عدد نوزده یادآور شده که این عدد بر فلسفه وجود و حکمت نبوی، یعنی مظاهر وجود و حقیقت محمدیه سلطه دارد. به عبارت دیگر، مقصود سید از این عدد آن است که اعظم و اعلم اولیا منحصر به هفت پیامبر و دوازده امام است و مجموع دیگر پیامبران و امامان به این نوزده تن بازگشت می‌کنند و اصل آنان همین نوزده تن می‌باشند.

مصنف در دومین بخش کتاب با عنوان: ارکان به‌طور خاصی به فلسفه وجود و معرفت می‌پردازد و در سه بخش مفصل و تحت عنوان «رکن» مقصود خود را شرح می‌دهد.

نخستین رکن به بحث توحید و حقایق و انواع آن مربوط می‌شود و به بیان توحید ذاتی، توحید عینی و توحید حقی می‌پردازد. این نخستین رکن سه فصل با عنوان «بحث» را شامل می‌شود و در آن تعاریف، انواع و اقسام توحید و مطابقت کامل آن با آرای ابن عربی مورد بحث قرار می‌گیرد و به برخی بدفهمی‌ها در این خصوص اشاره می‌شود. تبیین و تشریح دو اصطلاح مفهوم «اهل الله» و «اولیاء الله» از مباحث بعدی این

کتاب‌شناسی توصیفی برخی از منابع / ۲۰۹

فصل است و در آن به شیوه‌ای تطبیقی مطابقت و اختلاف میان توحید الوهی، یعنی توحید ظاهری و توحید وجودی، یعنی توحید باطنی بازگو و واکاوی می‌شود.

رکن دوم به بحث در وجود مطلق و تحقیق آن مربوط می‌شود. در این رکن، اطلاق بدهات وجود، وحدت، ظهور و کثرت وجود بررسی و توضیح داده می‌شود که چگونه وجود از تمامی جهات واحد و واجب و عدم آن ممتنع است. همچنین در این رکن به‌طور ویژه‌ای پیوند میان فلسفه وجود و حکمت نبوی برقرار شده است. چه اینکه پیامبران به توحید اُلوهی و ظاهری فرا خوانده‌اند و حال آنکه اولیا به توحید وجودی و باطنی دعوت می‌کنند. طبیعی است که امام‌شناسی با وجودشناسی پیوند داشته باشد که مبین سه توحید است و آملی از تکرار این سخن خسته نمی‌شود که سرّ فقط در مرتبه باطن قابل شناسایی است.

و اما رکن سوم اختصاص به امری پیدا کرده که امروزه آن را «شناخت‌شناسی» و یا فلسفه معرفت می‌نامند. این رکن به مقوله علوم و معرفت مقولات و انواع آن برافراشته شده است تا فرق میان علوم الهی لدنی کشفی و علوم کسبی رسمی را توضیح دهد. وی سپس یادآور می‌شود که بحث در انواع مختلف معرفت از سه طریق فلسفه، کلام و حکمت انجام خواهد گرفت و بر همین اساس در هر فصلی شیوه‌های هر یک از عارفان، فیلسوفان و متکلمان در مباحث معرفتی بیان گردیده است.

سرانجام به بخش سوم کتاب، یعنی دوایر یا جدول‌ها می‌رسیم که سید آن را ذیل فصل هفتم مقدمات کتاب آورده و مشتمل بر ۲۸ دایره و جدول است. کسی که متوجه اهمیت فلسفه خیال سید حیدر آملی بوده باشد، به آسانی می‌پذیرد که مجموعه این دوایر و جداول بخشی از مقدمات است. او با علاقه خاصی که به تصاویر خیالی داشت در دیگر آثار خود، و به‌ویژه تفسیر عرفانی، رساله علوم الهیه و نیز در رساله الجداول نیز کوشش‌هایی

در این باب به عمل آورده است. این جدول‌ها در واقع نوعی عمل قرینه‌سازی میان کتاب وحی شده، کتاب آفاقی و کتاب انفسی است.^۱ نسخه‌هایی از این اثر در کتابخانه‌های استانبول و کتابخانه مجلس شورای ملی موجود است، ولی آنچه امروزه در دسترس است و شاید بتوان گفت جامع‌ترین نسخه‌ها باشد همانند کتاب جامع الأسرار، با تصحیح هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی و با ترجمه دو مقدمه از سید جواد طباطبایی از شمار گنجینه نوشته‌های ایرانی از سوی انتشارات توس در ۵۷۵ ص ۴۶ به مناسبت دهمین سالگرد درگذشت هانری کربن بنیادگذار انجمن ایران‌شناسی فرانسه در ایران به سال ۱۳۶۷ (چاپ دوم) چاپ و منتشر شده است.

۷. سید حیدر بن علی العلوی الآملی، جامع الأسرار و منبع الأبرار این کتاب یکی از آثار گران‌قدر آملی است که در آن اسرار شریعت که همان وجه باطنی پنهان شده در زیر ظاهر دین است با تأویل و تفسیر عرفانی آن هم با دید یک عارف شیعی آشکار شده است که در واقع سید مجموعه نظریات باطنی آموزه‌ها و حقیقت دین را از ظاهر دیانت جدا کرده و بیان داشته است.

بنابر آنچه از گفتار خود مؤلف برمی‌آید باید تاریخ نگارش این اثر، آغاز دوره دوم حیات سید، یعنی سال ۷۵۲ ق یا اندکی پس از این تاریخ باشد. ساختار کلی کتاب از یک فاتحه و مقدمه و سه اصل و هر اصلی هم با چهار قاعده فراهم آمده است و طبق عادت مؤلفان، این کتاب نیز با یک خاتمه به پایان می‌رسد.

مؤلف در فاتحه پس از حمد و ثنای الهی هدف و زمان تألیف این اثر را بیان و در ادامه نمایی از فصول و اصول و مباحث مطروحه را بیان کرده

۱. این کتاب با همین عنوان را آقای محمدرضا جوزی به فارسی برگرداند و انتشارات روزنه آن را در ۵۶۶ صفحه به انضمام جداول به سال ۱۳۷۵ چاپ و منتشر کرده است.

و در مقدمه که با عنوان «مقدمة مشتملة على كتمان الأسرار المودعة في هذا الكتاب عن غير أهلها» آمده، با استناد به احادیث و بعضاً آیات به طالبان عرفان و معرفت سفارش اکید می‌کند، اسراری که در این کتاب به ودیعه گذاشته شده با غیر اهل آن مطرح نکنند و مطالب خود را افزون بر آیات و روایات با سخنان بزرگان عرفان و تصوف نیز مستند می‌کند.

آنگاه در اصل اول که با عنوان «الأصل الأول في التوحيد و اقسامه» آمده ذیل چهار قاعده: القاعدة الأولى، فی فضيلة التوحيد. القاعدة الثانية، فی تعريفه. القاعدة الثالثة، فی تقسيمه و القاعدة الرابعة، فی كيفية. ضمن تبیین فلسفی و عرفانی عناوین فوق، به شرح و بسط اصل توحيد و اقسام، فضیلت و کیفیت آن پرداخته و در مطاوی مباحث ارتباط و اسرار نهفته در امر توحيد را بیان داشته است.

مؤلف اصل دوم را که با عنوان «الأصل الثاني في الاستشهاد بحقيقة التوحيد من كلام الله و كلام الأنبياء والأولياء» معنون شده است، همانند اصل اول در چهار قاعده «القاعدة الأولى في الاستشهاد بكلام الله في حقيقة التوحيد. القاعدة الثانية: في الاستشهاد بكلام الأنبياء عليهم السلام. القاعدة الثالثة: في الاستشهاد بكلام الأولياء عليهم السلام. القاعدة الرابعة: في الاستشهاد بكلام المشايخ». تدوین کرده و حقیقت توحيد را با استناد به کلام الله و کلمات انبیا و اولیا و مشایخ بر رسیده و به تفصیل این مسائل را با ذوق عرفانی و خمیرمایه فلسفی و با بهره‌بری از کشف و شهود، تبیین کرده است که این اصل از اصول خواندنی این کتاب است. اصل سوم که با عنوان «الأصل الثالث في التوابع واللواحق من أسرار الشرايع الالهية و ما شاكل ذلك» معنون شده، همانند دو اصل اول و دوم در چهار قاعده «القاعدة الأولى: في الشريعة والطريقة والحقيقة. القاعدة الثانية: في النبوة والرسالة والولاية. القاعدة الثالثة: في الوحي والالهام والكشف. القاعدة الرابعة: في الاسلام والايمان والايقان». فراهم آمده است که در قاعده اول، شریعت،

طریقت و حقیقت و در قاعده دوم، نبوت، رسالت و ولایت و در قاعده سوم، وحی، الهام و کشف و در قاعده چهارم، اسلام، ایمان و ایقان را بررسی کرده و همانند دو اصل پیشین این مسائل را نیز به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده است. وی در قاعده اول، عنوان قاعده را که از جمله اصول اساسی اسلام صوفیان است، به گونه‌ای از دیدگاه یک عارف شیعی بررسی کرده و نتیجه گرفته است که این سه طریق ظاهر و باطن و جمع این آن دوست که یک روش و آیینی بیش نیست.

مؤلف قاعده دوم این اصل را به نبوت، رسالت و ولایت اختصاص داده که این قاعده، همان مباحثی است که در این رساله به آن استناد شده است. سید در این قاعده این سه مسئله را با نگاه یک عارف شیعی بررسی کرده و در همین قاعده است که ابن عربی را به نقد می‌کشد، و بعضاً کلامش نسبت به او تند نیز می‌شود و در نهایت خاتم اولیا بودن حضرت امیر توحید را با استناد به عقل و نقل و کشف ثابت می‌کند و در عین حال این جایگاه را برای دیگر معصومان نیز حفظ می‌کند. سید در همین قاعده است که بیان می‌دارد چرا از نظر تاریخی و ماهوی نمی‌توان این سخن ابن عربی را که عیسی بن مریم صاحب ولایت مطلقه است و همین‌طور نمی‌توان سخن برخی از مریدان ابن عربی را پذیرفت که شخص ابن عربی خاتم ولایت مقیده یا خاتم ولایت محمدیه است. در صفحات پیشین این رساله به این موارد پرداخته شده است.

در قاعده چهارم اصول ایمان، اعتقاد و مراتب و نتیجه آن را مورد بحث و بررسی قرار داده است. سید کتاب خود را با عنوان «الخاتمة فی الوصیة» به پایان رسانده است.

از این کتاب حدود شش نسخه دست‌نوشته، که کمابیش کامل هستند، در کتابخانه‌ها موجود است. چهار نسخه از این دست‌نوشته‌ها در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگه‌داری می‌شود و آقای محمدتقی دانش‌پژوه در

سیاهه کتاب‌های اهدایی آقای مشکوة جلد سوم آورده است. دو نسخه دیگر در کتابخانه آستان قدس رضوی نگه‌داری می‌شود. آقای عثمان یحیی یک نسخه دیگر نیز از مکتبه الامام امیر المؤمنین نجف پیدا کرده است. در کتابخانه‌های دیگر کشور از جمله مجلس نیز نسخه‌هایی از این اثر موجود است که اغلب از روی همین نسخه‌ها تصویربرداری شده است.^۱

ولی آنچه امروزه در دسترس هست و شاید بتوان گفت جامع‌ترین و دقیق‌ترین نسخه موجود از این اثر است با تصحیح و مقدمه هانری کربن و عثمان اسماعیل یحیی و با ترجمه مقدمه از سید جواد طباطبایی از سوی انجمن ایران‌شناسی فرانسه و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی به انضمام رساله نقد النمود فی معرفة الوجود، به همراه سیاهه جامع در ۸۲۵ ص ۷۶+ صفحه به سال ۱۳۶۸ (چاپ دوم) چاپ و منتشر شده است. در این چاپ در ترجمه‌های مقدمه‌های فرانسوی تجدید نظر نیز شده است.^۲

۸. ابوالمعالی صدرالدین محمد بن اسحاق بن یوسف بن علی قونیوی،

کتاب الفکوک فی اسرار مستندات حکم الفصوص

صدرالدین قونیوی یکی از بزرگ‌ترین عارفان نامی دنیای اسلام است که در سال ۶۰۷ ق در قونیه متولد شد و در همان اوان کودکی پدر خود را از دست داد و پس از مدتی مادرش به ازدواج محیی‌الدین ابن عربی درآمد و بدین وسیله صدرالدین تحت تربیت محیی‌الدین بزرگ شد و در اندک زمانی بر اثر زهد و تقوا و ریاضت و مجاهدت به حد کمال رسید و جامع فقه و حدیث و علوم ظاهری و باطنی گشت. وی با خواجه نصیرالدین طوسی در مسائل حکمت مکاتباتی و مراسلاتی دارد که بسیار ارزشمند

۱. این اثر با همین نام به فارسی ترجمه و از سوی نشر قادر در تابستان ۱۳۷۷ چاپ و منتشر شده

است. گرچه اصل کتاب پر از راز و رمز و بعضی از مطالب آن را هاله‌ای از ابهام که حاصل ذوق و کشف شهود مؤلف است، دربرگرفته است. با توجه به این ویژگی این ترجمه شایسته

این اثر نیست. ۲. نک: جامع الأسرار و منبع الأبرار، مقدمه.

است. در تراجم حدود چهل رساله و کتاب به نام حضرت قونیوی ثبت شده است؛ از آنهاست: مفتاح الغیب؛ النصوص فی تحقیق الطور المنصوص؛ النفحات الإلهیه و کتاب الفکوک. ابوالمعالی در سال ۶۷۳ق در قونیه درگذشت و در کنار قبر مولانا جلال‌الدین بلخی که بنابه وصیت مولانا بر جنازه او ایشان نماز گزارده بود، مدفون شد.^۱

حدود ۱۶۵ شرح و تعلیقه بر فصوص الحکم ابن عربی با دو سبک و سیاق نوشته شده است.^۲ شماری از آنها با ذکر متن فصوص الحکم، بند به بند به شرح و بسط کلمات ابن عربی پرداخته‌اند و شماری از آنها با توجه به آموزه‌های کلی فصوص الحکم این کتاب را شرح کرده‌اند که از جمله آنها کتاب الفکوک صدرالدین قونیوی است. وی این شرح را در همان ساختار فصوص الحکم در بیست و هفت فکّ تدوین کرده است. البته با این فرق که عناوین فرعی فصوص الحکم «فصّ» و عناوین فرعی این شرح «فکّ» است و قونیوی از آن جهت «فکّ» را بر «فصّ» ترجیح داده که در واقع مشکلات فصوص را فکّ و باز کرده است. به حق باید گفت این شرح کلید اسرار فصوص الحکم است که نزدیک‌ترین کس به ابن عربی نوشته است. وی در این کتاب تمام منویات و نظریات ابن عربی را که در فصوص الحکم مطرح کرده با کمک ذوق سلیم خود و با بهره‌برداری از

۱. برای آگاهی بیشتر به مقدمه کتاب الفکوک مراجعه شود.

۲. مهم‌ترین شرح‌های فصوص الحکم عبارت‌اند از: شرح فصوص الحکم تلمسانی، شرح فصوص الحکم قیصری، شرح فصوص الحکم جندی، شرح فصوص الحکم عبدالرزاق کاشانی، شرح فصوص الحکم ابن‌ترکه اصفهانی، شرح فصوص الحکم بابارکنا شیرازی به فارسی، شرح فصوص الحکم عبدالرحمان جامی، شرح فصوص الحکم تاج‌الدین خوارزمی به فارسی، شرح فصوص الحکم خواجه محمد پارسا به فارسی، شرح فصوص الحکم شاه نعمت‌الله ولی، شرح فصوص الحکم سعدالدین فرغانی، شرح فصوص الحکم کمال‌الدین انصاری شافعی، شرح فصوص الحکم علاء‌الدوله سمنانی، شرح فصوص الحکم عبدالله بن احمد بخاری، شرح فصوص الحکم سلیمان بن صدری قونیوی، شرح فصوص الحکم علی بن احمد المهانمی و ده‌ها شرح دیگر. نک: المقدمات من کتاب نصر النصوص، مقدمه.

کشف و شهود حل کرده است. این شرح همانند *فصوص الحکم* از فکة آدمی شروع در فکة محمدی پایان می‌پذیرد و در هر فکة ضمن بازگشایی رموزات *فصوص الحکم* به تبیین علمی پرداخته که به قلب و دل و جان هر پیامبری نازل شده است.

یکی دیگر از ویژگی‌های این شرح بهره‌بری مصنف از آیات و روایات است که بسیاری از مطالب خود را به این کلمات شریفه مستند کرده است. نسخه‌هایی از این اثر در کتابخانه‌های استانبول نگهداری می‌شود، ولی آنچه در حال حاضر در دسترس هست با مقدمه و تصحیح و ترجمه آقای محمد خواجوی است که متن و ترجمه با مقدمه مفصل، از سوی انتشارات مولی در ۳۳۰ صفحه وزیری به سال ۱۳۷۱ چاپ و منتشر شده است.

۹-۱۰. عبدالوهاب شعرانی، *الیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأكابر؛ و، الکبریت الأحمر فی بیان علوم الشیخ الأكبر محیی‌الدین بن العربی*
این دو اثر نوشته شیخ عبدالوهاب بن احمد بن علی الشعرانی المصری الحنفی است که به ترتیب صدر و ذیل کتاب را به خود اختصاص داده است،^۱ و از دو بخش متن و زیرنویس تشکیل شده است. مؤلف در معرفی اثر نخست آن را کتابی کلامی - عرفانی دانسته که با هدف تطبیق میان عقاید عارفان و فیلسوفان تدوین کرده است. وی در توضیح این هدف جمیع افراد آدمی را به دو دسته اهل اندیشه و استدلال و صاحبان کشف و مشاهده تقسیم و می‌افزاید هر کدام از این دو گروه کوشیده‌اند از دیدگاه خاص خود به بیان مسائل کلامی و اصول اعتقادی پردازند و کتاب‌هایی را در این موضوع تألیف کرده‌اند. به باور نویسنده هر چند در بادی امر ممکن است گمان شود که سخنان و برداشت هر یک از این دو

۱. البته *الیواقیت والکبریت الأحمر* به‌طور جداگانه و هر کدام در *حاشیة الفتوحات المکیة*، چاپ مصر (قدیم) نیز به چاپ رسیده است.

گروه مخالف دیگری و در تضاد با آن است، اما در واقع چنین نیست و هر دو گروه سخن واحدی را دنبال می‌کنند. بر این اساس او در مقدمه‌ای که بر کتاب خویش نگاشته، نخست به تفصیل به بیان اعتقادات محیی‌الدین ابن عربی، به همراه گزیده‌ای از شرح احوالات و زندگی او می‌پردازد و آنگاه طی هفتاد و یک مبحث امّات مسائل اعتقادی اسلام را از دیدگاه عارفان و فیلسوفان و بر محوریت دیدگاه محیی‌الدین ابن عربی کتاب را به پایان می‌برد. مقدمه نسبتاً مفصل کتاب خود، دارای چهار فصل است:

فصل اول، در بیان مختصری از شرح زندگانی محیی‌الدین ابن عربی به همراه گفته‌های کسانی است که او را ستوده و به دانش وسیع او اعتراف و اقرار کرده‌اند.

فصل دوم، به تفسیر و تأویل آن دسته از اظهارات محیی‌الدین ابن عربی اختصاص دارد که بر حسب ظاهر مخالف ظواهر کتاب و سنت است؛ اما در واقع چنین نیست. نویسنده در صدور پاره‌ای از این سخنان از ابن عربی تشکیک کرده و آن را از اضافات دیگران دانسته است و پاره‌ای دیگر را تأویل و معانی واقعی آن را آشکار ساخته است. او با این دو شیوه کوشیده تا مباحث ابن عربی را از این نوع اتهامات مبرا سازد و او را انسانی کامل و هدایت شده معرفی نماید.

در فصل سوم، از این مسئله بحث می‌شود که چرا بزرگان عرفان و تصوف دیدگاه‌هایشان را در قالب‌هایی نامأنوس ارائه می‌کنند و در لفافه سخن می‌گویند. به باور نویسنده این مغلط‌گویی و دوپهلوی نویسی از آنجا ناشی می‌شود که چون می‌ترسند به کفرگویی متهم شوند و ظاهربینان و سطحی‌اندیشان آنان را خارج از دین معرفی کنند، و دلیل دیگر آن این است که می‌خواهند اسرار الهی را محفوظ داشته و از انتشار و پخش آن در میان محجوبان و بی‌خبران جلوگیری نمایند. سرانجام آخرین فصل این مقدمه به شرح و وصف قواعد و ضوابطی اختصاص یافته که طالبان علم

کلام بدان نیاز دارند. نویسندگان در این فصل تکفیر و اتهام‌زنی به طوایف و گروه‌های مختلف مسلمانان را امری قبیح و ناپسند دانسته و مکرراً تأکید می‌کنند که کلام پژوهان به شدت باید از اتخاذ چنین روش‌های ناپسندی پرهیز کنند، چه اینکه اگر به دیده انصاف نگریسته شود، تمام این گروه‌ها و طوایف به دنبال حق می‌گردند و هر کدام از آنان، بهره‌ای از حق را نصیب خود کرده‌اند.

و اما عناوین هفتاد و یک‌گانه کتاب که در دو قسمت جداگانه و تحت عنوان جزء اول و دوم ارائه شده، از این قرار است:

وحدانیت خدا، حدوث عالم، وجوب معرفه الله و شناخت خدا؛ وجوب اعتقاد به اینکه شناخت‌کننده و ذات خداوندی مقدور هیچ‌کس نیست و او بدون آنکه محتاج باشد، هستی را آفریده است؛ و وجوب اعتقادات بر اینکه حلول و اتحاد در ذات خداوند راه ندارد و زمان و مکان او را احاطه نکرده است. وجوب اعتقاد به اینکه هر جا باشیم، در محضر خدا هستیم؛ و او اول و آخر و ظاهر و باطن است و به اشیا قبل از آنکه آفریده شوند علم دارد و جهان را بدون داشتن هیچ پیشینه‌ای خلق کرده است. چگونگی انصاف خداوند به صفات ثبوتی و سلبی و شرح و تفسیر آیات ذات و صفات و نیز رؤیت و عدم رؤیت او در دنیا و آخرت و چگونگی آن. اثبات وجود جنّ و وجوب ایمان به آن. جبر و اختیار و کیفیت صدور افعال و اعمال از انسان‌ها. فلسفه نبوت و معجزات پیامبران و فرق آن با سحر و شعبده و کهنات. شرح عصمت انبیا و اوصاف و افعال آنان؛ اثبات نبوت پیامبر اسلام و مراحل نبوت او و اینکه آن حضرت بر جمیع خلائق اعم از جنّ و انس مبعوث شده و اطاعت او بر همگان واجب است. شمه‌ای از ویژگی‌های ملائکه و ذات و صفات و افعال آنان و بالأخره حقیقت ولایت و اینکه حتی بالاترین مرتبه ولایت هم در مرحله شهود و هم در مقام وجود، مأخوذ از نبوت بوده و برگرفته شده از آن

است. افضلیت ابوبکر، عمر و عثمان و علی، علیه‌السلام، بر دیگر صحابه و لزوم پرهیز از ورود در مشاجرات میان صحابه و کیفیت ولایت نامبردگان و چگونگی وحی شدن به آنان.

شیخ عبدالوهاب معتقد است که به اولیا نیز از طریق الهام و حسن درونی وحی می‌شود و تمامی پیشوایان صوفیه و ائمه مجتهدین در مسیر هدایت بوده‌اند و پیش پروردگار مأجورند و کسی را نرسد که بر آنان اتهامی بزند یا ضال و گمراه معرفی کند. چگونگی حشر و نشر آدمیان و بهشت و دوزخ و صراط و میزان و نکیر و منکر و مرگ و زندگی و رجعت و برزخ از دیگر مباحثی است که در بخش‌های پایانی کتاب عنوان شده و مورد بررسی قرار گرفته است. نکته جالب توجه آن است که علی‌رغم توصیه مؤکد و مکرر نویسنده مبنی بر پرهیز از تکفیر و اتهام‌زنی به عموم طوایف مسلمانان، او خود در مبحث شصت و چهارم کتاب، به صراحت به دو طایفه رافضه و معتزله تاخته و آنان را به خاطر انکار سؤال نکیر و منکر و عذاب و راحت قبر و دیگر مسائل مربوط به عالم برزخ و قیامت مورد سرزنش و انتقاد قرار داده است.^۱

در رساله الکبریت الأحمر فی بیان علوم الشیخ الأكبر محیی‌الدین بن العربی، به شرح اندیشه‌های عرفانی و فلسفی و کلامی ابن عربی پرداخته شده است. این زیرنویس گزیده‌ای از کتاب لواقع الأنوار القدسیة المختصر من الفتوحات المکیة، دیگر اثر همین نویسنده است که او آن را صرفاً برای بزرگان از علما نوشته و دیگر طبقات را از ورود به آن بازداشته است. آنچه در این نوشته جلب نظر می‌کند، شیدایی نویسنده نسبت به ابن عربی و کتاب الفتوحات المکیة او است. او در این‌باره می‌نویسد: «و بدان ای برادر، من کتاب‌های بی‌شماری را در علم کلام از علمای مسلمانان مطالعه

۱. البته مراد شعرانی از «روافض» فرقه جهمییه و حجّت آنها است. نک: البواقیت والجواهر، جزء دوم، ص ۵۵۶.

کردم، اما هیچ کتابی را جامع‌تر و کامل‌تر از کتاب *الفتوحات المکیّة* ابن عربی ندیدم، به‌ویژه وقتی که وارد مباحث مربوط به اسرار احکام و عبادات می‌شود و وجوه نزاع میان مجتهدان را بر سر آن وامی‌گوید، آدمی را مست و از خود بی‌خود می‌کند». از این‌رو است که وی به همگان، اعم از فقیهان، مفسران، محدثان، حدیث‌شناسان، متکلمان، لغویان، دانشمندان طب و طبیعت، و هندسه و ادبیات و منطق و تصوف و آشنایان به اسمای الاهی و دانایان به علوم غریبه همه و همه توصیه می‌کند که مطالعه *الفتوحات المکیّة* را فرو نگذارند و بکوشند از معارف عمیقی که در بیشترین علوم، در آن مطرح شده است، بهره‌گیری نمایند، و این توصیه بیشتر بدان جهت است که ابن عربی این علوم را نه از راه تحصیل و تدریس، بلکه از راه کشف و شهود و مراقبه و ریاضت به‌دست آورده است.

نسخه‌ای که از این کتاب در دسترس است خیلی قابل اعتماد نیست، چون در مواضعی از کتاب در یک موضوع اظهار نظرهای متفاوتی از مؤلف شده است که خود نمایانگر تغییر و تحوّل از سوی غیر مؤلف است و همان‌طوری که اشاره شد خود نیز از دست این دساسان می‌نالد. به هر حال آنچه از این کتاب موجود است توسط دار احیاء التراث العربی در بیروت به همراه *رسالة الکبریت الأحمر فی بیان علوم الشیخ الاکبر*، دو جلد در یک مجلد در ۶۸۶ صفحه، وزیری بی‌هیچ تحقیق و مقدمه چاپ و منتشر شده است. شایسته و بایسته این اثر است که ضمن نسخه‌شناسی دقیق با تحقیقات عمیق که سره را از ناسره باز شناسد، چاپ و منتشر شود.

۱۱. علامه سید محمدحسین طباطبایی تبریزی، *رسالة الولاية*

این رساله گران‌قدر و عرفانی اثر خامه پاک عارفی دل‌آگاه و رازدانی است که با کمی حجم از بسیاری از کتاب‌هایی که در این‌باره نوشته شده ارزشمندتر و پرمحتواتر است. حدود پنجاه رساله کم‌حجم که اغلب

عرفانی - فلسفی است در کارنامه حضرت علامه ثبت شده است. سبک و سیاق این رساله که در پنج فصل تصنیف شده است با نوع رساله‌هایی که درباره ولایت نوشته شده فرق ماهوی دارد. موضوع اصلی این رساله ولایت حضرت باری تعالی است که کمال حقیقی انسان و غرض نهایی شرایع حقّ الهی است. علامه طباطبایی آن انسان ملکوتی که به زمین راه یافته بود، در مقدمه مختصر خود می‌نویسد:

رسالة فی الولاية و انها هی الكمال الأخير الحقیقی للانسان و انها الغرض الأخير من تشریع الشریعة الحقّة الالهیة علی ما یتفاد من صریح البرهان و یدل علیه ظواهر البیانات الدینیة.

حضرت علامه این رساله را با استناد به آیات و روایات تصنیف و تمام مطالب را افزون بر کشف و شهود عرفانی خود، به این کلمات شریفه مستند کرده است.

این عارف رازدان در فصل اول رساله در پی اثبات اسرار و حقایقی برای ظواهر و صور شرایع حقّ است و از همین‌رو، موجودات را به دو قسم حقیقی و اعتباری تقسیم می‌کند و می‌نویسد: چنانچه مفهوم و معنای ذهنی در خارج از ذهن دارای مصداق مانند مفهوم انسان که این‌گونه موجودات را، موجودات حقیقی، و آنچه مصداق ندارد مانند ملکیت، اعتباری می‌گویند. حضرت علامه در این رساله مواد دینی و احکام آسمانی را نیز از امور اعتباریه و قراردادی قلمداد کرده و همین امور اعتباریه و احکام وضعیه است که حکیم علیم سیر باطنی انسان را بدان وسیله تقدیر و اندازه‌گیری کرده است. سپس استاد از کتاب و سنت بر این مطلب دلیل می‌آورد و نتیجه می‌گیرد که در ورای تعلیمات پیامبران حقایق و اسراری نهفته است که بسا از شعاع درک عقول و افکار خارج است. حضرت علامه نتیجه این بحث را در فصل دوم مطرح کرده، می‌فرماید: اکنون که روشن شد اسرار و حقایقی در باطن احکام الهی و

شرایع حقّه نهفته است، جای این پرسش است که آن اسرار و حقایق از چه سنخی است، و در ادامه می‌نویسد: با برهان‌های عقلی ثابت شده است که علّیت و معلولیت به نحو کمال و نقص است و هر معلولی نسبت به علّت مناسب خود، مانند سایه نسبت به صاحب سایه است و الزاماً همه کمالات معلول در علّتش به نحو کامل‌تر موجود است، و در نتیجه تمامی کمالات موجود در این نشئه به نحو اعلا و اشرف در مرتبه و نشئه مافوق، وجود دارد و نواقص و کمبودهایی که از ویژگی‌های ماده و عالم طبیعت است در عوالم بالاتر راه ندارد. در ادامه با ذکر مثال‌هایی از کتاب و سنت، دلایلی بر مطالب فوق اقامه می‌کند.

علامه فصل سوم رساله را به این مطلب اختصاص داده که مقام ولایت انحصاری نیست و همگان با تحصیل شرایطی می‌توانند به این مقام نائل شوند. حضرت ایشان با این مطلب شروع می‌کند که در نزد باورداران ادیان آسمانی، هیچ تردیدی نیست که پیامبران با اختلاف مراتبی که دارند با ماورای این عالم اتصال و ارتباط داشته و از امور باطنی باخبرند، اما آیا این امر تنها منحصر به آنها است. سپس مسئله علّیت و معلولیت و کمال و نقص را مطرح می‌کند و این امر را منحصر به آنها نمی‌داند.

در ادامه آیات و روایات پرشماری را ذکر و مطالب خود را به مفاد آنها مستند می‌کند. در فصل چهارم طریقه وصول به این سعادت را مطرح کرده و سپس برهانی که از موهبت‌های خداوند متعال که مختص به این رساله است اقامه و نتیجه می‌گیرد که آخرین کمال حقیقی انسان، فنای فی الله است. آنگاه سیر و سلوک به سوی کمال مطلق را به سیر آفاقی و انفسی منحصر، ولی سیر آفاقی را منتج معرفت حقیقیّه نمی‌داند و می‌فرماید: یگانه سیری که ثمره آن معرفت است همان سیر انفسی است و در ادامه از اخبار آل‌محمد دلایلی بر این ادعا ذکر می‌کند.

فصل پنجم بنا بر آنچه خود تصریح فرموده‌اند توضیح و تفسیر فصل دوم است.^۱

این رساله در مجموعه‌های گوناگونی به چاپ رسیده است. از جمله در *یادنامه علامه طباطبایی*، از صفحه ۲۵۱-۳۰۵ چاپ و انتشارات شفق قم آن را در سال ۱۳۶۱ منتشر کرده است. چاپ دیگر این رساله را انتشارات بخشایش با ترجمه صادق حسن‌زاده در سال ۱۳۸۱ چاپ و منتشر کرده و متن عربی آن از صفحه ۱۴۵-۲۲۱ آمده است. همایون همتی نیز این رساله را ترجمه و انتشارات امیرکبیر آن را در سال ۱۳۶۶ چاپ و منتشر کرده است. البته شایسته و بایسته است این رساله با شرح و تفصیل و تحقیقات دقیق و عمیق ترجمه و به دستداران آثار علامه عرضه شود تا اهمیت آن بر همگان روشن شود.^۲

۱. تألیف این رساله در شب دوشنبه شانزدهم ماه صفر ۱۳۶۲ق در روستای شادآباد تبریز به پایان رسیده است.

۲. بازنگری نهایی این رساله، در پانزدهم مرداد ماه ۱۳۸۷ در مشهد عالم آل محمد، صلی الله علیه و سلم، امام علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية والسلام - به پایان رسید.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. آسین پالاسیوس، میگوئل، زندگی و مکتب ابن عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۵.
۳. آشتیانی، سید جلال‌الدین، «ختم ولایت در اندیشه ابن عربی»، کیهان اندیشه، شماره ۲۶، مهر - آبان ۱۳۶۸.
۴. _____، تفسیر سوره فاتحه الكتاب، به ضمیمه دو رساله در تفسیر سوره فاتحه (ویرایش دوم)، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۵. _____، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
۶. آشتیانی، میرزا احمد، صد و بیست حدیث و چهار رساله فلسفی و عرفانی به ضمیمه نور الهدایه ملاجلال دوانی، به کوشش رضا استادی، تهران، کتابخانه چهل ستون مسجد جامع تهران، ۱۴۰۶ق.
۷. آملی، سید حیدر، المقدمات من کتاب نصّ النصوص فی شرح فصوص الحکم لمحیی‌الدین ابن‌العربی، تحقیق و مقدمه عثمان اسماعیل یحیی و هانری کربن، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۷.
۸. _____، جامع الأسرار و منبع الأنوار، به ضمیمه رساله نقد النقود فی معرفة الوجود، تصحیح و مقدمه، عثمان اسماعیل یحیی و

- هانری کربن، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۶۸.
۹. _____، جامع الأسرار و منبع الأبرار، ترجمة سيد جواد هاشمی علیا، تهران، انتشارات قادر، ۱۳۷۷.
۱۰. _____، کتاب نصّ النصوص در شرح فصوص الحکم، ترجمة محمدرضا جوزی، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۵.
۱۱. ابن ابی جمهور أحسائی، محمد بن زین الدین بن ابی الحسن؛ عوالی اللثالی، قم، انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۰۵ق.
۱۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، رسائل ابن سینا، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ق.
۱۳. ابن شهر آشوب سروی مازندرانی، ابی جعفر رشیدالدین محمد بن علی: مناقب آل ابی طالب، نجف، چاپخانه حیدریه، بی تا.
۱۴. ابن عربی محیی الدین، محمد بن علی، أجوبة ابن عربی علی أسئلة الحکیم الترمذی، اعداد و تحقیق: احمد عبدالرحیم السایح و توفیق علی وهبه، قاهره، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۶ق.
۱۵. _____، التجلیات الالهية، تعليق ابن سودکین، تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
۱۶. _____، الشجرة النعمانية (به همراه چند رساله)، شرح: صدرالدین محمد بن اسحاق قونیوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
۱۷. _____، الفتوحات المکیة فی معرفة الأسرار المالکیة والملکیة (۴جلدی)، بیروت، دار صادر، بی تا، مشهور به چاپ کشمیری، افسست از چاپ مصر، و چاپ ۱۴جلدی تحقیق عثمان یحیی، چاپ مصر.
۱۸. _____، ترجمان الأشواق، ترجمه و شرح (انگلیسی) رینولد نیکلسون، ترجمه و مقدمه: گل بابا سعیدی، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۷.

۱۹. _____، *فصوص الحکم و خصوص الکلم*، تعلیقه: ابوالعلا عقیقی، تهران، انتشارات الزهراء، ۱۳۶۶.
۲۰. _____، *فصوص الحکم*، درآمد، برگردان متن، توضیح و تحلیل: محمدعلی موحد، صمد موحد، تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۵.
۲۱. _____، *کتاب عنقاء مغرب فی ختم الأولیاء و شمس المغرب*، به کوشش عبدالله بهنساوی، مصر، بولاق، ۱۳۷۳ق.
۲۲. ابن الحاجب، *أبی عمر عثمان بن أبوبکر: الشافیة*، شرح: محمد رضی الدین بن حسن الأسترآبادی، شرح شواهد: عبدالقادر بغدادی، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید و دیگران (۴جلدی)، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۵ق.
۲۳. ابن بابویه قمی، *أبی جعفر، علی بن الحسین: کمال الدین و تمام النعمة*، قم، انتشارات دفتر اسلامی (جامعه مدرسین)، ۱۳۶۳.
۲۴. ابن منظور مصری، *محمد بن مکرم، لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
۲۵. ابن ندیم، *محمد بن اسحاق، الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱.
۲۶. ابوزید، نصر حامد، *چنین گفت ابن عربی*، ترجمه احسان موسوی خلخالی، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۵.
۲۷. ابونصر سراج طوسی، *عبدالله بن علی، اللمع فی التصوف*، تصحیح و تحشیه: رینولد آلن نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.
۲۸. ابی الحسین، احمد بن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۱ق.
۲۹. _____، *الشافیة*، شرح: نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری؛ اخراج و تعلیق: علی الشمالوی، قم، مکتبه العزیزی، ۱۳۷۱.

۳۰. اسیری لاهیجی، محمد، *مثنوی اسرار الشهود*، تصحیح: برات زنجانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.
۳۱. اشیبی، کامل مصطفی، *تشیع و تصوف: تا آغاز سده دوازدهم هجری*، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۵.
۳۲. ایزوتسو، توشیهیکو، *صوفیسم و تائوئیسم*، ترجمه محمدجواد گوهری، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸.
۳۳. الهامی، داوود، *داوری‌های متضاد درباره محیی‌الدین عربی*، قم، انتشارات مکتب اسلام، ۱۳۷۹.
۳۴. اولوداغ، سلیمان، *ابن عربی*، ترجمه داوود وفایی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴.
۳۵. بابارکنا شیرازی، رکن‌الدین مسعود بن عبدالله، *نصوص الخصوص فی ترجمه الفصوص: شرح فصوص الحکم محیی‌الدین ابن عربی*، به اهتمام رجبعلی مظلومی به پیوست مقاله‌ای از جلال‌الدین همایی، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل شعبه تهران، با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
۳۶. بدیعی، محمد، *احیاگر عرفان: پژوهشی در زندگی و مذهب شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی*، تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه، ۱۳۸۴.
۳۷. بُرسی، الحافظ رجب، *مشارق أنوار الیقین فی أسرار امیرالمؤمنین*، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۵ق.
۳۸. برکه، عبدالفتاح عبدالله، *الحکیم الترمذی و نظریته فی الولاية (جلدی ۲)*، قاهره، مطبوعات مجمع البحوث الإسلامية، ۱۹۷۱م.
۳۹. برهان قلج، ابومنصور عثمان بن محمد، *مرتع الصالحین و زاد السالکین این برگ‌های پیر: مجموعه بیست اثر چاپ نشده فارسی از قلمرو تصوف*، به کوشش نجیب مایل هروی، ج ۱، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱.
۴۰. بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد بن محمد بن الحسین، *مثنوی معنوی*،

شرح: رینولد نیکلسون، به اهتمام: نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات امیرکبیر (۴جلدی)، ۱۳۷۳.

۴۱. بهاءالدین عاملی، محمد بن حسن بن عبدالصمد (شیخ بهایی)، الأربعون حدیثاً، تعلیق: محمد اسماعیل مازندرانی خواجهوی، تحقیق: سید مهدی رجایی، قم، مؤسسه عاشورا، ۱۳۸۴.

۴۲. پارسا، خواجه محمد، شرح فصوص الحکم، تصحیح: جلیل مسگرزاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶.

۴۳. _____، فصل الخطاب، تصحیح و تعلیق: جلیل مسگرزاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱.

۴۴. ترکیه اصفهانی، صائین الدین علی بن محمد، شرح فصوص الحکم، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۸.

۴۵. _____، شرح نظم الدر، تصحیح و تحقیق: اکرم جوادی نعمتی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴.

۴۶. تستری، سهل بن عبدالله، تفسیر القرآن العظیم، به کوشش طه عبدالرئوف سعد، قاهره، دارالحریم للتراث، ۱۴۲۵ق.

۴۷. تهرانی، آقابزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، بیروت، دارالأضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.

۴۸. توران، امداد، حقیقت محمدیه و افراد انسان از اول تا ابد در مکتب ابن عربی، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۶.

۴۹. جامی، عبدالرحمان بن احمد، تفحات الأنس من حضرات القدس، تحقیق و تصحیح: مهدی توحیدی پور، تهران، انتشارات سعدی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.

۵۰. _____، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، تصحیح، تعلیق و مقدمه ویلیام چیتیک، پیش گفتار: سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۲۵۳۶ش.

۵۱. _____، *اشعة اللمحات*، تحقیق: هادی رستگار مقدم گوهری، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۳.
۵۲. جرّ، خلیل، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۵۳. جنیدی، مؤیدالدین، شرح فصوص الحکم، تصحیح و تحقیق: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۵۴. جهانگیری، محسن، *محبی‌الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
۵۵. جوادی آملی، عبدالله، *آوای توحید*: شرح پیام امام خمینی به گورباچف، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۵۶. جیلی، عبدالکریم، شرح مشکلات الفتوحات المکیه، تقدیم و تحقیق: عاطف جوده نصر، قاهره، دارالکتب والوثائق القومیة، مرکز تحقیق التراث، ۲۰۰۳م.
۵۷. چیتیک، ویلیام، *عوالم خیال: ابن عربی و مسئله اختلاف ادیان*، ترجمه قاسم کاکایی، تهران، انتشارات هرمس، چاپ دوم، ۱۳۸۵.
۵۸. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، *دیوان حافظ*، تصحیح: ابوالقاسم غنی و محمد قزوینی، به کوشش رضا کاکایی دهکردی، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷.
۵۹. *حدود العالم من المشرق إلى المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۶۰. حسن‌زاده آملی، حسن، *ممدّ الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۶۱. حسینی شاهرودی، سید مرتضی، «بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی»، *مطالعات اسلامی*، نشریه دانشکده‌الاهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۵۹، بهار ۱۳۸۲.

۶۲. حکیم ترمذی، محمد بن علی، ختم الأولیاء، تحقیق: محمد عبدالرحیم السایح، بیروت، مكتبة الثقافة الدينية، ۱۴۲۶ق.
۶۳. _____، کتاب ختم الأولیاء، تحقیق: عثمان اسماعیل یحیی، بیروت، المطبعة الكاثوليكية، بی تا.
۶۴. _____، کتاب سيرة الأولیاء، تحقیق: بیرند راتکه، بیروت، دارالنشر فرانتس شتاینرشتوتگارت، ۱۹۹۲م.
۶۵. _____، کتاب نوادر الاصول فی معرفة اخبار الرسول، به کوشش مصطفی بن اسماعیل دمشقی، بیروت، دار صادر، بی تا.
۶۶. حلبی، علی اصغر، مبانی عرفان و احوال عارفان، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۶۷. خرمشاهی، بهاءالدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، انتشارات دوستان و ناهید، تهران، ۱۳۷۷.
۶۸. خمینی، سید روح الله، مصباح الهدیة إلى الخلافة والولاية، تحقیق، تصحیح و مقدمه، سید جلال الدین آشتیانی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲.
۶۹. _____، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الأنس، قم، مؤسسه پاسدار اسلام، ۱۴۰۶ق.
۷۰. خواجهوی، محمد، خاتم الأولیاء از دیدگاه ابن عربی و حکیم ترمذی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۵.
۷۱. _____، ترجمه فتوحات مکیه، همراه با ترجمه کتاب ختم الأولیاء حکیم ترمذی، باب ۷۳ (معارف)، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۲.
۷۲. خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، شرح فصوص الحکم، به اهتمام: نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۴.
۷۳. دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، ۱۳۸۲.

۲۳۰ / خانم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

۷۴. دومین یادنامه علامه طباطبایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۷۵. دامادی، سید محمد، شرح مقامات العارفین، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
۷۶. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه (۱۵ جلدی)، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۷۷. راتکه، برنردوئلف و اُکین، جان، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۷۸. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، به کوشش صفوان عدنان داوودی، قم، انتشارات ذوی القربی، بی‌تا (افست از چاپ دمشق و بیروت، دارالقلم والدارالشامیه، ۱۴۱۶ق).
۷۹. زبیدی، محمد بن مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۸۰. زرکلی، خیرالدین، الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، بیروت، دارالعلم، ۱۹۹۹م.
۸۱. زرین کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوف ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۸۲. زهری، خالد، تعلیل الشریعة بین السنة والشیعة: الحکیم الترمذی و ابن بابویه القمی نمودجین، بیروت، دارالهادی، ۱۴۲۴ق.
۸۳. سبزواری، مآهادی، رسائل حکیم سبزواری، تعلیق و تصحیح و مقدمه، سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، شرکت چاپ و انتشارات أسوه، ۱۳۷۰.
۸۴. سجّادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۰.
۸۵. سجّادی، سید ضیاء‌الدین، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها «سمت»، ۱۳۷۲.

۸۶. سوری، محمد، ولایت از دیدگاه حکیم ترمذی، (پایان نامه) کارشناسی ارشد، ۱۳۸۵.
۸۷. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش، مجموعه مصنفات، ج ۱، کتاب المشارع والمطارحات، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۶.
۸۸. شبستری، محمود، گلشن راز، به اهتمام صابر کرمانی، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱.
۸۹. شعرانی مصری، عبدالوهاب، الیواقیت والجواهر فی بیان عقاید الأكابر، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی و دار إحياء التراث الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۹۰. شیبانی قفطی، علی بن یوسف بن عبدالواحد، تاریخ الحكماء قفطی، به کوشش بهین دارایی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۱.
۹۱. شیخ صدوق، ابی جعفر، محمد بن علی بن الحسین، علل الشرایع، تحقیق و تصحیح: حسین اعلمی (۲جلدی)، بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ق.
۹۲. شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، کتاب الغیبة، قم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۹۳. شهرزوری، شمس‌الدین محمود، تزهة الارواح و روضة الافراح (تاریخ الحكماء)، ترجمه مقصود علی تبریزی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه و محمد سرور مولایی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۹۴. صدر سیدجوادی، احمد (سرویراستار)، دایرةالمعارف تشیع، تهران، نشر سعید محبی.
۹۵. صدرالدین قونیوی، محمد بن اسحاق، إعجاز البیان فی تفسیر أم القرآن، تقدیم و تصحیح: سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، مؤسسة بوستان کتاب، ۱۳۸۱.

۹۶. _____، ترجمه و متن کتاب الفکوک یا کلید اسرار فصوص الحکم، ترجمه محمد خواجهوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۷۱.
۹۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (۱۰ جلدی)، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۹۸. عاملی (شیخ بهایی) بهاءالدین محمد، الأربعون حدیثاً، تعلیقه: ملا اسماعیل خواجهوی، قم، مؤسسه عاشورا، ۱۴۲۶ق.
۹۹. عقیفی، ابوالعلاء، شرحی بر فصوص الحکم: بررسی و نقد اندیشه ابن عربی، ترجمه نصرالله حکمت، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۸۰.
۱۰۰. علامه طباطبایی، سید محمد حسین، رساله الولاية (ولایت نامه)، ترجمه همایون همتی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۱۰۱. _____، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سیزدهم، ۱۳۸۰.
۱۰۲. غراب، محمود محمود (به کوشش)، شرح فصوص الحکم من کلام الشیخ الاکبر، محیی الدین ابن العربی، دمشق، مطبعة زید بن ثابت، ۲۰۰۰م.
۱۰۳. _____، شرح کلمات الصوفیة، دمشق، مطبعة زید بن ثابت، ۲۰۰۰م.
۱۰۴. فاضل تونی، محمد حسین، مجموعه رسائل عرفانی و فلسفی، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۶.
۱۰۵. فرغانی، سعید بن محمد، مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض، مقدمه و تعلیقات: سید جلال الدین آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ویرایش دوم، ۱۳۷۹.
۱۰۶. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، کلمات مکنونه، تحقیق: صادق حسن زاده، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۶.

۱۰۷. قیصری رومی، محمد داوود، رسائل قیصری، تعلیق، تصحیح و مقدمه، سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۷.
۱۰۸. _____، شرح فصوص الحکم، تحقیق، تعلیق و مقدمه، سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۱۰۹. مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ترجمه منوچهر صدوقی سنها، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.
۱۱۰. کاشانی، کمال‌الدین عبدالرزاق، اصطلاحات صوفیه، ترجمه و شرح محمد علی مودودلاری، به کوشش گل‌بابا سعیدی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۱۱. _____، شرح فصوص الحکم، به اشراف: سید جلال‌الدین آشتیانی و بهاء‌الدین خرمشاهی، تصحیح و مقدمه: مجید هادی‌زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
۱۱۲. _____، لطائف الإعلام فی إشارات اهل الإلهام، تحقیق و تعلیق: مجید هادی‌زاده، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۱۱۳. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۴ق.
۱۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب: اصول کافی (۴جلدی)، به کوشش علی‌اکبر غفاری، ترجمه سید جواد مصطفوی و سید هاشم رسولی، تهران، انتشارات علمیة اسلامیة، بی‌تا.
۱۱۵. گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۲.
۱۱۶. لوری، پیر، تأویلات القرآن از دیدگاه عبدالرزاق کاشانی، ترجمه زینب پودینه آقایی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۳.

۲۳۴ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

۱۱۷. لویزن، لئونارد (سرویراستار)، میراث تصوف، ترجمه مجدالدین کیوانی (۲جلدی)، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴.
۱۱۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار (۱۱۰جلدی)، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۱۱۹. محمدی، کاظم، ابن عربی بزرگ عالم عرفان نظری، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۱.
۱۲۰. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۷۴.
۱۲۱. مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف فارسی (۳جلدی)، تهران، انتشارات امیرکبیر: کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۱۲۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار سوم، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰.
۱۲۳. مظاهری، حسین، فقه الولاية والحكومة الإسلامية، تحقیق و تقریر: مجید هادی‌زاده، قم، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهراء، ۱۳۸۶.
۱۲۴. مفتاح، عبدالباقی، کلیدهای فهم فصوص الحکم محیی‌الدین ابن عربی، ترجمه و تحقیق: داوود اسپرهم، تهران، نشر علم، ۱۳۸۵.
۱۲۵. مکی، ابوطالب، قوت القلوب (۲جلدی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۲ق.
۱۲۶. مکی، محمد بن مظفرالدین محمد، الجانب الغربي فی حلّ مشکلات الشیخ محیی‌الدین ابن عربی، تصحیح و تحقیق: نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی، چاپ دوم ۱۳۸۵.
۱۲۷. ملکی، محمد (جلال‌الدین)، در امتداد فلسفه و عرفان: بررسی توصیفی و تطبیقی آثار علمی علامه سید جلال‌الدین آشتیانی، تهران، نشر هستی‌نما، ۱۳۸۴.
۱۲۸. منتظری، حسینعلی، نظام الحکم فی الاسلام، خلاصه کتاب دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الإسلامية، تهران، نشر سراپی، ۱۳۸۵.
۱۲۹. موسوی بجنوردی، سید کاظم (سرویراستار)، دایرةالمعارف بزرگ

- اسلامی، تحقیق و تدوین: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹.
۱۳۰. میانجی، علی و روحانی، سید مهدی، احادیث اهل البيت عن طرق اهل السنة، قم، مؤسسة النشر الاسلامی (جامعه مدرسین)، ۱۴۲۱ق.
۱۳۱. نجم‌الدین کبری، احمد بن عمر بن محمد، فوائح الجمال و فوائح الجلال، ترجمه محمدباقر ساعدی، خراسانی، تهران، انتشارات مروی، ۱۳۶۸.
۱۳۲. _____، السایر الحایر، به اهتمام مسعود قاسمی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۱.
۱۳۳. نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الكامل، تصحیح و مقدمه فرانسوی: ماژیران موله، تهران، کتابخانه طهوری و انجمن ایران‌شناسی فرانسه، ۱۳۷۱.
۱۳۴. نبهانی، یوسف بن اسماعیل، جامع کرامات الأولیاء، به کوشش ابراهیم عطوة عوض (۲جلدی)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
۱۳۵. نگری، قاضی عبدالنبی بن عبدالرسول احمد، دستور العلماء، بیروت، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.
۱۳۶. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسة آل‌البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۴ق.
۱۳۷. نوپا، پل، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳.
۱۳۸. هجویری جلابی غزنوی، علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح: و. ژوکوفسکی، مقدمه قاسم انصاری، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۳.
۱۳۹. یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبایی، به انضمام رساله الولایه، قم، انتشارات شفق، ۱۳۶۱.

۲۳۶ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

۱۴۰. یثربی، سید یحیی، عرفان نظری، تحقیق در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، قم، مؤسسه بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴.
۱۴۱. _____، فلسفه عرفان: تحلیلی از اصول و مبانی و مسائل عرفان، قم، مؤسسه بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲.
۱۴۲. یزدان پناه، یدالله، درس‌های عرفان نظری، قم، دایرةالمعارف علوم عقلی (کپی).
۱۴۳. یزدی حائری، علی، الزام الناصب فی اثبات حجة الغائب، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۸ق.

نمایه

۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱
 ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹
 ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
 ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸
 ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶
 ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴
 ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
 ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
 ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
 ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷
 ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲
 ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹

ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی،
۱۸۳

ابن عربی سنی متعصب، ۱۷۹، ۱۸۰

ابن فارض مصری، ۱۴۲

ائمہ، ۲۲، ۶۵، ۸۳، ۹۱، ۱۴۰، ۱۶۲،
۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۰،
۲۰۴

ابدال، ۸۲، ۸۴، ۱۸۷

ابدال سبعة، ۸۴

ابراهیم، ۳۶، ۸۲، ۸۷، ۹۶، ۱۸۶

ابراهیم ابن ادھم، ۲۰۵

ابراهیم مصطفی، ۱۷

ابن ابی الحدید، ۱۷۷

ابن ابی جمہور احسانی، ۵۷، ۷۹، ۱۱۹

ابن الإمام جعفر الصادق، ۱۱۷

ابن الإمام علی الرضا، ۱۱۷

ابن الإمام علی النقی، ۱۱۷

ابن الإمام محمد باقر، ۱۱۷

ابن العربی فقیہ مالکی، ۱۸۱

ابن بابویہ قمی، ۱۹۸

ابن تیمیہ، ۱۴۶، ۲۰۵

ابن خلدون، ۲۰۳، ۲۰۵

ابن دباغ، ۲۰۵

ابن سبعین، ۲۰۵

ابن سینا، ۲۹، ۷۷

ابن شهر آشوب، ۱۰۸

ابن عباس، ۳۲

ابن عربی، ۱۴، ۲۴، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳

۲۳۸ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

- ابن محمد التقی، ۱۱۷
ابن منظور، ۱۷
ابوالحسن شعرانی، ۱۲۸
ابوالحسن علی بن عثمان بن ابی علی
جلابی هجویری غزنوی، ۲۲
ابوالعباس بن ادریس، ۱۱۳
ابوالعباس نهاوندی، ۱۱۳
ابوالعلاء عقیفی، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۵۰
۱۱۹، ۱۲۰، ۱۵۰، ۱۹۳
ابوالعلاء عقیفی مصری، ۱۱۹
ابوالفتح، ۵۸
ابوالفتح بیضاوی، ۱۱۳
ابوالفتح حمیدالدین، ۵۸
ابوالفتح رازی، ۱۷۶
ابوالقاسم جنید بن محمد قواریری، ۳۳
ابوبکر صدیق، ۱۱۳، ۱۶۰، ۲۱۸
ابوتراب بلخی، ۱۱۳
ابوجعفر کلینی، ۲۰۴
ابوحنیفه، ۹۹، ۱۷۱، ۱۷۶
ابوزید، ۶۹
ابوسعید احمد بن عیسی خراز، ۳۲
ابوسعید خراز، ۳۲
ابوطالب مکی، ۲۰۱
ابوعلی سندی، ۲۱
ابوعلی فارمدی، ۱۱۲
ابومحمد سهل بن عبدالله، ۳۲
ابومدین تلمسانی، ۹۲
ابونصر سراج طوسی، ۳۱، ۲۰۱
ابوهریره، ۱۵۰، ۱۷۶
ابویعقوب سوسنی، ۱۱۳
ابی بکر سمنانی، ۱۱۳
اثبات العلیل، ۱۹۸
اجتهاد، ۷۰
أجوبة ابن عربي على أسئلة الحكيم
الترمذی، ۲۰۱، ۲۰۳
احادیث اهل البيت عن طرق اهل
السنة، ۱۷۵
احدیث و واحدیت، ۷۶
احکام وضعیه، ۲۲۰
احمد بن فارس، ۱۷
احمد حنبل، ۱۷۱
احمد عبدالرحیم السایح، ۵۹، ۲۰۱
احمد نگری، ۲۱
احوال، ۱۵۱، ۱۸۷
احیاگر عرفان، ۱۷۸
آخر زمان، ۱۴۴
اخسیکت، ۱۹۷
آخوند ملامحمد کاشانی، ۱۲۷
ادب النفس، ۱۹۸
ادریس، ۹۶
آدم، ۵۰، ۷۴، ۷۶، ۸۲، ۹۳، ۹۶، ۱۰۸،
۱۱۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۶۰
آدم الاولیاء، ۹۶، ۹۷، ۱۳۸
اریاب سلوک، ۱۳۷
اساس الوجدانیة، ۱۹۶
استانبول، ۳۳، ۴۹، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۵
استدلال، ۹۰
اسحاق، ۸۲، ۱۴۵، ۱۸۶
اسلام، ۲۱۲
اسم اعظم، ۴۴، ۷۶، ۸۵، ۹۸، ۱۳۹،
۱۵۹
اسما و صفات عالم مثال، ۱۹۰، ۱۹۶
اسماعیل، ۸۲، ۱۸۶
اسماعیل سعادت، ۳۳
اسماعیلی، ۶۰، ۱۷۰
اسمای الاهیة، ۱۵۸

- اسمى جزئيه، ١٥٨
 اسمى حسنا، ٣٧، ١٨٤، ١٨٦
 اسمى كليه، ١٥١، ١٥٨
 آشتيان، ١٣٣
 آشتيانى، ٤٦
 اشراط الساعة، ١٣٨
 أشعة اللّمعات، ١٨٠، ١٨١
 اشعري، ١٦٠
 آشنابى با علوم اسلامى، ١٨٦
 اصحاب سرّ، ٥٣
 اصطلاحات الصوفيه، ٢٠، ٤٤، ١٣٦
 اصطلاحات صوفيه، ٢٣، ٤٨
 اصفهان، ٩٩، ١٢٧، ١٢٨
 اصول فلسفه و روش رئاليسم، ٢٤
 اصول كافي، ١٩، ١٤١، ١٥٩
 اعظم عرفا، ١٤٥
 اعلم اوليا، ٢٠٨
 اعيان ثابته، ١٩٠
 أفراد، ١٤٧
 آقا ميرزا احمد آشتيانى، ١٢١
 آقا ميرزا هاشم، ١٢١
 آقابزرگ تهرانى، ١٣، ١٠٩
 آقا محمد رضا قمشهائى، ٤٩، ٥٩، ٧٩
 ٨٦، ٨٧، ٩٠، ٩٥، ١٢١، ١٢٢، ١٢٥
 ١٢٨، ١٤٣، ١٨١، ١٨٧، ١٩٣، ١٩٤
 ١٩٥، ١٩٦
 اقطاب، ٢٩، ٥١، ٧٨، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣
 ٨٤، ٨٥، ٨٦، ١٤٣، ١٧٢، ١٧٤
 ١٨٧، ٢٠٤
 الأحوال، ١٨٦
 الالهام، ٢١١
 الإمام الحسين، ١١٧
 الإمام حسن العسكري، ١١٧
 الإمام زين العابدين على، ١١٧
 الإمام على بن أبى طالب، ١١٧
 الإمام موسى الكاظم، ١١٧
 الأمثال من الكتاب والسنة، ١٩٨
 الانسان الكامل، ١٠٩، ١١٣، ١١٤
 الايقان، ٢١١
 الايمان، ٢١١
 التجليات الإلهية، ١٠٣
 التدبيرات الإلهية فى اصلاح المملكة
 الإنسانية، ٦٧
 التعرف، ٤٠
 التلوينات، ٩٩
 التنزلات الموصلة، ٤٩
 الجانب الغربى فى حلّ مشكلات
 الشيخ محيى الدين ابن عربى، ٥٥
 ٥٦، ٥٨، ٦٩
 الجذبة، ٢٠١
 الجزائر، ٨٨
 الجواب المستقيم عما سأل عنه
 الترمذى الحكيم، ٢٠٣
 الحسن بن على، ١٥٣
 الحسين بن على بن أبى طالب، ١١٧
 الحقائق الإلهية، ٢٦
 الخلافة الكبرى، ١٢٤
 الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ١٣، ١٠٩
 الرد على الراضة، ١٩٨
 الرسالة، ٢١١
 الزام ناصب فى اثبات حجة الغائب،
 ١٠٩
 السائر الحاير، ١١٤
 الشجرة النعمانية، ٤٧، ٥١، ٦٢
 الشيخ شرف الدين داوود القيصرى،
 ١٥٥

٢٤٠ / خاتم اوليا از ديدگاه ابن عربى و علامه آشتيانى

- الشيخ صدرالدين القونيوى، ١٥٦
 الشيخ كمال الدين عبدالرزاق، ١٥٥
 الصلاة و مقاصدها، ١٩٨
 الفتوحات المكيّة، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤
 ٥٦، ٥٧، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٨، ٦٩، ٧١، ٧٣، ٧٤، ٧٥
 ٧٦، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٦، ٨٨، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٦، ٩٨، ١٠٣، ١١٠، ١١٢
 ١١٨، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٠، ١٣٨، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢
 ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٦١، ١٦٩، ١٧١، ١٧٣، ١٧٤، ١٧٧، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٣
 ١٨٤، ١٨٦، ١٨٨، ١٩١، ١٩٣، ٢٠١، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١٥، ٢١٨، ٢١٩
 الفتوحات المكيّة فى معرفة الأسرار
 المالكيّة والملكيّة، ١٨٣
 الفكوك، ١١٥، ١١٦، ١٥٦، ١٥٧، ١٨٩، ٢١٤
 الفوائد الضيائية، ١٥٥
 القطب الغوث الفرد، ٨٥
 الكبريت الأحمر فى بيان علوم
 الشيخ الأكبر محيى الدين بن العربى،
 ٢١٥، ٢١٨، ٢١٩
 الكشف والبيان، ٣٢، ٢١١
 الكلام على معنى لا إله إلا الله، ١٩٨
 اللّمع فى التصوّف، ٣١، ٤٠
 المبشرات، ٥٢
 المجذوب، ٢٠١
 المحجّة البيضاء فى تهذيب إحياء علوم
 الدين، ١١٨
 المحيط الاعظم، ٢٠٧
 المسيح، ٥٢
- المشارع والمطارحات، ٥٦، ٩٩
 المعارف، ١٨٤
 المعاملات، ١٨٥
 المعجم الوسيط، ١٧
 المقامات، ١٨٧
 المقدمات من كتاب نصّ النصوص،
 ٢٦، ٤٥، ٥٩، ٨٠، ٨٦، ٨٧، ٩٧، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٧، ١٠٨، ١١٢، ١١٣،
 ١٣٨، ١٤٩، ١٨٩، ٢٠٦، ٢١٤
 المنازل، ١٨٦
 المنازلات، ١٨٧
 المنهيات و نوادر الاصول فى معرفة
 اخبار الرسول، ١٩٨
 الميزان، ٢٤، ٢٩، ٤٨، ٨٤
 النبوة، ٢٠١، ٢١١
 النصوص فى تحقيق الطور
 المخصوص، ٢١٤
 الهام، ٢١٢، ٢١٨
 الوهيّت، ١٥٦
 اليواقيت والجواهر، ٥٩، ١١٦، ١١٧، ١٧٨، ١٨٣، ٢١٥، ٢١٨
 امام العالم، ٧٩، ١٢٣، ١٥٢
 امام النحويّين (سيبويه)، ٢٣
 امام باقر، ١٧٦
 امام حسن عسكري، ٦٣
 امام خمينى، ١٧٢، ١٨٠، ١٨١، ١٩٤، ١٩٥
 امام زمان، ١٧٨، ١٧٩
 امام صادق، ٨٧، ١٧٦
 امام على، ٧٦، ٩٧، ١٢٨، ١٤٨، ١٥١، ١٦٠، ١٧٨
 امام كاظم، عليه السلام، ٢٧
 امامان معصوم، ٧٠، ٧٨، ١٢٣، ١٢٧

اوزکند، ۱۹۷
 اولیاء، ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۸
 اولیاء الزور، ۲۰۱
 اولیاء الله، ۱۹، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۵۵، ۶۹، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸
 آیه الله العظمی بروجردی، ۱۲۷، ۱۳۳
 آیه الله سید عزالدین حسینی زنجانی، ۱۸۰
 آیه الله میرزا محمد حسن آشتیانی، ۱۲۵
 ایران، ۳۳، ۹۹، ۱۲۵، ۱۳۳، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۱۰
 بابارکنا شیرازی، ۱۸۹
 باطن شریعت، ۱۳۵، ۱۸۵
 بایزید بسطامی، ۲۱، ۵۶، ۱۱۲، ۱۳۸
 بحار الانوار، ۲۷، ۳۵، ۵۷، ۸۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۹، ۱۸۵
 بخارا، ۹۷، ۱۹۷
 بداهت وجود، ۲۰۹
 بدایة الحکمة، ۲۴
 بدو شأن، ۲۰۳

۱۴۳، ۱۷۵
 امامت، ۶۲، ۶۴، ۷۱، ۹۶، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۶۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۶
 امام شناسی، ۲۰۹
 امامیه، ۱۴۷، ۱۴۸
 امت محمدیه، ۷۱، ۱۵۷، ۱۶۲
 امت مرحومه، ۱۴۳
 امکانی و خلقی، ۱۳۷
 آناتولی، ۹۹
 انبیاء، ۱۴، ۲۲، ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۷، ۵۴، ۵۷، ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۶، ۲۱۱
 انتشارات امیرکبیر، ۱۹۲، ۲۲۲
 انجمن ایران شناسی فرانسه، ۲۱۳
 انجمن حکمت و فلسفه اسلامی، ۱۹۶
 اندلس، ۴۲
 انسان کامل، ۳۱، ۴۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۶
 اهل الله، ۱۲۲، ۱۹۰، ۲۰۸
 اهل سنت، ۴۰، ۵۹، ۶۵، ۸۶، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۰
 اهل معرفت، ۱۴۱
 اهل بیت، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۹
 او أدنی، ۱۴۲، ۱۴۳
 اوتاد اربعه، ۲۲، ۲۹، ۸۴، ۱۸۷

۲۴۲ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

- بدلیس، ۱۱۴
 بُدُوُّ شَانِ ابی عبدالله محمد الحکیم
 الترمذی، ۱۹۷، ۱۹۸
 بدیع الزمان فروزانفر، ۱۲۸
 براعت استهلال، ۱۸۴
 برزخ، ۲۱۸
 برزخیة الأولى، ۱۵۷
 برزخیة کبرا، ۱۵۶
 برنردورڈلف راتکه، ۳۱، ۱۹۸، ۲۰۲
 برهان‌الدین قلیج، ۱۱۳
 برهان‌های عقلی، ۲۲۱
 بصره، ۱۰۹
 بصیر، ۸۵
 بهاء‌الدین خرمشاهی، ۱۷
 بهجة الطائفة، ۱۱۳، ۱۱۴
 بهشت، ۲۱۸
 پُل نوبیا، ۳۳
 پورسینا، ۱۸۶
 پیامبر، صلی الله علیه و سلم، ۳۵، ۷۵، ۹۵، ۲۰۸، ۲۱۷
 پیامبران اولوالعزم، ۱۴۳
 تاج العروس، ۱۷
 تاج‌الدین حسین بن حسن خوارزمی، ۱۰۲، ۱۸۹
 تاریخ فلسفه، ۱۳۱
 تأویل، ۱۳، ۳۴، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۴، ۵۹، ۶۴، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲
 ۸۳، ۸۵، ۹۱، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۱۶
 تأویلات القرآن، ۲۰
 تجسم اعمال، ۱۴۷
 تجلیه، ۱۳۶، ۱۸۶
 تجلیات ذاتیه، ۱۵۱
 تجلیات محمدیه، ۱۲۰
 تخلیه، ۱۳۶، ۱۸۶
 تربت جام، ۱۵۵
 ترجمان الأشواق، ۵۲
 ترکستان، ۹۹
 ترکمنستان، ۹۵
 ترکیه، ۱۱۴
 ترمذ، ۱۹۷
 ترمذی، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۵۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱
 تستری، ۵۶
 تشیع، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۰
 ۱۸۷
 تشیع و تصوف، ۷۹
 تصرف در باطن، ۱۵۷
 تعلیقه بر فصوص الحکم، ۴۵
 تعلیل الشریعة بین السنة والشیعة، ۱۹۸
 تفسیر المحيط الأعظم، ۱۰۴
 تفسیر صافی، ۱۱۸
 تفسیر عرفانی، ۲۰۹
 تفسیر عرفانی و حکمی بزرگ قرآن، ۲۰۷
 تفسیر قرآنی و زیان عرفانی، ۳۳
 تقیه، ۴۹، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰
 تلمسانی، ۹۲، ۹۵، ۱۸۹
 تمهید القواعد، ۹۹
 تنزلات الوجودیه، ۱۹۶
 تهلیل، ۱۸۶
 توبه، ۱۸۵
 توحید، ۱۵۸، ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱
 توحید الوهی، ۲۰۹

- چنین گفت ابن عربی، ۵۴، ۶۸، ۶۹
 چهار رساله عرفانی، ۱۲۵
 حدیث «یملأ الأرض»، ۵۹
 حدیث قدسی، ۱۸۷
 حسن درونی، ۲۱۸
 حسن بن علی، ۶۰، ۶۱، ۸۲، ۱۷۴، ۱۸۶
 حسین بن علی، ۶۱، ۸۲، ۹۸، ۱۸۱، ۱۸۶
 حسن زاده آملی، ۶۵، ۱۲۹
 حسین مظاهری، ۲۸
 حسینعلی منتظری، ۲۸
 حشر و نشر، ۲۱۸
 حضرات خمس الاهیة، ۱۹۰، ۱۹۶
 حضرت امیر توحید، علیه السلام، ۸۳، ۱۶۸، ۱۷۴، ۲۱۲
 حضرت رسول اکرم، ۱۴، ۲۹، ۶۳، ۷۶
 حضرت زهرا، ۹۷، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۵۹
 حضرت سیدالشهدا، ۱۸۱
 حضرت صاحب الامر، ۳۹، ۴۷، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۸، ۹۰، ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۸۷، ۱۸۸
 حضرت عیسی، ۳۷، ۴۷، ۵۴، ۵۶، ۵۸، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۴
 حضرت محمد مصطفی، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۸۶
 توحید باطنی، ۲۰۹
 توحید حقی، ۲۰۸
 توحید ذاتی، ۲۰۸
 توحید ظاهری، ۲۰۹
 توحید عینی، ۲۰۸
 توحید و موحد، ۱۴
 توحید وجودی، ۲۰۹
 توشیهیکو ایزوتسو، ۱۳۰
 توضیح و تحلیل فصوص الحکم، ۱۴۸
 جاحظ، ۱۹۸
 جامع الأسرار و منبع الأنوار، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۲۰۷، ۲۱۰
 جامی، ۲۱
 جان اوکین، ۳۱، ۲۰۰
 جبر و اختیار، ۲۱۷
 جبرئیل، ۵۷
 جرج جرداق، ۱۷۷
 جستجو در تصوف ایران، ۱۹۸
 جعفری، ۱۶۳
 جلال الدین همایی، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۸
 جندی، ۹۲، ۹۶، ۱۳۸
 جنید بغدادی، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۵۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۸
 جهاد با نفس، ۲۰۵
 جهانگیرخان قشقایی، ۱۲۷
 جهیمیه، ۲۱۸
 جواب المسائل التي سأله أهل سرخس عنها و جواب كتاب من الری، ۱۹۸، ۲۰۲
 جواب كتاب من الری، ۱۹۸
 جیحون، ۱۹۷
 جیلی، ۹۲

٢٤٤ / خاتم اوليا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

حضرت مهدی، ٩، ٤٥، ٥٤، ٥٩، ٦٠	حکمت متعالیه، ١٩١
٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٤	خاتم، ١٤٣
٧٥، ٧٧، ٧٩، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥	خاتم اصغر، ٥٨، ١٥٥
١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١٠، ١١٢، ١١٥	خاتم اکبر، ٥٨، ١٥٥
١١٦، ١١٨، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٧	خاتم الأنبياء، ٣٦، ٣٧، ٣٩، ٤٤، ٧٨
١٢٨، ١٣١، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٣	١٢١، ١٢٣، ١٣٥، ١٤٣، ١٥٦، ١٦٤
١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٧	١٦٦، ١٧٩، ١٨٧، ١٩٣، ٢٠١
١٦٤، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٤	خاتم النبوة، ٧٢، ٨٨، ١١٩
حق الیقین، ١٣٧، ١٨٦	خاتم الولاية المطلقة، ١٠٦، ١٥٥
حقیقت، ١٣٥، ٢١٢	خاتم اوصیاء، ١٢٨
حقیقت انسانی، ١٩٠	خاتم اولیا، ١٤، ٣١، ٣٣، ٣٤، ٣٧، ٣٨
حقیقت محمدیه، ١٤، ٢٤، ٣٠، ٣٩	٣٩، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٩، ٥٠
٤٧، ٧٦، ٨٦، ٩٣، ٩٧، ١٠٩، ١٢٠	٥١، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩
١٢٧، ١٣٨، ١٤٢، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٤	٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٩
١٨٤، ١٨٧، ١٩٠، ١٩٣، ٢٠٨	٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٥، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨١
حقیقت نبوت کلیه، ٧٦	٨٢، ٨٣، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٩١، ٩٢، ٩٣
حکمة الاشرار، ٩٩	٩٤، ٩٥، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٠٢
حکمت علمی، ١٨٤	١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١٠٩
حکمت متعالیه، ١٢١	١١٠، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥
حکمت نبوی، ٢٠٩	١١٦، ١١٨، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣
حکیم ترمذی، ٢٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤	١٢٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠
٣٥، ٣٧، ٤٠، ٤٦، ٥٤، ٥٦، ٦٣، ٧١	١٣٣، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٣
٧٢، ٨٢، ١١٤، ١٣٩، ١٤٦، ١٥٠	١٤٦، ١٥١، ١٥٦، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٣
١٨٣، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠١، ٢٠٣	١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٤، ١٨٧
٢٠٤	١٩٦، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢١٢
حکیم صهبا، ١٢٤	خاتم اولیای خاصه محمدیه، ٦٥، ٩٦
حلاج، ٥٦، ١٨٥، ١٩٣، ٢٠٥	١٢٢
حمزة فناری، ١٩١	خاتم اولین، ١٤١
حنبلی، ١٦١، ١٦٩، ١٦٣	خاتم رسولان، ٤٤، ٥٦، ٥٧، ١٢٣
حنفی، ١٥٨، ١٦٩	خاتم صفراء، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٣
حوزه علمیه قم، ١٣٣	خاتم عامه، ٩٦
حیة الإمام حسین، ١٨١	خاتم کبرا، ١٥٥
حیدر بن العلوی الأملی، ٢٠٥	خاتم کبیر، ٥٨

- خاتم مقیده، ۱۰۷
 خاتم نبوت، ۴۲
 خاتم ولایت، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۶۰
 ۷۵، ۸۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۶۱
 ۱۶۴
 خاتم ولایت خاص، ۱۰۳، ۱۶۲
 خاتم ولایت عامه، ۷۱، ۸۹، ۹۸، ۱۰۳، ۱۱۵، ۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۴
 خاتم ولایت محمدیه، ۷۲، ۷۵، ۸۸، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۷۲، ۲۱۲
 خاتم ولایت مطلقه، ۹۵، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱
 خاتم ولایت مقیده محمدیه، ۹۹، ۱۶۳
 خاتم ولایت مقیده، ۴۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۴۴، ۲۱۲
 خاتمیت، ۱۳، ۳۶، ۴۹، ۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۵۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۰
 خاتمیت امام علی، ۱۵۲
 خاتمیت اولیا، ۸۶
 خاتمیت حضرت عیسی، ۷۲، ۱۵۴
 خاتمیت حضرت مهدی، ۶۲، ۱۵۳
 خاتمیت رسول الله، ۱۵۴
 خاتمیت ظاهری، ۱۵۶
 خاتمیت علی الاطلاق، ۱۵۴
 خاتمیت مطلق، ۱۵۶
 خالد زهری، ۱۹۸
 ختم الأولیاء، ۲۰، ۲۳، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۴۷، ۵۱، ۶۱، ۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۸۱
 ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵
 ختم خلافت ظاهر، ۱۵۷
 ختم نبوت، ۴۶
 ختم ولایت، ۳۱، ۴۶، ۴۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۹۱، ۱۱۰، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۸۷
 ختم ولایت در اندیشه ابن عربی، ۱۶۰، ۱۷۲
 ختم ولایت عامه، ۷۰، ۷۱، ۸۳
 ختم ولایت کبرا، ۷۱
 ختم ولایت محمدی، ۷۰، ۸۱، ۸۳، ۱۱۰
 ختم ولایت مطلقه محمدیه، ۵۱
 ختم ولایت مطلقه، ۵۴، ۱۶۱، ۱۶۵
 ختم ولایت مقیده، ۵۴
 ختم ولایت مهدی، عجل الله فرجه الشریف، ۱۱۱
 ختم ولایت کبرا، ۷۴
 خجند، ۹۹، ۱۹۷
 خراسان، ۲۱، ۵۶، ۱۲۷، ۱۹۷
 خرقة، ۱۱۲، ۲۰۶
 خلافت، ۵۸، ۹۳، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۶
 خلافت عامه، ۱۵۷
 خلافت محمدیه، ۱۳۸، ۱۴۲
 خلافت مطلقه مضاف، ۱۵۷
 خلفاء الله، ۱۶۲

۲۴۶ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

- رسائل ابن سینا، ۲۹
رسائل الخراز، ۳۳
رسائل قیصری، ۷۴، ۹۵، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۲
رسالت، ۲۲، ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۷۵، ۷۸، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۱۲
رسالة التوحید والنبوة والولاية، ۲۵، ۵۸، ۹۴، ۹۵، ۱۳۴، ۱۹۶
رسالة الجداول، ۲۰۹
رسالة الولاية، ۱۳، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۷۳، ۷۹، ۹۵، ۹۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۳، ۲۱۹
رسالة ختم الأولياء، ۲۰۰
رسالة مبشرات، ۵۳
رسالت محمدیه، ۱۳۵
رسالة نقد النقود فی معرفة الوجود، ۲۱۳
رساله علوم الاهیة، ۲۰۹
رسول اکرم، صلی الله علیه و سلم، ۲۹، ۳۸، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۶، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۰۴
رسول مکرم اسلام، ۳۱، ۹۲
رسول الله، ۱۹، ۲۸، ۳۸، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۸۲، ۸۷، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴
خلفای راشدین، ۸۶، ۱۶۰، ۱۷۴
خلق روحانی، ۱۵۱
خلیفة الله، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۵۶
خلیفة، ۶۰، ۸۰، ۸۶، ۹۳، ۱۱۶، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۸۰، ۱۸۱
خواجه بهاءالدين محمد نقشبندی، ۹۷
خواجه محمد پارسا، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۹۸
خواجه نصیرالدين طوسی، ۲۱۳
خیال مطلق، ۲۰۸
دائرة المعارف الاسلامیة، ۴۹، ۵۱، ۵۶
دامادی، سید محمد، ۴۰
دانشنامه قرآن، ۱۷
داوود بن محمود قیصری، ۲۰۵
داوود قیصری، ۵۸، ۱۳۴، ۱۸۹، ۱۹۰
دایرة المعارف اسلامی، ۲۱، ۱۲۹
دایرة المعارف تشیع، ۲۱
دراسات فی ولاية الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ۲۸
درس های عرفان نظری، ۷۶، ۱۸۰
دستور العلماء، ۲۱
دعوة الحق، ۲۰۱
دمشق، ۴۲، ۴۹، ۵۳
دورة ملك، ۷۴، ۷۵
دوزخ، ۲۱۸
دیار بکر، ۱۴۷، ۱۷۱
ذوالنون مصری، ۲۰۵
رؤیای صادق، ۵۳، ۵۴
رافضه، ۸۳، ۲۱۸
رب الأرباب، ۱۴۱
رجب برسی، ۱۰۹
رجیون، ۱۷۲
رجعت، ۲۱۸

سمیع، ۸۵
 سنت، ۲۰۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱
 سنی، ۶۵، ۷۹، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۱۱۲،
 ۱۱۸، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۰،
 ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰
 ۲۰۴
 سهرورد، ۹۹
 سهروردیه، ۱۱۳
 سهل تستری، ۳۲
 سوریه، ۹۹
 سید ابوالحسن اصفهانی، ۲۴
 سید العالم، ۷۹، ۱۵۲
 سید باقر شریف قرشی، ۱۸۱
 سید جعفر سجادی، ۲۰
 سید جعفر مرتضی العاملی، ۱۷۰
 سید جعفر مرتضی عاملی، ۱۸۰
 سید جلال‌الدین آشتیانی، ۱۳، ۱۴، ۲۲،
 ۲۶، ۲۷، ۴۳، ۵۱، ۷۹، ۸۵، ۹۳، ۹۴،
 ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۵،
 ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷،
 ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱،
 ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶
 سید جواد طباطبائی، ۲۱۳
 سید حسین نصر، ۱۹۲
 سید حیدر، ۸۷، ۱۳۸
 سید حیدر آملی، ۲۵، ۴۵، ۴۷، ۴۹،
 ۵۹، ۶۰، ۷۸، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۷
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲،
 ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۸۳، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۱۰، ۲۰۹
 سید رضی، ۱۰۹، ۱۴۹
 سید صادق گوهرین، ۱۸

۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۹
 رضا استادی، ۱۲۵
 رکن سوم، ۲۰۹
 رکن‌الدین مسعود بن عبدالله شیرازی،
 ۱۰۰، ۱۰۱
 رواقیان، ۳۱
 روح اعظم، ۳۰، ۱۸۴، ۱۹۰
 روز رستاخیز، ۷۳
 روضه کافی، ۱۹
 روم، ۶۱، ۹۴
 ریاضت، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۹
 ریحانة الادب، ۲۰، ۹۴
 زندقه، ۵۷
 زیدی، ۶۰، ۱۷۰
 زین‌العابدین، ۱۴۹
 سالک، ۱۳۷، ۱۸۵، ۱۸۷
 سحر، ۲۱۷
 سرّ الأنبياء، ۵۲، ۶۷، ۶۸، ۷۹، ۸۶، ۸۸
 ۱۶۷
 سراج طوسی، ۴۰
 سرالمکتوم، ۱۶۳
 سرّی سقطی، ۱۱۲
 سعدالدین حموی، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۱۴
 سعدالدین کاشغری نقشبندی، ۱۵۵
 سفد، ۱۹۷
 سفیانی، ۷۱
 سلطانیه، ۹۹
 سلمان، ۱۱۲
 سلمان فارسی، ۱۰۹
 سلوک، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۰۵
 سلیمان، ۹۷
 سمرقند، ۱۹۷

۲۴۸ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

- سید محمدحسین طباطبایی، ۲۱۹
 سید محمد کاظم عصّار تهرانی، ۱۲۸
 سید مهدی روحانی، ۱۷۵
 سیر آفاقی و انفسی، ۲۲۱
 سیر انفسی، ۲۲۱
 سیر و سلوک، ۱۴۴، ۱۹۹، ۲۲۱
 سیرة الأولیاء، ۳۷
 شبستری، ۱۴۱
 شبلی، ۱۱۱، ۱۳۸
 شرح اصطلاحات تصوف، ۱۸
 شرح تائیه ابن فارض، ۱۴۲
 شرح رسائل قیصری، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۹۶
 شرح شافیه، ۱۱۴
 شرح فصوص الحکم، ۲۰، ۲۷، ۴۳، ۵۷، ۵۹، ۷۹، ۸۵، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۱۴
 شرح فصوص الحکم من کلام الشیخ الاکبر، ۱۴۶
 شرح فصوص قیصری، ۹۳
 شرح قیصری، ۱۹۰
 شرح کلمات الصوفیة، ۱۴۶
 شرح مشکلات الفتوحات المکیة، ۵۹
 شرح مقدمه قیصری، ۴۶، ۵۹، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۳
 شرح منازل السائرین، ۲۰
 شرح نظام، ۱۱۴
 شرح نظم الدر، ۱۴۲
 شرح و ترجمه و تحلیل فصوص الحکم، ۸۳
 شرف‌الدین داوود قیصری، ۹۴
 شریعت، ۲۲، ۳۹، ۴۲، ۴۸، ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۸۹، ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۸۱، ۲۱۰، ۲۱۱
 شطحیات، ۵۰، ۵۹، ۹۱، ۱۸۶
 شعرانی، ۵۹، ۱۷۸
 شعیب، ۸۴
 شفاء السائل لتهدیب المسائل، ۲۰۵
 شمایل اولیا، ۲۰۴
 شمس المغرب، ۵۱
 شناخت شناسی، ۲۰۹
 شهاب‌الدین محمد جاجرمی، ۱۵۵
 شهاب‌الدین یحیی سهروردی، ۹۹
 شهادت، ۱۱۳، ۱۴۱، ۲۰۵
 شهود، ۴۵، ۶۷، ۹۰، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰
 شهودات، ۱۸۷
 شهید مطهری، ۱۲۸
 شیث نبی، ۸۲، ۸۴، ۹۳، ۹۶
 شیخ اشراق، ۵۶، ۷۷، ۹۹، ۱۱۰
 شیخ اعظم، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۷۱
 شیخ اکبر، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۸۸، ۱۹۶
 شیخ العرفاء، ۱۴۵
 شیخ بهایی، ۱۵۳
 شیخ صدوق، ۱۹۸
 شیخ طوسی، ۱۷۹
 شیخ عبدالوهاب، ۲۱۸

۶۳، ۹۲، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵،
 ۱۲۱، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۷۱، ۱۸۹، ۱۹۳،
 ۲۱۳، ۲۱۴
 صفات ثبوتی و سلبی، ۲۱۷
 صفات ذات الاهی، ۱۴۱
 صلاح‌الدین ایوبی، ۹۹
 صوفیسم، ۱۳۰
 صوفیه، ۷۶، ۱۱۹، ۱۸۶
 صوم‌القلب، ۱۱۴
 ضیاء‌الدین عبدالقاهر سهروردی، ۱۱۳
 ضیاء‌الدین عمار بن محمد بن مطربن
 سحاب بدلیسی، ۱۱۳
 طبرستان، ۱۰۴، ۲۰۶
 طرابلس، ۸۸
 طریقت، ۲۱۲
 طهارت ذاتیه، ۱۶۳
 ظهور و کثرت وجود، ۲۰۹
 ظهیرالدین فارسی، ۹۹
 ظواهر کتاب، ۲۱۶
 عالم امکان، ۱۴۴
 عالم برزخ، ۲۱۸
 عالم شهادت، ۱۶۰
 عالم طبیعت، ۲۲۱
 عالم غیب، ۱۲۹
 عالم لاهوت، ۱۴۲
 عالم مثالی، ۱۹۰
 عالم ملک، ۱۴۱
 عبدالرحمان بدوی، ۱۳۰، ۲۰۲
 عبدالرحمان جامی، ۲۱، ۲۵، ۱۵۵،
 ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۱۴
 عبدالرزاق کاشانی، ۲۰، ۲۳، ۴۷، ۵۹،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۰،
 ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۱۴

شیخ عزیزالدین بن محمد نسفی
 خوارزمی، ۱۱۴
 شیخ علی یزدی حائری، ۱۰۹
 شیخ کبیر، ۱۴۹، ۱۵۶
 شیخ محمد اسیری لاهیجی، ۱۴۰
 شیخ محمد عبده، ۱۷۷
 شیخ مکی، ۵۵
 شیعه امامیه، ۱۴۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹
 شیعه، ۴۷، ۴۹، ۶۰، ۶۵، ۷۷، ۸۱، ۸۳،
 ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹،
 ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۰،
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸،
 ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۷،
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۰۵
 شیعیان، ۱۹، ۳۷، ۵۹، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۹،
 ۷۰، ۹۱، ۱۰۵، ۱۱۷، ۱۴۸، ۱۵۸،
 ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۷
 صائت‌الدین علی بن محمد ترکه
 اصفهانی، ۴۷، ۹۹، ۱۴۲، ۱۸۹
 صاحب تمکین، ۱۵۷
 صاحب ولایت مطلقه موروثه، ۱۵۶
 صاحب ولایت مطلقه، ۱۵۷، ۲۱۲
 صاحب ولایت مقیده، ۱۵۸
 صادق حسن‌زاده، ۲۲۲
 صالح بن سعید ترمذی، ۱۹۸
 صالحیه، ۴۲
 صحو، ۱۶۳
 صحو بعد از محو، ۱۳۹
 صدرالدین جوینی، ۱۱۳
 صدرالدین شیرازی، ۱۸۶
 صدرالدین قونیوی، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۶۲

۲۵۰ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

- علاءالدوله سمنانی، ۲۰، ۲۰۵، ۲۱۴
 علامه آشتیانی، ۲۱، ۲۵، ۲۹، ۴۷، ۵۰، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۷۴، ۷۹، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵
 علامه طباطبایی، ۱۳، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۵، ۷۷، ۱۳۳، ۱۷۴، ۲۲۰
 علامه فاضل تونی، ۱۲۷
 علل الشرایع، ۳۵، ۱۹۸
 علل العبودیة فی الاحکام، ۱۹۸
 علیت و معلولیت، ۲۲۱
 علم الأنبیاء، ۲۰۱
 علم الأولیاء، ۲۰۱
 علم الحروف، ۱۸۴
 علم الیقین، ۱۱۸، ۱۸۶
 علم موهوبی، ۴۶
 علم واجب، ۱۹۱
 علوم الاهی، ۲۰۹
 علویان، ۱۷۶
 علویته، ۱۵۸
 علی احمدی میانجی، ۱۷۵
 علی بن ابی طالب، ۳۴، ۵۱، ۵۸، ۶۲، ۷۹، ۹۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۱
 علی بن حسن ترمذی، ۱۹۷
 علی بن عثمان هجویری غزنوی، ۲۱، ۲۶
 علی بن موسی الرضا، ۱۱۲، ۲۲۲
- عبدالفتاح عبدالمقصود، ۱۷۷
 عبدالله بن جعفر طیار، ۹۷
 عبدالله سیاء، ۱۴۸
 عبدالوهاب شعرانی، ۴۷، ۴۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۸، ۲۱۵
 عبدالکریم جیلی، ۵۹
 عترت، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶
 عتره رسول الله، صلی الله علیه و سلم، ۱۵۳
 عثمان، ۱۶۰، ۲۱۸
 عثمان اسماعیل یحیی، ۳۴، ۴۷، ۷۲، ۹۵، ۱۲۸، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۳
 عجم، ۹۸، ۱۰۳
 عرفان شهودی، ۹۰
 عرفان شیعی، ۱۱۰
 عرفان عملی، ۹۲، ۱۲۱
 عرفان مستدل، ۹۰
 عرفان نظری، ۱۳، ۱۴، ۲۸، ۴۲، ۴۸، ۶۵، ۷۲، ۷۴، ۹۱، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۰۷
 عرفان و تصوف، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۶
 عزیزالدین نسفی، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۰
 عشق حقیقی، ۵۲
 عشق مجازی، ۵۲
 عصمت انبیا، ۱۶۳، ۲۱۷
 عطای خداوندی، ۱۹۹
 عقد النبوة، ۲۰۱
 عقد والولایة، ۲۰۱
 عقل اول، ۹۰، ۱۲۶، ۱۲۸

- غالیان، ۱۸۰
 غلامعلی شیرازی، ۱۹۴، ۱۹۵
 فارابی، ۱۸۶
 فاس، ۸۸، ۸۹، ۱۰۰
 فاطمه، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۱۱۷، ۱۵۳
 فخر رازی، ۱۳۰
 فخرالدین عراقی، ۱۸۹
 فخرالدین فارسی، ۱۱۳
 فردوس، ۱۲۷
 فرغانه، ۱۹۷
 فرغانی، ۱۳۸، ۲۰۵
 فرهنگ لغات و اصطلاحات و
 تعبيرات عرفانی، ۲۰
 فص، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۱۴
 فص آدمی، ۹۳
 فص اسحاقی، ۱۴۵
 فص داودیه، ۱۸۱
 فص شیخی، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۵، ۵۶، ۷۹،
 ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵،
 ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۵۹
 فص عزیزی، ۱۱۰
 فص عیسوی، ۱۲۹
 فصل الخطاب، ۹۷
 فصوص الحکم، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷،
 ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۵۷،
 ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۳، ۷۹، ۹۲، ۹۳،
 ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲،
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
 ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۷، ۱۷۳،
 ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰،
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴
- علی سمرقندی، ۱۵۵
 علی، علیه السلام، ۱۹، ۴۷، ۷۷، ۷۸،
 ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۹۶، ۹۷،
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲،
 ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۷،
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴،
 ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۸،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۵،
 ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۸
 علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب،
 ۱۴۹
 عماد بدلیسی، ۱۱۳
 عمر، ۱۶۰، ۲۱۸
 عمر بن عبدالعزیز، ۱۷۴
 عمر رضا کخاله، ۲۰
 عمار بدلیسی، ۲۰۵
 عنقاء مغرب، ۴۷، ۵۱، ۵۹، ۶۴، ۶۶،
 ۶۷، ۶۸، ۷۱، ۹۴، ۹۸
 عوارف المعارف، ۱۱۳، ۲۰۵
 عوالم کلیه، ۱۹۰
 عوالی اللثالی، ۵۵، ۵۷، ۱۱۹
 عود روح، ۱۹۱
 عیسی (ع)، ۳۰، ۴۷، ۵۱، ۵۸، ۶۴، ۶۵،
 ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۸، ۹۴،
 ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵،
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۲،
 ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰،
 ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۱۲
 عین العالم، ۷۹، ۸۸، ۱۵۲
 عین القضاة همدانی، ۲۰۵
 عین الیقین، ۱۸۶
 عین ثابت احمدیه، ۱۵۸

٢٥٢ / خاتم اوليا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

- قونیه، ١١٤، ٢١٣، ٢١٤
 قونیوی، ١٥٧، ٢١٤
 قیامت، ٢١٨
 قیامت کبرا، ١٩١
 قیصری، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٧، ٢٣، ٤٨، ٤٩
 ٨٥، ٧٩، ٧٧، ٧٣، ٦٠، ٥٨، ٥٧، ٤٩
 ٨٧، ٩٢، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ١٠٢، ١٠٤
 ١٠٨، ١١٠، ١١١، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣
 ١٢٤، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٣، ١٣٤
 ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٤٠، ١٤٣
 ١٤٥، ١٤٩، ١٥١، ١٥٥، ١٥٦، ١٦٥
 ١٧٣، ١٨١، ١٨٣، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١
 ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ٢١٤
 قیصریه، ٩٤
 کامل مصطفی الشیبی، ٧٩
 کبرویه، ١١٤
 کتاب أدب النفس، ٢٠٠
 کتاب الحقایق، ٣٢
 کتاب الحکمة، ٢٠٠
 کتاب الرياضة، ١٩٨، ٢٠٠
 کتاب الصدق، ٣٢
 کتاب الصفات، ٣٢
 کتاب الضیاء، ٣٢
 کتاب العلل، ١٩٨
 کتاب الغیبة، ١٧٩
 کتاب الفراغ، ٣٢
 کتاب الفکوک، ٢١٤
 کتاب الفکوک فی اسرار مستندات
 حکم الفصوص، ٢١٣
 کتاب ختم الأولیاء، ٣٤
 کتاب سیرة الأولیاء، ٣٥، ٣٦، ٢٠٠
 ٢٠٢
 کتاب مسائل، ٣٢
- فضل بن حسن طبرسی، ٢٣
 فقه الولاية والحکومة الاسلامیة، ٢٨
 فکة، ٢١٤، ٢١٥
 فکة العیسوی، ١١٥
 فکة محمدی، ٢١٥
 فکة هارونی، ١١٥، ١٥٦
 فکوک، ١٥٦
 فلسفة عرفان، ١٣٧
 فلسفة عرفانی اشراق، ٩٩
 فلسفة عرفانی شیعه، ١١٠
 فلسفة معرفت، ٢٠٩
 فلسفة نبوت، ٢١٧
 فلسفة وجود، ٢٠٩
 فلسفه، ٢٠٩
 فلسفه مشائیه، ١٢١
 فنا، ١٨٤، ١٨٦
 فنای ذاتی، ١٣
 فنای فی الله، ٢٢١
 فوائح الجمال و فوائح الجلال، ١١٣
 فیض، ١٦٠، ١٦٦، ١٧٤، ١٨٧
 قاضی طباطبایی، ١٧٤
 قرآن، ١٧، ١٨، ٢٤، ٢٩، ٣٠، ٣٩، ٤١
 ٥٠، ٦٢، ٨١، ٨٣، ١٣٠، ١٣٧، ١٦٦
 ١٦٨، ١٨٩، ١٩٣، ٢٠٤، ٢٠٧
 قُرب، ١٧، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٦٨
 ١٢٦، ١٣٥، ١٣٦
 قُرب نوافل و فرائض، ١٣٧
 قطب، ٨٠، ٨٩
 قطب العارفین، ١٤٠
 قطب الأقطاب، ٨١، ١٣٩، ١٤٢، ١٨٦
 ١٩٠
 قوت قلوب، ٢٠١
 قوس نزولی، ٧٦

- کتابخانه استانبول، ۱۸۸
 کتابخانه مجلس شورای ملی، ۲۱۰
 کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ۲۱۲
 کتابخانه موزه آثار اسلامی استانبول، ۴۹
 کتابخانه آستان قدس رضوی، ۲۱۳
 کشف، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۴۲، ۶۷، ۸۲، ۹۰، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۷، ۱۷۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۰
 کشف المحجوب، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶
 کشفی، ۲۰۹
 کعبه، ۵۴، ۵۵
 کفر، ۴۶، ۵۷، ۱۰۹، ۱۸۶
 کلابادی، ۴۰
 کلام، ۱۸۶، ۲۰۹
 کلمات مکنونه، ۷۹، ۱۱۸، ۱۴۱
 کلمه، ۱۸۹
 کلین، ۱۹
 کلینی، ۱۵۹
 کمال و نقص، ۲۲۱
 کمال‌الدین عبدالرزاق، ۲۰
 کمال‌الدین و تمام النعمة، ۱۷۹
 کمیل نخعی، ۳۴
 کهانت، ۲۱۷
 گلشن راز، ۱۴۰، ۱۴۱
 لاروس، ۱۸
 لدنی، ۱۴۰، ۲۰۹
 لسان العرب، ۱۷
 لطائف الإعلام فی إشارات اهل الإلهام، ۲۰
 لمعات، ۱۸۹
 لواقع الأنوار القدسیة المختصر من
- الفتوحات المکیة، ۲۱۸
 مؤیدالدین جندی، ۴۷، ۵۷، ۹۵، ۹۶
 ۹۷، ۱۱۰، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۸۹
 مالک بن انس، ۱۷۶
 مالکی، ۱۷۱
 ماوراء النهر، ۱۹۷
 مبانی عرفانی و احوال عارفان، ۳۲، ۳۳، ۱۱۴، ۱۹۸
 مبشرات، ۵۱، ۵۲
 مبشرة مسلم، ۵۲، ۵۳
 متصرف در ظاهر، ۱۵۷
 متوکل، ۱۷۲، ۱۷۴
 مثنوی اسرار الشهود، ۱۴۰
 مثنوی سلامان و ابسال، ۱۵۵
 مثنوی هفت اورنگ، ۱۵۵
 مجاهدت، ۲۱۳
 مجاهدة الاستقامة، ۲۰۵
 مجاهدة التقوی، ۲۰۵
 مجاهدة الكشف والاضطلاع، ۲۰۵
 مجدالدین بغدادی، ۲۰۵
 مجمع البیان، ۲۳
 مجموعه رسائل عرفانی و فلسفی، ۱۲۸
 مجموعه فتاویّه، ۱۴۶
 محاسبی، ۲۰۵
 محبت، ۱۸۵
 محدثان، ۸۲
 محقق قونیوی، ۱۷۲
 محمد بن یعقوب کلینی، ۱۹
 محمد سوری، ۳۳، ۱۹۸
 محمد لاهیجی، ۳۹
 محمدحسین فاضل تونی، ۴۵
 محمدرضا قمشاهی، ۲۷، ۴۷، ۵۹

۲۵۴ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

- مرتضی مطهری، ۲۳، ۱۸۶
 مرتع الصالحین و زاد السالکین، ۱۱۳
 مرثیه، ۴۲
 مرشد، ۴۳، ۱۴۵، ۱۹۹
 مرید، ۸۵
 مسند ابن ماجه، ۲۰
 مسند احمد، ۵۷
 مسیح، ۱۸۵
 مشارق الدراری، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۶
 مشارق أنوار الیقین فی أسرار
 امیرالمؤمنین، ۱۰۹
 مصباح الشریعة، ۸۷
 مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية،
 ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۶۶، ۱۷۲
 مطلق ولایت آحادیت، ۹۹
 مظاهر اسمائیه، ۱۹۰
 معاویة بن ابی سفیان، ۱۷۴
 معاویة بن یزید، ۱۷۴
 معتزله، ۲۱۸
 معجم المؤلفین، ۲۰
 معجم مقایس اللغة، ۱۷
 معرفة الله، ۲۱۷
 معروف کرخی، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۸
 معلوم الخصوص من مفهوم الفصوص،
 ۱۰۱
 مفتاح الغیب، ۱۲۱، ۱۹۱، ۲۱۴
 مفصل، ۸۴
 مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان
 اسلامی، ۳۱، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۶
 مقام، ۱۳۹
 مقام «أو أدنی»، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱
 مقام «قاب قوسین»، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۵۱
- محمد بن ابی بکر اسفراینی، ۱۱۳
 محمد بن زین الدین بن ابی الحسن
 ابن ابی جمهور شیبانی، ۵۵
 محمد بن عبدالله، ۸۵
 محمد بن علی بابویه قمی، ۱۷۹
 محمد بن مرتضی زبیدی، ۱۷
 محمد حسین تونی، ۱۲۸
 محمد خواجهوی، ۲۰۶، ۲۱۵
 محمد راغب اصفهانی، ۱۷
 محمد ملکی (جلال الدین)، ۱۳۳
 محمدتقی دانش پزوه، ۲۱۲
 محمد حسین اصفهانی، ۲۴
 محمد حسین بادکوبه‌ای، ۲۴
 محمد علی مدرس تبریزی، ۲۰
 محمدتقی کلیه، ۹۱
 محمود غراب، ۱۴۶
 محمود قیصری، ۴۷
 محیی الدین، ۱۳، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۸،
 ۸۹، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵،
 ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰،
 ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷،
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۳، ۲۱۶
 محیی الدین چهره برجسته عرفانی، ۷۱
 محیی الدین چهره برجسته عرفان
 اسلامی، ۷۱، ۱۸۱
 مدبر، ۸۴
 مدرسه صدر، ۱۲۱
 مدینه، ۹۷
 مراتب اولیا، ۳۶
 مراحل نبوت، ۲۱۷
 مراقبه، ۲۱۹
 مرتبه آحادیت، ۱۹۶

- مقام احدیت، ۱۴۲
 مقام اسما و صفات، ۱۴۲
 مقام الوهیت، ۱۵۷
 مقام برزخیت، ۱۵۶
 مقام بقا بعد از فنا، ۱۳۹
 مقام توحید ذات، ۱۳
 مقام جبروت، ۱۴۲
 مقام جمع الجمع، ۱۶۴
 مقام ختم خاص ولایت محمدی، ۱۶۰
 مقام سر، ۱۶۱
 مقام غیب الغیوب، ۱۵۶
 مقام فنا، ۲۲، ۲۸
 مقام قرب نوافل، ۱۳۶
 مقام محبوب، ۱۱۲
 مقام محمود، ۱۵۷
 مقام محور اسم، ۱۳
 مقام معرفت، ۱۸۵
 مقام نبوت، ۲۷، ۴۸، ۹۳، ۱۹۷
 مقام ولایت، ۱۳، ۲۳، ۲۸، ۳۳، ۴۷، ۴۸، ۹۳، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۹۷، ۲۲۱
 مقام ولایت مقیده، ۱۱۲
 مقامات، ۱۵۱
 مقامات العارفين والسالكين، ۲۰۵
 مقامات انسان، ۱۹۳
 مقامات اولیا، ۳۲
 مقدمه مشارق الدراری، ۱۳۳، ۱۷۲
 مقدمه مصباح الهدایة إلى الخلافة والولاية، ۱۳۴
 مقدمه و تعلیقات، ۱۴۲
 مقیده، ۱۳۴
 مکاشفات، ۵۷، ۶۹، ۱۷۲، ۱۹۷، ۲۰۸
 مکاشفه، ۵۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۶۳، ۱۸۶
 مکتبه الامام امیر المؤمنین، ۲۱۳
 مکشوفات، ۱۸۷
 مکه، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۱۵۹، ۱۸۴، ۱۹۷
 مکین الدین ابوشجاع اصفهانی، ۵۲
 ملائکه، ۲۱۷
 ملا هادی سبزواری، ۱۹۵
 ملا اسماعیل خواجوی، ۱۵۳
 ملا محسن فیض کاشانی، ۱۱۸
 ملای رومی، ۱۵۹
 ملا صدرا، ۲۱، ۵۰، ۱۵۹
 ملک سعود بن عبدالعزیز، ۱۴۶
 ملک فخرالدین حسن، ۲۰۶
 ملک وحدانیت فردیت، ۳۷
 ملکوت، ۱۴۲
 منازل القریه، ۱۹۸
 مناقب آل ابی طالب، ۱۰۸
 منبع الأبرار، ۲۱۰
 منشی، ۸۴
 مهدی، عجل الله فرجه الشریف، ۳۷
 ۵۱، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۱
 ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸۸، ۹۴، ۹۹
 ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۳۱
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶
 ۱۶۱، ۱۶۳
 مولانا جلال الدین بلخی، ۱۸۴، ۲۱۴
 میرزا ابوالحسن جلو، ۱۹۴
 میرزا احمد آشتیانی، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶
 ۱۲۷، ۱۳۹
 میرزا حسین نائینی، ۲۴
 میرزا علی آقا قاضی، ۲۴، ۱۷۶
 میرزا مهدی آشتیانی، ۱۲۸
 میرزا مهدی امیرکلایی، ۱۹۵
 میرزا هاشم اشکوری، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۵

٢٥٦ / خاتم اوليا از دیدگاه ابن عربی و علامه آشتیانی

نماد ولایت، ٢٧	میگوئل آسین پالاسیوس، ١٣٠
نهایة البیان فی درایة الزمان، ١٩٦	مکاشفه، ١٨٩
نهایة الحکمة، ٢٤	نبوت، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٣٣، ٣٥، ٣٩
نهج البلاغه، ١٠٩، ١٧٧	٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٨، ٥٢، ٥٥
نوادیر الاصول، ٣٨	٧٥، ٧٦، ٧٨، ٨٩، ٩٢، ٩٥، ٩٧، ٩٩
نورالدين جامی، ١٨١	١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٨، ١١٨، ١٢٥
نورالدين عبدالصمد نطنزی، ٢٠	١٢٧، ١٢٨، ١٣١، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧
نوف بگالی، ٢٠٤	١٣٨، ١٣٩، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٨، ١٥٤
هارون الرشید، ١٧٤	١٥٩، ١٦٣، ١٦٨، ١٩١، ١٩٣، ١٩٦
هانری کرین، ١٣٠، ١٣١، ١٩٢، ٢١٠	١٩٩، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢١٢، ٢١٧
٢١٣	نبوت تشریحی، ١٤٢، ٤٢
هجویری، ٢١، ٢٢، ٢٦	نبوت تعریفی، ١٦٠، ١٤٢
هرات، ١٥٥	نبوت تغنیی، ١٤٢
هلموت ریتز، ٢٠٢	نبوت خاصه، ٤٣
وجوبی و حقی، ١٣٧	نبوت عامه، ٤٣
وجود، ١٩٠	نبوت عرفانی، ١٤٢
وجود الاهی، ١٩٦	نبی، ٤٥، ٤٨، ٧٣، ٨٧، ١٠٩
وجودشناسی، ٢٠٩	نجباء، ٢٩
وحدت، ٢٠٩	نجف، ١٢٥، ١٣٣
وحدت وجود، ٩٩، ١٨٣	نجم الدین تفلیسی، ١١٣
وحي، ٤٨، ٥١، ٧٠، ٧٦، ٧٧، ١٣٩	نجم الدین ختومی، ١١٣
٢١٠، ٢١٢، ٢١٨	نجم الدین کبری، ١١٣، ١١٤، ٢٠٥
وساطت فیض، ١٥٩	نشئه «کن»، ١٨٤
وصایت، ٩٣، ١٢٨	نصر حامد ابوزید، ٥٤، ٦٨
وصول إلى الله، ١٩٦	نصّ النصوص، ٧٨، ١٠٨، ١١٢، ١١٦
ولایت، ١٣، ١٤، ١٧، ١٩، ٢٢، ٢٣، ٢٤	١٨٩، ٢٠٧
٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣١، ٣٢، ٣٣	نظام الحکم فی الاسلام، ٢٨
٣٥، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦	نفحات الأنس، ٢١
٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٤، ٥٥، ٥٨	نقد النصوص فی شرح نقش
٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٥، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٧١	الفصوص، ٢٥، ١٥٥
٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩	نقد النقود، ١٠٤
٨٠، ٨١، ٨٣، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٩٠، ٩١	نقشبندیه، ٩٧
٩٢، ٩٣، ٩٧، ٩٨، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤	نکیر و منکر، ٢١٨

ولایت فقیه، ۱۴۴
 ولایت قمیه، ۱۳۶، ۱۵۵
 ولایت کبرا، ۲۸، ۱۶۲، ۱۶۳
 ولایت کلیه الاهیه، ۱۳۵، ۱۹۶
 ولایت کلیه محمدیه، ۱۳۷، ۱۵۱
 ولایت لاهوتی، ۲۸
 ولایت مؤمنان، ۵۵
 ولایت محمدی، ۱۰۰، ۱۲۶
 ولایت مستقر، ۱۲۹
 ولایت مستودع، ۱۲۹
 ولایت مطلق، ۷۳
 ولایت مطلقه جزئیته، ۹۰
 ولایت مطلقه کلیه، ۱۴۰
 ولایت مطلقه محمدیه، ۱۳۴، ۱۶۲
 ولایت ملکوتی، ۲۸
 ولایت ملکی، ۴۳
 ولایت موروثه، ۱۶۲
 ولایت ناسوتی، ۲۸
 ولایت وسطا، ۲۸
 ولایت کلیه، ۵۸
 ولی، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲،
 ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲،
 ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳،
 ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۸، ۷۱،
 ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴،
 ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۴،
 ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۷،
 ۱۶۸، ۲۰۱
 ولی الله، ۱۶۷، ۲۰۱
 ولی امر، ۳۱
 ولی کامل، ۱۸۶
 ولی متصرف در باطن، ۱۵۷
 ولی متصرف در ظاهر، ۱۵۷

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳،
 ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳،
 ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸،
 ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷،
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴،
 ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۱،
 ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰،
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۰
 ولایت «مقیده محمدیه»، ۱۳۶، ۱۵۱
 ولایت «نجمیه»، ۱۵۵
 ولایت از دیدگاه حکیم ترمذی، ۳۳،
 ۱۱۴، ۱۹۸
 ولایت اکبر، ۱۶۲
 ولایت الاهی، ۴۳
 ولایت امام زمان، ۱۲۹
 ولایت ائمه محمدیه، ۱۳۶، ۱۶۳
 ولایت بر مؤمنان، ۱۴۴
 ولایت بشری، ۴۳
 ولایت تاقه، ۱۲۹
 ولایت تکوینی، ۳۹
 ولایت جبروتی، ۲۸
 ولایت جزئیته، ۵۸، ۹۱، ۱۴۴
 ولایت حضرت باری تعالی، ۲۲۰
 ولایت حقیقت محمدیه، ۱۳۹، ۱۶۴
 ولایت شمسیه، ۱۳۶، ۱۵۵
 ولایت صغرا، ۲۸، ۱۶۲
 ولایت عامه، ۳۰، ۴۷، ۷۲، ۷۴، ۷۵،
 ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶،
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷
 ولایت عرفانی، ۱۴، ۴۱، ۱۴۴
 ولایت عظام، ۲۸، ۵۵

۲۵۸ / خاتم اولیا از دیدگاه ابن عربی و علامه اشتیانی

ویلیام چیتیک، ۱۳۰	ولی مطلق، ۲۹، ۱۶۷
یزید بن معاویه، ۱۷۴، ۱۸۱	وہب، ۸۳
یوسف، ۳۹	وہبی، ۱۴۰